پژوهشگاه بین‌المللی اسلامی

اسلام در هند

دکتر محمدرضا موحّدان



اسلام در هند

مشخصات کتاب

سرشناسه: موحدی، محمدرضا، 1345

عنوان و نام پدیدآور: اسلام در هند/ محمدرضا موحدی.

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله ، 1390.

مشخصات ظاهری: 264 ص.

شابک: 978-964-195-504-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: اسلام -- هند -- تاریخ

شناسه افزوده: جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

رده بندی کنگره: BP 16/7/م8الف1390 5

رده بندی دیویی: 297/91654

شماره کتابشناسی ملی: 2514369

اسلام در هند

مؤلف: دکتر محمدرضا موّحدی

چاپ اول: 1390ش / 1432ق

ناشر: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

چاپ: فاضل قیمت: 41000 ریال شمارگان: 2000

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مراکز فروش:

قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، روبه روی مدرسه حجتیه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله . تلفکس: 02517730517

قم، بلوار محمدامین، سه راه سالاریه، جنب جامعه العلوم، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله . تلفن: 02512133106 - فکس: 02512133146

www.eshop.miup.ir www.miup.ir

Root@miup.ir E-mail: Admin@miup.ir

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص :2

اسلام در هند

دکتر محمد رضا موحدی

ص :3

ص:4

سخن ناشر

برنامه ریزی آموزشی باید امری پویا و متناسب با دگرگونی هایی باشد که در ساختار دانش و رشته های علمی پدید می آید. تحوّلات اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات، مهارت ها، گرایش ها و ارزش های نوینی را فرا می خواند که پاسخ گویی به آنها، ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می نماید. گسترش فرهنگ های سلطه گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ، در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه های بارور، ارزش های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیت های رسمی آموزشگاهی، با ایجاد رشته ها و متون جدید و گسترش دامنه آموزش ها و مهارت ها و تربیت سازمان یافته صورت گیرد امکان پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده مند و تجربه پذیر است که در آن، برنامه های آموزشی، متن های درسی و استادان، ارکان اصلی به شمار می آیند؛ همچنین بالندگی برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان،

استعدادِ علم آموزان و امکانات موجود، وابسته است; چنان که استواری متن های درسی به ارائه تازه ترین دستاوردهای علم در قالب نوترین شیوه ها و فنّاوری های آموزشی است.

بازنگری متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می رساند.

حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند. جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت آموزش و پرورش دانش پژوهان غیرایرانی را برعهده دارد، با ارج نهادن به تلاش های صورت گرفته و خوشه چینی از خرمن دانش عالمان گران قدر، بر آن شد تا با بهره گیری از شیوه های جدید آموزشی و تازه ترین دستاوردهای علمی به آماده سازی نوشتارهای آموزشی بپردازد.

نگارش و نشر افزون بر 150 عنوان متن درسی و بیش از 300 نگاشته در موضوعات گوناگون علوم دینی، با زبان های زنده دنیا، برآیند این تلاش است.

نوشتار حاضر با عنوان اسلام در هند ، حاصل تلاش علمی و درخور تقدیر جناب دکتر محمّدرضا موحّدی است.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله از نگارنده گرانمایه و سایر فرزانگانی که در به ثمررسیدن این اثر، بذل عنایت کرده اند، سپاسگزاری می کند.

در پایان، فرهیختگان دانشور را به یاری خوانده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته ایم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

حوزه های علمیه در تلاش وصف ناپذیر خود در طول تاریخ، همواره تعلیم و تربیت شاگردان را جزء رسالت های اصیل خود قرار داده و بدین وسیله، معارف فاخر اسلام و علوم اهل بیت علیهم السلام را نسل به نسل به دست ما رسانیده اند و به همین سبب، به کتاب های آموزشی توجه داشته اند.

گسترش فنّاوری، پیشرفت شگرفی را در عرصه علم پدید آورده است. در دنیای امروز، آگاهی های مورد نیاز بشر در تمام عرصه ها، به سرعت دست یافتنی است. شیوه های سنتی و انبوه خوانی جای خود را به روش های نوین آموزشی داده است که این دگرگونی ها در پی رسیدن هرچه سریع تر به اهداف آموزشی است.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه نهادی حوزوی است که تعلیم و تربیت فراگیران غیرایرانی را در حوزه علوم اسلامی برعهده دارد. افراد زیادی از ملیت های گوناگون در سطوح مختلف آموزشی و در رشته های متنوع علوم اسلامی و انسانی در این دانشگاه تحصیل می کنند. دانش و بینش اسلامی طلاّب غیرایرانی، با توجه به تنوع منطقه ای و کشوری، تفاوت هایی دارد؛ همین امر

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه را به تدوین نگاشته های نوین و هماهنگ با گستردگی و گوناگونی ملیت ها وامی دارد.

بزرگان و اندیشمندان حوزوی، به ویژه امام خمینی قدس سره و مقام معظم رهبری(دام ظله) همواره تأکید داشته اند که آموزش های حوزوی با شیوه های جدید و مبتنی بر روش های استنباط فقه جواهری تدوین شود و رو به شکوفایی بشتابد. مقام معظم رهبری(دامت برکاته) در سال هشتادوشش، در جمع روحانیون فرمود: «شتاب علم در این بیست سالی که گذشت، یقیناً به مراتب کمتر از شتاب علم و پیشرفت فنّاوری در بیست سالی است که پیش روی ماست... در مورد کتاب درسی باید عبارت را آن چنان واضح بیان کنیم تا کسی که دنبال فهم مطلب است، بتواند به راحتی آن را بفهمد... البته باید توجه شود که سطح مطلب پایین نیاید».

به لطف پروردگار، پس از انقلاب اسلامی ایران، ظرفیت مناسبی در اختیار محیطهای علمی قرار گرفت.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه در پرتو معارف اهل بیت علیهم السلام و به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، به منظور تحول در نظام آموزشی، با بهره گیری از گروه های علمی، آموزشی و پژوهشی و نیز سازماندهی متون درسی و با نگاهی ویژه به اقتضائات خاص منطقه ای و بین المللی این نهاد، تدوین متون درسی متناسب برای نظام آموزشی را از مأموریت های ویژه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله قرار داد.

این پژوهشگاه، تجربه ارزشمندی از تحقیقات تدوین متون را در خود جای داده است و با اتکا به تجربه مجموعه های تدوین متون دو سازمان پیشین نهاد، یعنی «مرکز جهانی علوم اسلامی» و «سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج کشور»، به شکوفایی جدیدی در تولید علم دست یافته است.

چاپ نزدیک به دویست عنوان متن درسی در داخل و خارج از کشور و آماده سازی بیش از دویست متن و جزوه درسی، بخشی از فعالیت های علمی در عرصه تدوین متون درسی است که امید است با عنایات الهی و توجهات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سهمی کوچک در گسترش فرهنگ و معارف اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله به شمار آید.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله با قدردانی از فعالیت های گذشتگان و با هدایت و نظارت مدیریت برنامه ریزی آموزشی و نیز همکاری گروه های علمی پژوهشکده ها، بر آن است که برای تأمین نیازهای آموزشی با معیارهای پیشرفته متون درسی، ادامه دهنده این جریان مبارک باشد.

متن درسی حاضر که با عنوان اسلام در هند نگارش یافته است، حاصل تلاش ارزشمند جناب آقای دکتر محمّدرضا موحّدی است. از ایشان و دیگر فرزانگانی که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشته اند، صمیمانه سپاسگزاری می شود.

در پایان، پیشاپیش از خوانندگان ارجمندی که با ارسال نظرات سازنده خویش ما را در زدودن کاستی های این اثر، یاری می رسانند قدردانی می کنیم.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

ص:10

فهرست

1. وضعیت جغرافیای طبیعی هند 15

مساحت 15

همسایگان 15

آب های داخلی 16

عوارض طبیعی 16

آب و هوا 17

ویژگی های انسانی 18

2. پیشینهٔ تمدّن هند 23

گهوارهٔ فرهنگ ها 23

تمدّن درّه سند 24

ورود مهاجمان 27

امپراتوری ماوریا 28

امپراتوری گوپتا 30

تاریخ هند جنوبی 31

3. ورود اسلام به هند 33

نخستین رویارویی ها 33

گواهی های تاریخی 34

مهاجرت مسلمانان به جنوب هند 36

گزارش ابن بطوطه 40
انگیزه های گرایش به اسلام 43
اسلام و نفی جامعه طبقاتی 45
ص:11

4. سلسله غزنویان 51
غزنویان در هند 51
هند و فرهنگ اسلامی در روزگار غزنویان 52
سلسله غوریان (آل شَنسَب) 54
وضع اجتماعی و فرهنگی در عهد غوریان 57
5. ممالیک (سلاطین هند) 61
آغاز کار ممالیک هند 61
اوضاع فرهنگی در عهد ممالیک 63
سلسله خلجیان 66
اوضاع اجتماعی در عهد خلجیان 69
6. سلسله تُغلُقیان 75
آغازِ کار تغلقیان 75
حکومت های دیگر در عهد تغلقیان 78
زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان 81
سلسله سادات (سیدها) 86
7. لودیان(افغانان) 93
روی کار آمدن لودیان 93
ویژگی های پادشاهان لودی 96
اوضاع اجتماعی و فرهنگی بین سال های 932 - 817ق (1525 - 1313م) 97

افغانان 100
ویژگی های شاهان افغان 102
اوضاع فرهنگی دوره افغانان 103
8. گورکانیان هند - بابر (937 -932ق / 1530 - 1526م) 107
آغازِ کارِ گورکانیان 107
اوضاع فرهنگی در عصر بابر 109
آثار بابر 111
نصیرالدین محمّد همایون (963 - 937ق / 1556 - 1530م) 112
اوضاع فرهنگی در عهد همایون 115
جلال الدین محمداکبر (1014 -963ق / 1605 - 1556م) 117
اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوران اکبر 120
9. نورالدین محمّد جهانگیر (1037 - 1014ق / 1628 - 1605م) 127
هند پس از اکبرشاه 127
اوضاع فرهنگی در عهد جهانگیر 130
شهاب الدین محمّد شاه جهان (1068 - 1037ق / 1658 - 1628م) 132

اوضاع فرهنگی دوره شاه جهان 134
محمّد اورنگ زیب عالمگیر (1118 - 1068ق) 136
اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب 138
10. تیموریان هند 145
هند پس از مرگ اورنگ زیب 145
اوضاع ادبی و اجتماعی هنر در دوران تیموریان هند 148
اوضاع فرهنگی در عهد محمّدشاه 149
دیگر پادشاهان تیموری پس از محمّدشاه 150
علل زوال سلطنت مغول 154
اوضاع فرهنگی در اواخر عهد تیموری 157
11. ورود استعمار به هند 159
ظهور و پیشرفت استعمارگران 159
افول گورکانیان 160
پیروزی انگلستان بر رقیب اروپایی 161
فرمانروایان کل و فتوحات آنها 162
قیام سیپوی 164
دگرگونی اوضاع هند 165
تشکیل کنگره ملّی هند 166
تأسیس مسلم لیگ 167

12. تأثیر زبان فارسی در هند 171
ورود کاروان زبان و ادب فارسی به هند 171
آمیزش دو زبان و تولّد زبان اردو 185
13. صنعت و هنر اسلامی در هند 191
درخشش فرهنگ و هنر اسلامی 191
1. معماری 191
2. خطّاطی و خوشنویسی 195
3. هنرِ کتابت 198
4. صنعت کاغذسازی 199
5. موسیقی 199
6. نساجی 202
7. زرگری، آهن گری و عاج سازی 203
8. علوم طبیعی و ریاضی 204
9. تشکیلات اجتماعی و اقتصادی 206
14. سنت تاریخ نگاری اسلامی در هند 211
تاریخ یا اسطوره 211

15. تصوّف اسلامی در هند 223

ظهور تصوّف در هند 223

1. چشتیه 228

2. سهروردیه 229

3. نقشبندیه 230

4. قادریه 231

16. قدیمی ترین کتیبه های هندی دوره اسلامی 235

تاریخ کتیبه نویسی در هند 235

کتیبه حاشیه (نثر) 241

پیوست اوّل: جدول سلسله های اسلامی در هند 249

غزنویان (582 - 366ق / 1186 - 977م) خراسان، افغانستان و هند شمالی 249

غوریان (1215 - 1000 / 614 - حدود390) 250

شاخه اصلی در غور و سپس در غزنه 250

سلاطین دهلی (962 - 602ق / 1555 - 1206م) شمال هند 251

1. شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوک 251

2. سلاطین خلجی 251

3. تغلقیه 252

4. سلسله سادات 252

شاهان مغول هند (1274 - 932ق / 1858 - 1526م) 253

پیوست دوم: منظومهٔ ملک الشعرای بهار دربارهٔ هند 257

کتابنامه 263

ص:14

1- وضعیت جغرافیای طبیعی هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با جغرافیای طبیعی هند و موقعیت آن در میان همسایگان؛ 2) دلیل نام گذاری «شبه قاره هند»؛ 3) ویژگی های انسانی هند شامل: جمعیت، نژاد، زبان و ادیان؛ 4) نوع حکومت در هند معاصر.

مساحت

از لحاظ وسعت، هند، هفتمین کشور دنیاست و مساحت آن 3/287/263 کیلومترِ مربع است. طول خاک هند از شمال به جنوب 3/214 کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب 2/933 کیلومتر است. طول مرزهایِ زمینی هند تقریباً به 15/200 کیلومتر و طول سواحل دریایی آن تقریباً به 5/686 کیلومتر می رسد.

همسایگان

همسایگان و مناطق همجوار هند عبارت اند از: اقیانوس هند در جنوب، دریای عرب (عمان) در غرب، خلیج بنگال در شرق، سری لانکا و مالدیو در جنوب،

پاکستان در غرب، ایالت سین کیانگ و تبّتِ چین در شمال غرب، نپال و بوتان در شمال، ایالت تبّت چین در شمال شرق، برمه در شرق و بنگلادش در قسمت جنوبی شمال شرق هند.

هند همچنین در شرق مجمع الجزایر آندامان و نیکوبار (که یکی از ایالات هند است) با کشورهای تایلند، مالزی و اندونزی همجوار است. بدین ترتیب، قلمرو آب و خاک هند از دریای عمان و همجواری با آب های ایران در دریای عمان تا منطقه آسیای جنوب شرقی امتداد می یابد.

آب های داخلی

در هند، دریاچه بزرگ و قابل توجّهی وجود ندارد و تنها در درّه کشمیر چندین دریاچه وجود دارد که سرچشمه رودهای مختلف از شعبات رود هند را تشکیل می دهند. در برخی ایالات، با استفاده از موهبت طبیعی، دریاچه هایی ایجاد کرده اند که آب آنها پس از تصفیه، روانه شهرها شده و آب آشامیدنی مردم را تأمین می کند.

در کوهستان های عظیم و مرتفع هیمالیا، یخچال های عظیمی وجود دارد که در فصل بهار، باعث جاری شدن نهرهای مختلف شده و نهرهای یاد شده نیز سرچشمه شعبه رودهای گنگ و براهماپوترا است.

عوارض طبیعی

طول زیاد هند از شمال به جنوب و پیش رفتگی خاک این کشور به شکل یک مثلث در اقیانوس هند، تقریباً نواحی شمال این اقیانوس را به دو قسمت تقسیم کرده است. سلسله جبال هیمالیا، دیوار و سد غیر قابل عبوری را در سراسر شمال

هند به وجود آورده است و وسعت زیاد این کشور و گونه گونی آب و هوایی آن، سبب شده است که آن را «شبه قاره هند» بنامند؛ زیرا خاک این کشور از 8 درجهْ عرض شمال که یک منطقه استوایی است، آغاز شده و به 37 درجه و 6 دقیقه شمالی که منطقه ای معتدل است، منتهی می گردد. کوهستان های هیمالیا یکی از پربرف ویخ ترین مناطق دنیاست. تنوّع آب و هوا باعث شده است که همه گونه حیوانات، نباتات و محصولات کشاورزی در این کشور رشد و نمو بیابند.

در هند، صرف نظر از جبال هیمالیا، کوهستان های مرتفع دیگری وجود ندارد و تنها در قسمت شبه جزیره استوایی هند در جنوب، جلگه مرتفعی هست که در غرب و شرق، دو رشته کوهستان تشکیل می دهد که به گات های شرقی و غربی معروف اند و ارتفاع آنها در شرق به 600 متر و در غرب حداکثر تا 2/440 متر می رسد.

به طور کلی هند به چهار منطقه مختلف جغرافیایی تقسیم می گردد که عبارت اند از: 1) منطقه بزرگ کوهستانی هیمالیا در شمال؛ 2) جلگه های رودهای گنگ و سند؛ 3) منطقه بیابان های غربی؛ 4) منطقه شبه جزیره ای جنوب.

در کتاب های جغرافیا، گاه هند را از لحاظ اوضاع زیست محیطی، به هفت منطقه تقسیم می کنند که عبارت اند از: 1) کوهستان های شمالی (از جمله هیمالیا و سلسله کوه های شمال شرقی)؛ 2) جلگه سند و گنگ؛ 3) ارتفاعات مرکزی؛ 4) فلات شبه جزیره ای؛ 5) سواحل شرقی؛ 6) سواحل غربی؛ 7) جزایر دریاهای اطراف.

آب و هوا

آب و هوای متنوع هند که شامل مناطق استوایی و سردسیری، پرباران و مرطوب و خشک، سرسبز جنگلی و بیابانی می شود، برای رشد انواع گیاهان، مساعد بوده و منابع غذایی سرشاری را به وجود می آورد. با توجّه به این وضع آب و هوایی

هند، حیوانات و خزندگان و حشرات مختلفی نیز در آن زندگی می کنند و از این رو شاید هیچ کشوری در دنیا به اندازه هند، حیوانات متنوع نداشته باشد.

ریزش باران در هند، تابع وضع مناطق مختلف آب و هوایی این کشور است و میزان آن از ده سانتی متر (در منطقه راجستان و لاواک) تا 200 سانتی متر در مناطق سواحل غربی (آسام و بنگال) تفاوت دارد. البته در منطقه چراپونجی (1) در ایالت مگالایای هند، سالانه 425 اینچ (ده متر و 79 سانتی متر) باران می بارد. سراسر هند را دو جریان هوایی حامل باران می پوشاند که به مون سون (2) معروف است که عبارت اند از: مون سون های شمال شرقی و مون سون های جنوب غربی. معمولاً به هنگام جریان مون سون های جنوب غربی، باران های فراوانی می بارد.

ویژگی های انسانی

هند در قدیم به عنوان کشوری افسانه ای با ثروت های گوناگون شهرت داشت. سرداران معروف تاریخ به طمع دست اندازی به ثروت هندوستان، صفحاتی بر تاریخ افزودند. استعمارگران نیز با استفاده از راه های تجاری و ایجاد شرکت های مختلف، همان نیت را داشتند. از محمود غزنوی، تیمور و نادر گرفته تا تشکیل کمپانی هند شرقی توسط حکومت استعماری انگلیس، همه به ثروت های طبیعی هند چشم دوخته بودند. مردم هند، رویدادهای مختلف تاریخی را که هر کدام درسی برای آنها بود، پشت سر گذاشته و سرانجام در سال 1947م، برابر با 1326ش، با مبارزات همه جانبه به رهبری گاندی به استقلال رسیدند و اکنون هند، به عنوان یک کشور مستقل و غیرمتعهّد به حیات خود ادامه می دهد و مرکز

1- (1) . Cherapunji.
2- (2) . mon soon.

ثقلی برای سیاست های دنیای امروز به حساب می آید.

جمعیت: هند بعد از چین پرجمعیت ترین کشور دنیاست و 781 میلیون نفر جمعیت دارد. با تمام اقداماتی که در مورد اجرای برنامه تنظیم خانواده می شود، هر سال حدود 15 میلیون نفر به جمعیت این کشور اضافه می گردد. نسبت خاک های قابل کشاورزی هند 2درصد کل مناطق مسطح شده زمین است در حالی که 15درصد جمعیت دنیا را در خود جای داده است. در واقع سفره ای که می تواند دو نفر مهمان داشته باشد، پذیرای 15 نفر شده است. در هر کیلومتر مربع از خاک، نزدیک به 237 نفر زندگی می کنند. تمرکز جمعیت با آب و هوا و ریزش باران ارتباط دارد. در نواحی پرباران، جمعیت بیشتری زندگی می کنند. سواحل شرقی و غربی و جلگه های گنگ و براهماپوترا بیشترین جمعیت را پذیرا گشته است. پرجمعیت ترین شهرهای این کشور کلکته، (1) بمبئی، (2) مدرس، (3) و دهلی است.

نژاد: مردم هند از نژادهای سفید و سیاه و زرد تشکیل شده اند.

زبان: زبان رسمی هند، هندی است؛ ولی زبان های گوناگون دیگری از جمله انگلیسی در نقاط مختلف هند، متداول است. زبان فارسی نیز تا چند سده پیش، زبان رسمی و اداری شبه قاره بوده است.

دین: بیشتر مردم، پیرو دین هندو «برهما» هستند. اسلام با 12درصد از کل جمعیت، دومین دین این کشور است. دین بودا و مسیح و زرتشت نیز در هند پیروانی دارند.

1- (1) . Calcutta.
2- (2) . Bombay.
3- (3) . Madrass.

حکومت: حکومت هند به صورتِ پارلمانی اداره می گردد. رئیس جمهور برای مدت 5 سال از طرف مردم انتخاب می شود. برابر قانون اساسی، قوه مجریه در اختیار شورای وزیران است که در رأس آن نخست وزیر است. مرکز حکومت هند، شهر قدیمی و تاریخی دهلی نو (1) است که در حدود 6/2 میلیون نفر جمعیت دارد. کشور هند با 22 ایالت و 9 فرمانداری کل به صورتِ فدرال اداره می شود.

1- (1) . New Delhi.

پرسش ها

1. همسایگان هند در بخش شرقی و شمال شرقی آن کشور، کدام اند؟
2. چهار منطقه مختلف جغرافیایی هند را ذکر کنید.
3. چرا هند را «شبه قاره» می نامند؟
4. پرجمعیت ترین شهرهای هند، کدام اند؟
5. چهار دین پرطرفدار در هند را به اولویت نام ببرید.

ص:21

ص:22

2- پیشینه تمدّن هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) شناخت ریشه های تمدّن کهنسال هند؛ 2) آثار بازمانده از «دراویدی ها»، مردمان سازنده تمدّن باستان هند؛ 3) گواهی آشکار «وداها» بر موقعیت برتر آریایی ها در هند؛ 4) آشنایی با «وِدا» به عنوان یکی از کهن ترین نوشته های مذهبی دنیا.

گهوارهٔ فرهنگ ها

کشور جمهوری هندوستان، کشور بسیار جوانی است و در سال 1947م، تشکیل شده است؛ امّا ریشه های تمدّن هندی به 4500 سال پیش باز می گردد. حتی در دوران قبل از تاریخ، مردم در منطقه ای که امروزه هندوستان نامیده می شود، زندگی می کرده اند.

شبه قاره هند که شامل هندوستان، پاکستان و بنگلادش می شود، زادگاه فرهنگ های پیچیده و پیشرفته ای بوده است. تمدّن های انسانی در شبه قاره، دست کم همزمان با تمدّن های ابتدایی اروپایی (یونان و سایر مناطق)، خاورمیانه

(سومر و بابل) و شمال آفریقا (مصر) وجود داشته است.

مردمان ساکن هندوستان در مورد این تمدّن ها که حدود سه هزار سال قبل از میلاد وجود داشته اند، آگاهند و دلایل قانع کننده ای دارند که این فرهنگ ها در زمینهْ دین، ریاضیات و زبان، تبادل اندیشه می کرده اند. شواهد بسیاری که از مناطق باستانی در طول درّه حاصلخیز سند در پاکستان امروزی و دیگر مناطق غرب هند به دست آمده است، اثبات می کند که ساکنان اوّلیه شبه قاره با مصر، یونان و سومر روابط بازرگانی داشته اند و فرهنگشان به صورت مستقل توسعه یافته است.

تمدّن درّه سند

2500 سال قبل از میلاد مسیح، شبه قاره هند دارای شهرهای طراحی شده ای بود که روش های پیشرفته کشاورزی، ساختارهای اقتصادی، ریاضیات، ادبیات و هنر در آن رواج داشته است. اوّلین تمدّن توسعه یافته در هندوستان با عنوان «تمدّن درّهْ رود سند» شناخته می شود. این نام که از رود سند گرفته شده است، به دلیل کشف اوّلین شهرهای باستانی در دهه 1920م، در کنار این رود است. این تمدّن از تمدّن های معاصر در طول رود نیل در مصر و در طول رودهای دجله و فرات در بین النهرین وسعت بیشتری داشته است. طی حفاری های باستان شناسی که اخیراً انجام شده است، معلوم گردیده که وسعت «تمدّن درّه رود سند» از وسعت اروپای غربی بیشتر بوده است.

تمدّن درّهْ رود سند از حدود 2500 سال قبل از میلاد مسیح، آغاز شده؛ یعنی زمانی که شهرها در میان مناطق کشاورزی پراکنده بودند. مردمان سازنده این تمدّن، «دراویدی ها»بودند که ریشهْ آنها در دوران ما قبل تاریخ گم شده است. نوادگان دراویدی های هندی، هم اکنون جمعیت زیادی را در جنوب هندوستان

تشکیل داده اند. از میان شهرهای باستانی دراویدی ها، موهنجو دارو (1) و هراپا (2) بیش از بقیه مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته اند؛ شهرهایی که امروزه جز ویرانه هایی از آنها در کناره رود سند، چیزی باقی نمانده است. این شهرها دارای خیابان هایی بوده اند و طراحی ساختمان ها دست کم مشابه ساختمان های همعصرشان نبوده است. در صورتی که به شهرهای دراویدی ها از بالا نگاه شود، به شکل متوازی الأضلاع است. ساختمان ها با آجرهایی که همواره اضلاع برابری داشته اند، ساخته می شدند. در تمام شهرها نظام اندازه گیری و موازنه یکسان بوده است. این شباهت ها، بیانگر اتحاد این فرهنگ، تحت سلطه یک حکومت مرکزی است، اگرچه هیچ نوع شواهد باستان شناسی در مورد وجود چنین حکومتی به دست نیامده است.

تمدّن دره رود سند، حدود هزار سال پایدار ماند. هیچ کس دقیقاً نمی داند که چه اتفاقی باعث فروپاشی این تمدّن شد؛ گرچه بعضی معتقدند که چندین سال بارش مداوم باران یا بروز زلزله، ساختمان های آجری را از بین برده است. عدّه ای نیز معتقدند که با حمله چادرنشینان آریایی از منطقه آسیای میانه، دراویدی ها از منطقه بیرون رانده شدند. این رخدادها چه خشونت بار بوده باشند، چه صلح آمیز، سبب شده اند تا در حدود سال 1500 ق.م، آریایی ها - با پوست روشن - در شمال هندوستان، جانشینِ دراویدی ها که پوست تیره داشتند، بشوند و دراویدی ها به بخش های جنوبی شبه قاره کوچ کنند.

آریایی ها از استپ های آسیای میانه، احتمالاً از اطراف دریای خزر، به هندوستان آمدند. آنها دامداران چادرنشینی بودند که آثار ناچیزی از خود

1- (1) . Mohehjo Daro.
2- (2) . Harappa.

به جای گذاشته اند و به همین دلیل از دوران آنها آگاهی چندانی در دست نیست. هیچ شهر، مجسّمه، ظروف سفالی یا گورستانی از دوران آریایی ها به دست نیامده است؛ آنها از خود تنها چهار کتاب شعر به جای گذاشته اند که «ودا» نامیده می شوند. این کتاب ها گواه محکمی در مورد برتری پانصدساله آریایی ها در هندوستان است. در زبان سانسکریت، (زبان باستانی جنوب آسیا)، کلمه «ودا» به معنای «شناخت» است و به نظر می رسد وداها یکی از کهن ترین نوشته های مذهبی دنیا باشند؛ زیرا تمام دانش آریایی ها در آن زمان را در خود جای داده اند.

وداها اساس دین هندو را به وجود آورده اند و آمیزه ای از تعالیم دینی و تاریخ هستند. در وداها داستان های حماسی در قالب شعر روایت شده است که در واقع، شیوه زندگی آریایی ها و چگونگی آفرینش کائنات توسط خدایان را نشان می دهد. در این کتاب ها همچنین در مورد سازمان های جامعه آریایی، چگونگی پرستش خدایان، نبرد میان قبایل مختلف و پیکار میان خدایان گوناگون، مطالبی ارائه شده است. تا به امروز روحانیان هندو طی انجام مراسم مذهبی چه در معابد و چه در خانه ها، سرودهایی از وداها را می خوانند. قرن ها پس از ظهور وداها، داستان های حماسی دیگری مثل رامایانا به کتاب مقدّس هندوها افزوده شد تا رسوم دینی را که تا ابد در حال تحوّل است، حفظ کند.

آریایی ها نظامی مبتنی بر تقسیمات اجتماعی ابداع کردند که شامل طبقه اشراف، روحانیان، رزم آوران و مردم عادی بود. با گذشت زمان، دین و جامعه آریایی ها به تدریج دگرگون شد تا پیچیدگی های متعدد هندوئیسم امروزی و نظام طبقاتی هندوستان را پدید آورد. از زمان های دور، روحانیان که آنان را

«برهمن» می نامیدند، بالاترین طبقه نظام طبقاتی را تشکیل می دادند. این امر، دو اثر مهم بر آینده جامعه هند داشت: اول اینکه به تفکّر فلسفی و روحانی ارزش زیادی می داد و دوم اینکه این دو عامل به همراه هم سبب شدند که در قرن ششم قبل از میلاد، بودیسم که دومین دین بزرگ هندی در میان ادیان دنیاست، در طبقات پایین تر گسترش یابد. در آموزه های بودا بدون در نظر گرفتن نظام طبقاتی، برای روشنگری مذهبی، راه هایی پیش پای مؤمنان گذاشته می شود.

ورود مهاجمان

هندوستان، یکی از کهن ترین و پیچیده ترین تاریخ های ملّی را در میان تمام تمدّن های دنیا داراست. از حدود سال 1500ق.م، تا بنیانگذاری امپراتوری بزرگ تیموریان هند در حدود سال 1500م، تاریخ هندوستان شامل درگیری میان حاکمان و حکومت های مختلف بوده است. هر سلسله جدیدی که آغاز می شد، با دلیل مختلفی چون: جنگ های داخلی، شورش ها و یا حمله مهاجمان، نابود می شد.

داریوش کبیر، پادشاه ایران در سال 518ق.م، به هندوستان حمله کرد و درّه رود سند و بخشی از پنجاب را در شمال غربی هند به امپراتوری بزرگش افزود. او در قالب مالیات، ثروت زیادی را از آریایی ها گرفت. در نتیجه، داستان گنجینه عظیم هند به اروپا رسید. در سال 327ق.م، اسکندر مقدونی، حکومت داریوش سوم را سرنگون کرد و مسیرش را به سمت شرق، با هدف فتح هندوستان ادامه داد؛ امّا با مقاومت زیادی روبه رو شد و به سرعت از منطقه شبه قاره عقب نشینی کرد.

امپراتوری ماوریا

(1)

پس از شکست اسکندر در شمال هندوستان، چاندرا گوپتاماوریا، (2) با الهام از اسکندر، اوّلین امپراتوری بزرگ هند را پایه گذاری کرد. در حدود سال 300ق.م، او و پسرش بیندوسارا، کنترل منطقه ای را که از کوه های شمال غربی هندوستان تا خلیج بنگال در شرق امتداد داشت در دست گرفتند. کشور سازمان یافته ای که تحت حکومت چاندراگوپتا و نوادگانش ایجاد شد، به تدریج گسترش یافت و در جنوب تا حد ایالت میسور امروزی رسید. به نظر می رسد امپراتوری ماوریا، اوّلین امپراتوری بزرگ هندی بوده است. این امپراتوری، به دلیل وسعت سلطه نظامی و سیاسی و نیز میزان سازمان یافتگی اجتماعی، معماری، ادبیات و پیشرفت علوم، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

پایتخت امپراتوری ماوریا شهری به نام «پانتا» در کنار رود گَنگ بوده است. دربار سلطنتی آنان، جلال و شکوه بسیاری داشته است. نقاشی ها و دست نوشته های باقی مانده از آن زمان، نشان دهنده شیوه عالی زندگی اشراف و طبقات بالای اجتماعی در دوران ماوریاست. در نقاشی هایی با جزئیات دقیق، اشراف در لباس های عالی و زینت آلاتی نشان داده شده اند که از طلا ساخته شده و با الماس، مروارید، یاقوت و زُمرّد، مزین شده اند. در این نقاشی ها قصرهای بزرگی که با کنده کاری های ظریف و کار گذاشتن سنگ های قیمتی در آنها تزیین شده اند، به تصویر کشیده شده است.

امپراتوری ماوریا تحت حکومت آشوکا، (3) نوهٔ چاندراگوپتا، که رهبری

1- (1) . Maurya.
2- (2) . Chandragupta Maurya.
3- (3) . Ashoka.

فوق العاده بود، (272 تا 236ق.م) به اوج رسید. بسیاری از محقّقان معتقدند که آشوکا یکی از بزرگ ترین فرمانروایانی بود که جهان تا به امروز به خود دیده است. او در ابتدای حکومتش برای گسترش امپراتوری ماوریا، جنگ را در پیش گرفت. آشوکا پس از نبردی وحشتناک در برابر سپاه پادشاهی کالینگا در غرب هند، به پیروزی رسید؛ امّا پس از این جنگ گرفتار افسردگی شد. دیدن قتل عام و رنج وحشتناک حاصل از جنگ، باعث دگرگونی درونی وی گردید.

وی در عرض چند روز آشوکا بودایی شد و اصول بودایی آهیمسا (1) را که اعتقاد به عدم خشونت و مقدّس بودن تمام انواع حیات بود، پذیرفت. آشوکا شکار را که در آن زمان ورزش پادشاهان بود، رها کرد و گیاهخوار شد. او همچنین شیوه حکومتش را تغییر داد و احکامی صادر کرد که امروزه با نام «فرامین آشوکا» مشهور است. این قانون ها که در جهت ایجاد هماهنگی با محیط زیست و ارتقای سازگاری و تحمّل افراد معتقد به ادیان مختلف بود، به شکل عجیبی با قوانین امروزی شباهت دارد.

یکی از نمادهای قوانین آشوکا ستونی با چهار سرشیر (یکی از نمادهای ملی هندوستان امروزی) بود که تا دو هزار سال پس از مرگش دوام یافته است.

جوهره قوانین آشوکا در این جمله که از نوشته هایش اقتباس شده، خلاصه می شود: «تمام انسان ها فرزندان من هستند. من برای آنها نیز مثل فرزندان خودم خواستار تمام رفاه و خوشبختی این دنیا و دنیای دیگر هستم و برای همه انسان ها به یک اندازه این خوشی را آرزو می کنم».

امپراتوری آشوکا و قوانین او پس از مرگش، در سال 232ق.م، مدّت زیادی

1- (1) . Ahimsa.

دوام نیاورد. او آخرین امپراتور ماوریا بود. قوانین او در عرض چند نسل به دست فراموشی سپرده شد تا اینکه در سال 1837م، توسط باستان شناسان یافته و ترجمه شد.

امپراتوری گوپتا

پس از مرگ آشوکا، مهاجمان، دسته دسته از آسیا به شمال هند حمله کردند. امپراتوری ماوریا منقرض شد و بیش از پانصد سال طول کشید تا هندوستان دوباره به یک کشور با پادشاهی متّحد تبدیل شود.

امپراتوری گوپتا در قرن چهارم میلادی بنیان گذاشته شد و به تدریج در نتیجه اقدامات نظامی گسترش یافت تا تقریباً تمام بخش شمالی هندوستان را تحت سلطه خود گرفت. با وجود ذات نظامی این رژیم، چاندارگوپتای دوم، سومین پادشاه گوپتا، پیرو آیین هندو و فرمانروایی نیکوکار بود. او با تمام بوداییانی که در هندوستان زندگی می کردند، مدارا و از آنها حمایت می کرد. طی این دوران پرشکوه که غالباً در صلح و آرامش بود، او به توسعه هنر، علوم، معماری و فلسفه پرداخت. چاندارگوپتای دوم در این زمینه چنان موفّق بود که از دوران گوپتا (540 - 320م) معمولاً به عنوان «عصر کلاسیک هندوستان» نام برده می شود. شاهکارهای ادبی و شعرهایی به زبان سانسکریت - زبان آن دوران که اساس زبان هندی و سایر زبان های امروزی رایج در هندوستان را پدید آورده است - نوشته شد. همچنین در این دوره، معابد بزرگ هندو و صومعه های بودایی ساخته شدند که از آن جمله می توان به غارهای 29 گانه ای که در آجانتا (1) در بخش مرکزی هند بنا شده، اشاره کرد.

چندین دانشگاه بسیار خوب در هندوستان، دانش پژوهان را از سراسر آسیا به

1- (1) . Ajanta.

سوی خود جلب می کردند. دانشمندان آن زمان هندوستان می دانستند که زمین گرد است و به دور محورش می گردد؛ واقعیتی که در اروپا هزار سال بعد پذیرفته شد. در آن زمان، هندوستان متمدّن ترین کشور روی زمین بود.

شکوه و درخشش دوران گوپتا فقط کمی بیش از دویست سال ادامه داشت. در اواسط قرن پنجم میلادی، سلسله گوپتا به واسطه حمله قبیله ای جنگنده از آسیای میانه، به نام قبیله «هون» سرنگون شد. هون ها رفت و آمد در جاده های اصلی آسیایی را دچار اختلال کردند و جریان بازرگانی کالاهایی را که دوران گوپتا را پرشکوه کرده بود، سد کردند. بار دیگر در شبه قاره، مجموعه ای از سلطنت های کوچک هندوی متخاصم به وجود آمد و هندوستان، به عصر تیرگی پا گذاشت که همزمان با دوران رکود در اروپا بود.

تاریخ هند جنوبی

هند جنوبی، از روزگاران کهن به دلیل دور بودن از گذرگاه های کوهستانی که مهاجمان آسیای میانه را به هندوستان می رساند، نسبت به مناطق شمالی هندوستان، صلح و ثبات بیشتری داشت. زبان اصلی در جنوب هند «زبان تامیلی» بود که هنوز هم مهم ترین زبان این منطقه است. این زبان، شکل امروزی زبان دراویدی قدیمی است و پژوهشگران معتقدند که پرسابقه ترین زبان زنده دنیاست. از میان سلسله های باستانی تامیل، دو سلسله به نام پالارا (1) (از قرن هشتم تا نهم میلادی) و چولا (2) (قرن نهم تا دهم) سبب اتّحاد هند جنوبی شدند. هر دو سلسله، رسوم دریانوردی محکمی داشتند و علاوه بر هند جنوبی، بر دیگر تمدن های آسیای جنوبی نیز از نظر فرهنگی و معماری تأثیر پایداری گذاشتند.

1- (1) . Pallara.
2- (2) . Chola.

پرسش ها

1. تمدّن درّه رود سند، مربوط به کدام دوره تاریخی است؟

2. موضوع مطرح شده در «ودا» چیست؟

3. اوّلین امپراطوری بزرگ هند در چه قرنی و توسط چه کسی بنیاد نهاده شد؟

4. عصر کلاسیک هندوستان، اصطلاحاً به چه دوره ای از تاریخ هند اطلاق می شود؟

5. پژوهشگران، پرسابقه ترین زبان زنده دنیا را کدام زبان می دانند؟

ص:32

3- ورد اسلام به هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از نخستین مواجهه مسلمانان با هندیان به نقل از مورّخان؛ 2) ماجرای حکیم بن جبله و گزارش او درباره هندوستان به خلیفه سوم؛ 3) علل لشکرکشی حجّاج یوسف (توسط دامادش محمّدبن قاسم) به هند؛ 4) نحوه ورود اسلام در اوایل قرن دوم هجری به بخش هایی از جنوب هند؛ 5) مهاجرت گروه هایی از مسلمانان به جنوب هند و ابراز اشتیاق برخی از مردمان هند به دیانت اسلام.

نخستین رویارویی ها

فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند به صورتِ لشکرکشی منظّم و پیشروی سیاسی و نظامی در قرن نخست هجری (هفتم میلادی)، در زمان حکومت حجّاج بن یوسف ثقفی آغاز شد. پیش از این دوران، در زمان خلیفه دوم تا ایام خلافت عبدالملک بن مروان، چندین بار سپاهیان اسلام به حدود مکران و سِند، حمله بردند و در مواردی برخی از سرزمین های آن نواحی را نیز به تصرّف

درآورند؛ ولی از هیچ یک از این اقدامات، نتیجه قطعی و نهایی حاصل نشده بود. ظاهراً در آغاز دوران فتوحات اسلامی، توجّه فاتحان مسلمان بیشتر به سوی خراسان و آسیای مرکزی معطوف بوده است تا به جانب سرزمین های هندی.

در زمان خلیفه سوم، حکیم بن جبله مأمور شد که به سند برود و از اوضاع و کیفیات اقلیمی و احوال مردم آنجا و امکانات موجود برای اقدامات نظامی کسب خبر کند. وی چندی در نواحی مختلف آن حدود سیر و سفر کرد. چون به حجاز بازگشت، به خلیفه گزارش داد که «آنجا سرزمینی است که آب آن تیره است و میوه اش مقاتل است و ترش؛ زمین آن سنگلاخ است و گُلش شوره؛ اگر لشکر اندک رود، زمان ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیشتر روند، گرسنه مانند و هلاک شوند».

گواهی های تاریخی

بنابر روایات، در دوران خلافت ولیدبن عبدالملک و حکومت حجّاج بن یوسف در عراق، گروهی از مسلمانان که بیشتر زنان کسانی بودند که به قصد تجارت در سراندیب (سریلانکای کنونی) سکنی گزیده بودند با کشتی به سوی حجاز سفر می کردند و پادشاه سراندیب نیز هدایایی در همان کشتی برای حجّاج بن یوسف فرستاده بود. باد مخالف، کشتی را به ساحل دیبل (یکی از شهرهای ساحلی سند)، راند و دزدان آن شهر کالاها را به غارت بردند و زنان مسلمان را اسیر کردند. گفته اند که این واقعه، یکی از دلایل لشکرکشی به سند و تسخیر آن سرزمین به دست مسلمانان بود.

حجّاج، داماد خود، محمّدبن قاسم را در سال 92ق (711م)، به فرماندهی سپاهی بزرگ منصوب و او را از طریق فارس و کرمان، روانه سند کرد و از راه

دریا نیز مهمّات و خواربار و آنچه لازمه این لشکرکشی بود، به جانب او فرستاد. مسلمانان در مدتی کمتر از یک سال، شهرهای بزرگ سند و بخشی از نواحی جنوبی پنجاب را تا شهر ملتان که یکی از مراکز مهم دینی و سیاسی هندوان بود، به تصرف درآوردند. از اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) این منطقه عملاً جزء سرزمین های اسلامی شد و با بنای مساجد و مدرسه ها در شهرها و مهاجرت گروه هایی از مسلمانان نواحی دیگر به این حدود و شور و شوق آنان به تبلیغ و ترویج دین خود، دیری نگذشت که اسلام بر حیات اجتماعی مردمِ منطقه حاکم شد و در میان بومیان رسوخ کرد.

با ظهور خلافت عباسیان و درگیری های داخلی دستگاه خلافت بغداد، پیشرفت سیاسی و نظامی مسلمانان در شبه قاره هند تا اوایل قرن پنجم هجری (یازده میلادی) متوقّف ماند و از حدود قندهار و کابل که به دست امیران صفّاری از دست سلاطین هندو بیرون آورده شد، تجاوز نکرد. پس از صفاریان نیز این ناحیه، به سبب دور بودن از مرکز خلافت، دستخوش درگیری های حکّام محلّی (مسلمانان و هندو) شد و بی ثباتی اوضاع و ضعف حکومت ها موجب گردید که فاطمیان مصر از فرصت استفاده کنند و داعیان اسماعیلی در اواسط قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بر ملتان مسلط شوند و رفته رفته تمامی سرزمین سند و پنجاب و گجرات را عرصه تبلیغ خود قرار دهند. در دوران تسلّط اسماعیلیان بر ملتان و سرزمین های اطراف آن، خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر می خواندند و سکه هایی نیز به نام آنان ضرب می شد.

زمینه مساعد برای فعالیت های اسماعیلیان در ملتان و سند از اواسط قرن دوم هجری (هشتم میلادی) و با ورود گروهی از علویان به این ناحیه فراهم شده بود.

بنابر برخی روایات، مادر امام زین العابدین علیه السلام از مردم سند بوده است. در زمان خلافت منصور (158- 136ق / 775- 753م) عبدالله فرزند محمّد، ملقب به «نفس زکیه»، به سند مهاجرت کرد و با جمعی از همراهان و پیروانش به تبلیغ آرا و دیدگاه های علویان مشغول شد. در قرن سوم هجری (نهم میلادی) ابوعبدالله جعفربن محمّد علوی، از حجاز به ملتان مهاجرت کرد و میان حکام هَباری این شهر که در اصل از خاندان قریش بودند و فرزندان و خویشاوندان ابوعبدالله پیوندهای سببی برقرار شد و همین حکّام خاندان هباری بودند که در آغاز از داعیان اسماعیلی در سند و ملتان پشتیبانی کردند و موجب نیرو گرفتن و غلبه یافتن آنان بر این حدود شدند.

گرچه در دوران سلطنت محمود غزنوی و لشکرکشی او به ملتان، اسماعیلیه منکوب شدند، لیکن تا نیمه قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) و در دوران مسعود غزنوی در این ناحیه باقی بودند و ظاهراً تا اواخر قرن ششم هجری که معزالدین محمّد غوری در سال 572ق (1176م) سند را تصرّف کرد، در این سرزمین ها قدرتی داشتند. گسترش تبلیغات باطنیه در نواحی غربی هند، خصوصاً در گجرات از همین زمان ها آغاز می شود و دو شاخه عمده اسماعیلیه در هند، یعنی گروه معروف به «بُهره» و «خُوجه (آقا خانی)» که در اصل از طوایف راجپوت بودند، تاریخ خود را به این دوره می رسانند.

مهاجرت مسلمانان به جنوب هند

هم زمان با نخستین فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند و پیش از تأسیس سلسله های سلاطین مسلمان در لاهور، دهلی، بنگال و دکن، گروه هایی از

مسلمانان عرب و غیرعرب در شهرهای ساحلی و جزایر جنوبی هند، ساکن شده و به کار تجارت مشغول بوده اند. بنابر برخی روایات، این گروه ها در میان مردم محترم بوده و حکومت ها نیز به آنان توجّه خاصی داشته اند.

به گفته ادریسی در نزهه المشتاق ، پادشاه سراندیب، چهار وزیر مسلمان داشته است که به امور مربوط به مهاجران و مسافران مسلمان رسیدگی می کرده اند. بزرگ بن شهریار، سیاح دریانورد ایرانی، می گوید که چون خبر ظهور اسلام به سراندیب رسید، مردمان آنجا فرستاده ای به حجاز روانه کردند تا از چگونگی دین جدید و احوال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با خبر شوند. فرستاده سراندیبی، چون به مدینه رسید، خلیفه دوم او را پذیرفت و به پرسش های او پاسخ گفت. فرستاده در راه بازگشت، درگذشت؛ ولی اخبار مربوط به اصول و قواعد اسلام و اوصاف رفتار و اخلاف پیشوایان مسلمان و شرح تقوا و پرهیزگاری آنان به وسیله همراه او به سراندیب رسید و از همان زمان به این دین و پیروانش در آن سرزمین، محبّت و حسن نظر خاص به وجود آمد.

نویسنده تاریخ فرشته در نقل روایتی مشابه، از این حد فراتر رفته و نوشته است که پادشاه سراندیب خود، در عهد صحابه و پیش از رایان (راجه های) دیگر، اسلام آورد و پشتیبان مسلمانان شد.

بزرگ بن شهریار، از قول برخی راویان نیز حکایت می کند که در سال 270ق (883م) مهروک بن رایق، پادشاه یکی از نواحی کشمیر، سفیری به نزد عبدالله بن عمربن عبدالعزیز، حاکم منصوره در سند، فرستاد و از او خواست که شریعت اسلام را به زبان هندی برای او شرح و توضیح دهد. عبدالله درخواست پادشاه را با مردی از مردم عراق که در سند پرورش یافته و به زبان هندی کاملاً

آشنا بود و در شاعری بدان زبان نیز قریحه ای توانا داشت، در میان نهاد. مرد عراقی آنچه را پادشاه خواسته بود، در قصیده ای به همان زبان بیان کرد و به نزد او فرستاد. پادشاه نامه ای به عبدالله نوشت و دیدار صاحب قصیده را خواستار شد. مرد عراقی به دربار او رفت و سه سال در آنجا مقیم شد و در این مدت، پادشاه را با اصول اسلام آشنا ساخت و قرآن را نیز برای او ترجمه کرد. پادشاه اسلام آورد؛ ولی از بیم مردم مملکت خود، یارای اظهار آن را نداشت.

بنابر روایت دیگر، در اوایل قرن سوم هجری (نهم میلادی) «چرامن پرومال» (1) پادشاه ملیبار در سواحل غربی هند، در خواب دید که ماه، چندپاره شد. در همین زمان، گروهی از مسلمانان که از سراندیب عازم عربستان بودند، به ملیبار رسیدند و شیخ و رئیس مسافران، خواب شاه را تعبیر کرد. پادشاه اسلام آورد و نام خود را به عبدالرحمان سامری تغییر داد و به عربستان رفت.

وی چهار سال بعد در عربستان درگذشت؛ امّا پیش از مرگ، چند تن از بزرگان مسلمان، چون مالک بن دینار و مالک بن حبیب و زن و فرزندانشان را به ملیبار فرستاد و نامه ای نیز به درباریان و منسوبان خود نوشت تا از مهاجران مسلمان به خوبی نگهداری کنند. قرن ها خاطره رفتن چرامن به عربستان در یادها باقی بود و پادشاهان ملیبار که «سامری» (زمورین) (2) نامیده می شدند، خود را نایب و قائم مقام او می دانستند و هنگامی که شاهی تاج گذاری می کرد و شمشیر به دست می گرفت، می گفت: «من این شمشیر را تا زمانی که عموی ما از مکّه بازگردد، نگه می دارم».

گفته اند که از همان روزگار، مهاجران عرب به سوی شهرهای ملیبار و جزایر

1- (1) . Cheraman perumal.
2- (2) . Zamorin.

اطراف آن روی آوردند و در شهرها به بنای مساجد پرداختند و به کار تجارت مشغول شدند. این مهاجران، با مردم بومی در آمیختند و همسر اختیار کردند و تجارت خارجی منطقه را در اختیار خود داشتند. فرزندانی که از ازدواج مسلمانان مهاجر با بومیان ولادت می یافتند، «بیاسره» (جمع بیسر دوسره، دوسویه) نامیده می شدند و مسلمانانی که امروزه در سواحل غربی هند مسکن دارند، فرزندان همان مهاجران نخستین هستند که در زبان محلّی ِآن جا «موپلا» یا «مپیلا» (1) خوانده می شوند که به معنی «داماد» است.

داستان های دیگری از این گونه درباره اسلام آوردن پادشاهان و راجگان نواحی جنوبی هند، از دیرباز در میان مسلمانان این مناطق، رایج بوده است که نمونه هایی از آن در کتاب فتوح البلدان بلاذری نیز نقل شده است. میزان صحّت تاریخی این روایت ها هر چه باشد، وجود آنها حکایت از آن دارد که مسلمانان از سده های نخستین اسلام در این بخش از جهان، دارای منزلت اجتماعی خاص بوده اند.

مسعودی که در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) به هند سفر کرده بود، می گوید که در صیمور (نزدیک بمبئی کنونی) ده هزار مسلمان، که در اصل از مردم بصره و بغداد و عمان و شهرهای دیگر بودند، اقامت جسته، به بازرگانی و کارهای دیگر اشتغال داشتند. همو گوید که اسلام در قلمرو «بلهرا» بسیار مورد احترام بوده است و مسلمانان در قلمرو این پادشاه، موقعیتی ویژه داشته اند و مساجدشان آباد و پُررونق و از تعرّض مصون بوده است. مسلمانان در امور زندگی خود استقلال تمام داشته و از این جهات، از قاضی یا حاکمی مسلمان که «هنرمن» (هنرمند) نامیده می شد، پیروی می کرده اند. مردم هند، خیر و برکت و

1- (1) . Mappilla.

طول عمر شاهان خود را به سبب عدالت آنان و نتیجه اکرام و بزرگداشت مسلمانان می دانستند.

در شهرهای دیگر این منطقه نیز وضع بر همین منوال بوده است و جوامع مسلمان در عبادات و امور زندگی خود، از آزادی کامل برخوردار بوده اند و جمعیت آنان رو به افزایش بوده است و آنان در حیات اجتماعی و اقتصادی شهرهای ساحلی، مشارکت مؤثّر داشته اند.

مشارکت مسلمانان در بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهرها بیشتر از طریق ایجاد ارتباط با جهان و داد و ستد بازرگانی بوده است؛ زیرا تجارت خارجی این مناطق کلاً در دست آنها بود و خطوط کشتیرانی را از سواحل چین تا سراندیب و بنادر خلیج فارس و دریای سرخ در اختیار خود داشتند. فعالیت های بازرگانی طبعاً در ایجاد فرصت و انگیزه برای تولید کالاها و محصولات مؤثّر بوده و موجب آبادانی شهرها و مراکز تجاری می شده است.

راجگان نیز از بابت مالیات هایی که بر واردات تعلّق می گرفت، منافع سرشاری به دست می آوردند. تا پایان قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی)، مراکز تجاری سواحل غربی هند در دست مسلمانان بود؛ لیکن در سال 906ق (1500م) پرتغالیان در بندر کالیکوت مستقر شدند و چندی بعد آلفونسو آلبوکرک، فرمانده کشتی های تجاری پرتغالی که به آتشبارهای سنگین مجهز بودند، بر مناطق ساحلی هند مسلط شدند و از آن پس این مراکز از اختیار بازرگانان مسلمان بیرون رفت.

گزارش ابن بطوطه

افزایش جمعیت مسلمانان در مناطق جنوبی هند، تا قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) پیش از گسترش حکومت های اسلامی از شمال به جنوب، بسیار گسترده

و چشم گیر بوده است. ابن بطوطه که در اوایل قرن هشتم هجری، در این مناطق سفر می کرد، همه جا با اجتماعات بزرگ مسلمانان و مساجد و مدارس و خانقاه های بزرگ و آباد روبه رو می شد و با دانشمندان و فقیهان و محدّثان و عارفان مسلمان که غالباً از کشورهای عربی یا از ایران به این مناطق مهاجرت کرده بودند، ملاقات می کرد. پادشاه هندو مذهب یکی از جزایر جنوبی هند که «شنورازه» نام داشت، به دست شیخ ابوالبرکات مغربی و در پی کراماتی که از او دیده بود، اسلام آورده و سلطان احمد نام گرفته بود. ابن بطوطه می گوید که خود بر سردر مسجدی که راجه هندو، پس از اسلام آوردن بنا کرده بود، این نوشته را دیده است: «سلطان احمد شنورازه به دست شیخ ابوالبرکات مغربی اسلام آورد». ابن بطوطه در کالیکوت نیز خانقاه بزرگی دید که یکی از فرزندزادگان شیخ ابواسحاق کازرونی، به نام شیخ شهاب الدین کازرونی، آن را اداره می کرد. در شهر کولَم نیز خانقاه بزرگی بود که شیخ فخرالدین، پسر شهاب الدین کازرونی در آن به ارشاد مشغول بود و در شهر قوقه (کنکن) مسلمانان، مسجد بزرگ کهن سالی داشتند که بنای آن به خضر و الیاس نسبت داده می شد و گروه هایی از درویشان حیدری در شهر و اطراف مسجد دیده می شدند. هنگامی که ابن بطوطه در مالدیو و جزایر اطراف آن به سر می برد، همه ساکنان آن نقاط، مسلمانان عرب و غیر عرب بودند و زنی به نام سلطانه خدیجه بنت سلطان جلال الدین عمربن سلطان صلاح الدین صالح بنگالی در آنجا حکومت داشت.

شهرهای سواحل شرقی هند و ناحیه وسیع «معبر» (کوروماندل) (1) نیز از دیرباز اقامتگاه گروه هایی از مهاجران و بازرگانان مسلمان شده بود. سکه هایی که از قرن

1- (1) . Coromandel.

اوّل هجری (از سال 71ق / 690م، به بعد) در سواحل شرقی به دست آمده است، از قدمت استقرار اجتماعات مسلمانان در این مناطق حکایت دارد. چون راه اصلی تجارت و ارتباط جهان آن روز، با سرزمین بزرگ و آباد و پرجمعیت چین از این نواحی می گذشت، طبعاً بندرگاه های این مسیر در سراسر کناره های اقیانوس، از جنوب هند تا سواحل چین، مراکز مهم فعالیت های تجاری شده بود. بنابر مشاهدات و گزارش های سیاحان مسلمان سده های نخست هجری، در شهرهای بزرگ و پر رونق این مناطق، اجتماعات بزرگی از مسلمانان مهاجِر ایرانی و عرب، اسکان یافته و در همه جا مساجد و مدارس و خانقاه هایی تأسیس کرده بودند. مقصد و منتهای این مسیر، مراکز بازرگانی چین بوده است و مسلمانان از آغاز ظهور اسلام به این سرزمین توجه خاص داشته اند.

بنابر برخی روایات، سعدبن ابی وقّاص از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سفارت چین فرستاده شد و هنوز مدفن او در کانتون، زیارتگاه مسلمانان آن حدود است. ولی مسلّم است که از دوره عباسیان، مناسبات تجاری و روابط سیاسی میان بغداد و مراکز تجاری و سیاسی چین برقرار بوده است و از هر دو طرف، سفیرانی برای حفظ روابط مأمور می شده اند. در اسناد چینی به نام های خلفای عباسی اشاره شده است؛ چنان که «امیر المؤمنین» به صورتِ «هن می مومونی»، ابوالعباس (خلیفه اول عباسی) به صورتِ «ابولوبا» و هارون به صورتِ «آلون» در نوشته های چینی آن دوران دیده می شود.

گروه های مسلمان مهاجر از همان روزگار در شهرهای چین اقامت یافته و به کسب وکار و داد و ستد مشغول بوده اند و در اسناد قدیم چینی از آنان به عنوان «تاشی» که تلفّظ چینی لفظ «تازی» است، یاد می شود و در دوره های بعد با عنوان

«هوئی هوئی» که شاید تلفظ چینی «محمّدی» باشد، نیز شناخته می شوند.

فعالیت های مسلمانان در این مناطق، منحصر به تجارت و خرید و فروش کالا نبود؛ بلکه در امور مُلک داری و سیاست نیز دخیل و مؤثّر بودند. بنابر گزارش ابن بطوطه در شهر هُنَوَر، جمال الدین محمّد از جانب پادشاه هندو مذهب ملیبار حکومت داشته و در جاوه و سوماترا ملک ظاهر شافعی مذهب سلطنت می کرده است. به گفته رشیدالدین فضل الله، راجه سوندر پاندی، پادشاه معبر، در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) وزیری مسلمان به نام ملک تقی الدین داشته است که برادرش جمال الدین تاجر اسب بوده و هر سال، چند هزار رأس اسب از بنادر خلیج فارس با کشتی به معبر می آورده است.

هنگامی که علاءالدین خلجی در 710ق (1310م) به معبر لشکر کشید، مسلمانان به دفاع از شهر بیردهول، پایتخت راجه هندو، برخاستند و به گفته ابن بطوطه، در جنگی که در سال 740 ق، میان سلطان غیاث الدین دامغانی و بلال دیو (ویرا بلالای سوم) راجه معبر روی داد، بیست هزار مرد جنگی مسلمان در سپاه راجه هندو خدمت می کردند.

انگیزه های گرایش به اسلام

افزایش جمعیت مسلمانان در بخش های جنوبی هند، علل مختلف داشته است. نخستین عامل، وجود فرصت های مساعد برای تجارت و کسب وکار در شهرهای ساحلی شرق و غرب شبه قاره بوده است که گروه هایی از مردمان سرزمین های عربی و ایرانی را از سواحل مدیترانه و دریای سرخ تا نواحی شمالی خراسان و ماوراءالنهر، به این حدود جلب می کرد و توطّن آنان در این مراکز و آمیزش با

مردمان بومی از طریق داد و ستد و مجاورت و ازدواج طبعاً موجب می شد که این مهاجران در ساختار اجتماعی بسته و محدود هندویی و بودایی رخنه کنند و به ترویج و تبلیغ دیانت خود در میان جوامع غیر مسلمان بپردازند.

از یک سو درگیری ها و معارضات کینه توزانه میان هندوان و بوداییان و پیروان مذهب جینی که اساس فعالیت های خود را بر رد و ابطال عقاید یکدیگر نهاده بودند و از سوی دیگر، سادگی و سهولت و بی پیرایگی اعمال دینی و روشنی و عقل پذیری اصول اعتقادی اسلام و نیز خالی بودن آن از خرافه های غریب و اسطوره های پیچ در پیچ ادیان و مذاهب موجود در هند، وضعیتی به وجود آورده بود که تبلیغات مسالمت آمیز مسلمانان در طبقات مختلف مؤثّر می افتاد و مردمان آزاداندیش و خسته از مجادلات و مخاصمات فرقه ای را از هر گروه به سوی خود جلب می کرد.

امّا طبق شواهد موجود بیشترین کسانی که به این دین نو می گرویدند از دو گروه بودند: یکی بوداییان این مناطق که مورد آزار و اجحاف برهمانان حاکم قرار دشتند و دیگری افراد طبقه چهارم یا «شودرا»ی جامعه هندویی که از کلیه حقوق اجتماعی محروم و به تحمّل دشوارترین و پست ترین کارها محکوم بودند.

با فتوحات مسلمانان در این سرزمین ها، اسلام در زمانی کوتاه، دین غالب و رایج در میان مردم شد و چنین به نظر می رسد که بخش بزرگی از مسلمانان این مناطق، بومیان بودایی مذهب از طبقات مختلف بوده اند که در طی یکی دو قرن نخستین اسلام به این دیانت نو، روی آورده اند.

خاندان برمکیان که در عصر اموی و عباسی نزدیک به نیم قرن وزارت و صدارت داشتند و در تثبیت مبانی تمدّن اسلامی و ترویج آن دارای سهمی بزرگ

بودند، در اصل از همین بوداییان ایرانی نومسلمان بودند که خود پیش از آن در بلخ، حرمت و اعتبار خاص داشتند و تولیت نوبهارِ (1) بزرگ آن شهر بر عهده آنان بود. در سند نیز چنان که از اشارات بلاذری در فتوح البلدان و اظهارات مؤلّف کتاب چچنامه بر می آید، در آغاز ورود اسلام، بوداییان این ناحیه که در نوشته های تاریخ نویسان و مؤلّفان مسلمان از آن به عنوان «سمنیه» و «بودهیه» (در برابر براهمه) یاد می شود، نخستین گروه هایی بودند که در این بخش از شبه قاره به اسلام روی آوردند و در برانداختن قدرت برهمنان و سلاطین هندو مذهب آشکار و پنهان، با مسلمانان همکاری بسیار مؤثّری داشتند.

جذب جمعیت انبوه بودایی در ساختار دینی و اجتماعی اسلام چنان کامل و تمام بود که در آغاز قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) که محمود غزنوی به نواحی غربی هند لشکرکشی می کرد، در سند و پنجاب و گجرات، هیچ جا با مراکز و جماعات بودایی روبه رو نمی شد. ابوریحان بیرونی نیز که در همان سال ها تحقیق ماللهند را درباره ادیان و علوم و معارف مردم هند می نوشت و برای کسب اطلاع به شهرهای آن نواحی سفر می کرد، در هیچ جا از بوداییان نشانی نمی دید.

اسلام و نفی جامعه طبقاتی

عامل دیگری که موجب افزایش جمعیت مسلمان در سرزمین های جنوبی شبه قاره هند و گسترش اسلام در آن نواحی شده بود، چنان که اشاره شد، نفوذ اسلام

1- (1) . نوبهار: نام معبد قدیمی بودائیان در بلخ و به تعبیری آتشکده بلخ بوده است. دقیقی طوسی در گشتاسبنامه می نویسد: به بلخ گزین شد بر آن «نوبهار» که یزدان پرستان آن روزگار مر آن خانه را داشتندی چنان که مر مکّه را تازیان این زمان

در قشر بسیار وسیع طبقه محروم و فرودست جامعه هندویی بود. طبقه «شودرا» که انبوهی از مردم آن سرزمین را تشکیل می داد، در اصل از بومیان محلّی و غیر آریایی بودند که مغلوب آرییان مهاجم شده و هرگز در ساختار طبقاتی جامعه برهمنی، جایگاهی نیافته بودند. از دیدگاه طبقات بالاتر، افراد این طبقه، ناپاک و نجس بودند و نه تنها حق ورود به معابد و جایگاه های خاص طبقات بالاتر را نداشتند، بلکه حضور و دیدارشان نیز نامطلوب و نامبارک تلقی می شد و طبعاً از کلیه حقوق انسانی و اجتماعی، محروم و حتی از حد بردگان نیز فروتر بودند.

بی شک در چنین جامعه ای، اصل برابری و برادری اسلامی، جاذبه ای بسیار نیرومند داشته و تبلیغات مسلمانان در اعماق وجود این مردم، تأثیر می نهاده است. ورود به اسلام برای انبوه مردم محروم این طبقه، در حقیقت ورود به حیاتی نو و بازیافت هویت انسانی و شرافت اجتماعی بود. نه تنها خانقاه ها و مساجد و مدارس در شهرها و روستاها مراکز جذب و جلب غیر مسلمانان به اسلام بود، بلکه رفتار افراد مسلمان و حیثیت و اعتباری که اینان در انظار عموم به دست آورده بودند و از همه مهم تر، گستردگی پرتنوّع عالَم اسلامی در بخش بزرگی از جهان آن روز و قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی ملل مسلمان، موجب شده بود که این دین جدید از طریق روابط روزمره زندگی و مناسبات و داد و ستدها و دیدارها و معاشرت های عادی نیز در میان طبقات مردم بومی نفوذ کند. طبیعی است که وجود این احوال در کل جامعه هندو مذهب، خالی از تأثیر نبود و از جهات گوناگون، موجب دگرگونی های فکری و اجتماعی می شد و واکنش هایی ایجاد می کرد.

پیدا شدن مرشدان و رهبران دینی از غیر برهمنان و مخالفت با انحصاری شدن دین و امور دینی در طبقه برهمن، ظهور فرقه ها و نهضت هایی در شیواپرستی و

ویشنوپرستی که با امتیازات طبقاتی مخالف بودند و زبان های محلّی را (به جای زبان سانسکریت) برای ادای آداب دینی و خواندن ادعیه و سرودهای ستایش، کافی و کارساز می دانستند، رنگ عاطفی و عاشقانه گرفتن سرودهای دینی و اعمال عبادی، غلبه طریقه بهکتی (1) (اخلاص و عبادت عاشقانه) بر طریقه «عمل» (2) (ادای اعمال ظاهری) در معابد، رواج سرودهای پرشور عاشقانه سرایندگان شیواپرست (ادیار) (3) و ویشنوپرست (آلوار) (4) به زبان های بومی، گرایش های توحیدی و پرستش شیوا یا کریشنا (ویشنو) به عنوان خدای یگانه و سرانجام، مخالفت با تناسخ و نظام طبقاتی و سوزاندن اجساد مردگان و پرستش اصنام که همگی از امور و عقاید رایج در مذاهب هندویی است، در بعضی از این فرقه ها و حرکت ها، همه از تأثیر آرا و عقاید اسلامی در محیط هندویی حکایت دارد.

چندین تن از دانشمندان و هندشناسان بنام، این گونه دگرگونی ها و حرکت های جدید را در عوالم فکری و دینی هندوان، نتیجه آمیزش با مسلمانان دانسته و حتی گفته اند که در همین ادوار، متفکّران بزرگی چون شنکر آچاریه (5) (قرن سوم هجری (نهم میلادی)، رامانوجا (6) (قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) و مدهوه (7) (قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) که به مناطق جنوبی هند تعلّق داشتند، به درجات مختلف از عقاید توحیدی اسلامی تأثیر پذیرفته بودند و سیر و تحوّل فلسفه «ودانته» (8) از «توحید مطلق» (9) مکتب شنکر آچاریه تا «توحید

1- (1) . Bhakti.
2- (2) . Karma.
3- (3) . Adiyar.
4- (4) . Alvar.
5- (5) . Sgankar-acharya.
6- (6) . Ramanuja.
7- (7) . Madhva.
8- (8) . Vedanta.
9- (9) . Advaita -Vedanta.

متّصف» (1) رامانوجا و «دوگانه بینی» (2) مدهوه، کلاً در جهتی بوده است که در هر مرحله به دیدگاه های توحیدی اسلامی نزدیک تر می شده است.

مجموعه این حرکت ها و تغییرات در آیین ها و دیدگاه ها که به عنوان نهضتی جدید شناخته شده است، چنان که خواهیم دید، در قرون ششم تا نهم هجری (دوازدهم تا پانزدهم میلادی) که اسلام در سرزمین های شمالی شبه قاره رو به گسترش نهاده بود، از جنوب به شمال کشیده شد و به صورت نهضتی پُردامنه و فراگیر و پُردوام درآمد.

مسلمانانی که در مناطق جنوبی هند زندگی می کردند، غالباً اهل تجارت بودند و در قلمرو حکومت سلاطین هندو مذهب به کسب وکار اشتغال داشتند و با آن که دارای مساجد و مدارس خاص خود بودند و مدرّسان و فقیهان صاحب علم در میانشان اندک نبود، آثار علمی و ادبی و تاریخی مهمی از ایشان بر جای نمانده است؛ زیرا در شهرهای این مناطق، حکومت در دست سلاطین هندو مذهب بود و تشویق و حمایتی از فعالیت های فرهنگی نمی شد. چنان که از مندرجات کتاب رجال السند و الهند الی القران السابع تألیف قاضی اطهر مبارکپوری برمی آید، در این ادوار، مسلمانانی که در سرزمین های جنوبی هند استعداد و قابلیتی کسب می کردند و در علوم و معارف اسلامی پایه و مایه ای می یافتند، به مراکز علمی بیرون از هند، چون: خراسان، عراق، حجاز، یمن و شام مهاجرت می کردند. وجود دانشمندان هندی در بغداد و نقل علوم و معارف هندی، به ویژه در پزشکی، نجوم و ریاضیات، به مدارس و مراکز علمی مسلمانان در سده های نخستین هجری، حکایت از آن دارد که روابط فرهنگی از هر دو سو برقرار بوده است.

1- (1) . Visishtha - advaita.
2- (2) . Dvaita - advaita.

چنان که گفته شد، بیشتر مهاجران مسلمان در این نواحی به سرزمین های عربی تعلّق داشتند و به زبان عربی سخن می گفتند؛ لیکن در میان اینان از مردم ایران نیز بسیار بوده اند و ظاهراً از همان روزگار، زبان فارسی در میان مردم، محبوبیت خاص داشته است. ابن بطوطه در این نواحی، از دکن، معبر و ملیبار تا سراندیب و حتی جزایر جاوه و سوماترا، همه جا واژه ها و تعبیرات فارسی و نام های ایرانی می شنید. در روستای «فتن» از شهرهای ملیبار، درختی بوده که می گفتند هر سال بر یکی از برگ های آن کلمه شهادت نقش می بسته است و مسلمانان آن جا، آن را «درخت شهادت» نامیده بودند. در شهرهای این نواحی به معابد هندوان «بدخانه»، به سفره طعام «خوانچه» و به جامه دان «بقشه» (بقچه) می گفتند.

وزیر یکی از جزایر مالدیو به ابن بطوطه کنیزکی بخشید که «قُل استان» (گلستان) نام داشت و فارسی می دانست. پادشاه سیلان با ابن بطوطه به فارسی سخن می گفته است و در طول راهی که به قدمگاه حضرت آدم در این جزیره منتهی می شد، اغلب منزلگاه ها نام های فارسی داشته اند، چون «خوربوزنه»، «خورخیزران»، «مغاره باباطاهر» «مغاره اصفهانی» ، «غوطه گاه عارفان»، «دروازه الجبل». همچنین بر دامنه کوهی که قدمگاه در بالای آن است، درختی به نام «درخت روان» بوده و هنوز خاطره آمدن شیخ ابوعبدالله خفیف به این جزیره و کرامات او در یادها زنده بوده است.

ص:49

پرسش ها

1. حکیم بن جبله درباره دیدار خود از هند، چه گزارشی داد؟

2. لشکرکشی محمدبن قاسم به جانب سند، چه عللی داشت؟

3. فعالیت های اسماعیلیان در مولتان و سند، چه زمینه های مساعدی داشت؟

4. ماجرای مهروک بن رایق و ارتباطش با عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز چه بود؟

5. بیاسره، اصطلاحاً به چه کسانی اطلاق می شود؟

6. درباره تأثیر بازرگانی و فعالیت های اقتصادی مسلمانان در گسترش اسلام در هند، خلاصه ای بنویسید.

7. گزارش ابن بطوطه درباره واژگان فارسی در میان مردم مسلمانان هند، می تواند تأیید بر چه مدّعایی باشد؟

ص:50

4- سلسله غزنویان

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با سلسله غزنویان و موقعیت فرمانروایان مسلمان در هند؛ 2) روی آوردن پناهندگان سیاسی، بازماندگان و مهاجران بی خانمان به هند؛ 3) تأثیر صوفیان، هنرمندان، عالمان دینی و شاعران مسلمان بر رشد و گسترش اسلام در هند؛ 4) حکمرانی سلسله غوریان یا آل شنسب بر بخش هایی از هند.

غزنویان در هند

اوّلین فرمانروایان مسلمان که پس از ظهور اسلام به شبه قاره وارد شدند، آل سبکتگین یا غزنویان (582 - 376ق) بودند. هرچند که یورش غزنویان از زمان سبکتگین، پدر محمود، آغاز شده بود، ولی بر اثر حمله های مکرّر محمود به هند که به قصد غارت ثروت های موجود در بُت خانه های هند صورت می گرفت، تمدّن و اندیشه اسلامی و ایرانی به هند راه پیدا کرد؛ امّا این امر، بلافاصله پس از حمله محمود، صورت نپذیرفت و حمله های او جز در ناحیه پنجاب، اثری بر جای نگذاشت، ولی به هرحال، شمشیر او راه را باز کرد. پنجاب، دروازه عمده ای بود که

در قدیم و در قرون وسطی، دو تمدّن ایران و هند در آنجا با هم اصطکاک و تلاقی پیدا کردند و هر یک از این دو تمدّن بر دیگری تأثیر گذاشت.

پس از گشوده شدن راه توسط سلطان محمود، به مرور پناهندگان سیاسی، بازرگانان و مهاجران بی خانمان به هند روی آوردند و در میان آنان حضور صوفیان، هنرمندان، عالمان دینی و شاعران بیش از همه در اوج گرفتن اندیشه و زبان و فرهنگ ایرانی در هند مؤثّر افتاد.

حکومت غزنویان دو دوره دارد: دوره اوّل از حکومت الپتگین (غلام ترک سامانیان، در عهد عبدالملک سامانی) آغاز می شود و مؤسّس واقعی آن سبکتگین (غلام و داماد الپتگین و پدر محمود) است که در سال 432ق، با قتل مسعود پسر محمود به پایان می رسد. دوره دوم از زمان امیر مودودبن مسعود از سال 432 تا 582 یا 583ق، به مدت 150 سال ادامه می یابد. از ابتدا تا پایان سلطنت تاج الدوله خسرو ملک، سیزده تن بر افغانستان و سیستان و ولایت سند حکمرانی کردند. در اواخر عهد غزنویان، یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرام شاه (555 - 547ق) حتی غزنین از تصرف غزنویان خارج شده بود و بنابر بعضی اقوال، پایتخت آنان به لاهور انتقال یافته بود. انتخاب لاهور به پایتختی غزنویان در زمان مسعود سوم (509 - 453ق) پسر ابراهیم غزنوی صورت گرفته بود. مدّت سلطنت وی هفده سال بوده است. همین شهر را هم غیاث الدین غوری به سال 583ق به تصرف درآورد و همه شاهزادگان غزنوی را از بین برد.

هند و فرهنگ اسلامی در روزگار غزنویان

به هرحال، پس از یورش محمود غزنوی به هند و مهاجرت صوفیان و علمایی که مستقیماً با فکر و اندیشه و روح مردم سر و کار داشتند و تأثیرشان نیز بیش از

مهاجران دیگر بود، زبان و فرهنگ اسلامی در هند گسترش یافت و از قرن پنجم هجری روی به فزونی نهاد. اگر بر مسافرت چنین افرادی پیش از آن تاریخ قراینی در دست باشد، آن قراین، هم اندک و هم منحصر به پیشوایان مذهبی و علمای دینی است. مثلاً اشاراتی در دست است که ابو حفص بن ربیع بن صبی الاسدی البصری از تبع تابعان و از محدّثان قرن دوم هجری که از حسن بصری روایت کرده، در سال 160ق، از طریق مکران به دیار سند رسیده و در آنجا وفات یافته است. روایتی دیگر نیز در دست است که حسین بن منصور حلّاج (مقتول 309ق) از راه دریا سفری به هند کرده و از راه خشکی ضمن گذشتن از پنجاب و آسیای مرکزی، به عراق بازگشته است. همچنین علی بن عثمان هجویری غزنوی (م 465ق)، مؤلف کشف المحجوب از لاهور به غزنین سفر کرده است.

از قرن ششم هجری به بعد، کاروان های عظیم و پیاپی از عارفان بزرگ، فقیهان، محدّثان، شاعران و نویسندگان ایرانی، راهی هند شده اند که از آنها می توان به افراد زیر اشاره کرد:

1. خواجه معین الدین چشتی که از محلّه چشت بخارا بود و در سال 580ق (1243م) در اجمیر درگذشت. وی سر حلقه عارفان و درویشان هند است؛

2. خواجه قطب الدین بختیار کاکی که از مردم اوش در نزدیکی اندجان در ماوراء النهر بود و در زمان التتمش در دهلی ساکن شد و در سال 634ق (1244م) در همان شهر درگذشت. آرامگاهش در کنار مسجد قوّه الإسلام در جنوب دهلی، زیارتگاه مسلمانان هند است؛

3. شیخ جمال الدین گیلی قزوینی محدّث، در قرن هفتم هجری، از ایران به هند آمد. وی باطناً ناشر و مبلّغ اسماعیلیان و فرستاده علاءالدین پادشاه اسماعیلی

الَموت بود. در سال 651ق، درگذشت و اسماعیلیه هند که اکنون پیرو آقاخان هستند، از همان تاریخ پیدا شده اند؛

4. شیخ الإسلام بهاءالدین زکریای مولتانی از خلفای سهروردیه، که در مولتان اقامت داشت و در سال 661ق (1262م) درگذشت. وی مرشد و پیر فخرالدین عراقی شاعر معروف قرن هفتم است. عراقی، خود سالیانی در مولتان در خدمت شیخ بوده و دختر او را به همسری گرفته و پسر بزرگش کبیرالدین از دختر زکریای مولتانی است؛

5. میرسید علی همدانی، ملقّب به علی الثانی نیز در اواخر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) با گروهی از مریدان از همدان به کشمیر آمد و در همان جا خانقاهی بنا کرد که هنوز هم در شهر سرینگر به نام «خانقاه معلّی» باقی است. او در سال 776ق (1373م) درگذشت.

سلسله غوریان (آل شَنسَب)

(1)

غوریان، طایفه ای از افغانیان هستند که هنوز هم بخشی از بقایای آنان در بادغیس هرات زندگی می کنند. در دوره پیش از اسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان، غور، هرات و خراسان حکمرانی داشتند و غورشاه (پادشاه کوهستان، یا مَلِک الجبال در عربی) خوانده می شدند. این طایفه، نسب خود را به ضحّاک

1- (1) . در این بخش، از کتاب های زیر استفاده شده است: طبقات ناصری، قاضی منهاج سراج، 2 جلد، با تصحیح و تعلیق: عبدالحی حبیبی، کابل 1342 - 1343 ش؛ تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، سازمان مهاجرین افغانستان، 1368، ص153 به بعد؛ «نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی»، مجموعه مقالات، کابل، 1355. (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، گردآورنده: توفیق ه . سبحانی، تهران: شورای گسترش زبان فارسی، 1376).

افسانه ای می رسانند که احوال او در شاهنامه فردوسی آمده است. یکی دیگر از شخصیت های این سلسله، بسطام (معرّبِ گستهم) است که فردوسی از وی نام برده است. یکی از مشاهیر دودمان سوری، شنسب بن خرنگ است که به روایت منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری ، این شخص در زمان حضرت علی علیه السلام ایمان آورد و از ایشان، عهد و عَلَم گرفت و هر کس از آن خاندان به سلطنت می رسید، آن عهد و عَلَم را به او می دادند.

پسر او، امیرپولاد غوری، هنگامی که ابومسلم خراسانی خروج کرد، به یاری او رفت و در تقویت بنی عبّاس بسیار کوشید. مرکز حکمرانی امیرپولاد «مندیش» غور بود. سبکتگین بر جبال غور که امیر سوری بر آن حکومت می کرد، حمله کرد؛ امّا نتوانست لطمه ای بر او وارد کند. سلطان محمود نیز در زمان محمّد سوری به متصرّفات غور حمله آورد و محمّد سوری عاقبت خود را به او تسلیم کرد. سلطان محمود، محمّد سوری را با پسر کوچکش «شیش» به غزنین برد؛ امّا محمّد سوری در بین راه در حدود گیلان (نزدیک غزنه)، زهری را که در نگین انگشتر خود داشت، خورد و درگذشت.

پس از مرگ او، سلطان محمود، امیر ابوعلی بن محمّد سوری را در جبال مندیش به جای پدر نشاند. او مطیع سلطان محمود بود و مردی دانش دوست بود و بناها و مدارس و مساجد ساخت. این سلطان، تا اواخر عهد محمود غزنوی حکمرانی کرد. در عهد مسعود، پسر عموی امیر ابوعلی، «عباس بن شیش» بر او قیام کرد و وی را به زندان افکند و خود بر تخت شاهی غور نشست. عباس، مردی سفّاک و بی باک بود و به نجوم علاقه داشت. مردم از جور او به سلطان ابراهیم غزنوی شکایت بردند. ابراهیم به غور لشکر کشید و امیر عبّاس را در

غزنه زندانی کرد و پادشاهی غور را در سال 450ق (1085م) به پسر عباس، امیر محمّد سپرد.

پس از محمّد، فرزندش قطب الدین حسن که پادشاه بزرگ و جدّ سلاطین غور است، به سال 460ق (1067م) به تخت نشست. قطب الدین، حدود سال 493ق، در جنگی که با یاغیان داشت، کشته شد. پس از وی ملک عزالدین حسین، بر تخت پادشاهی جلوس کرد. عزالدین، پادشاهی نیکوعهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود. هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در تسلّط خود داشتند.

یکی دیگر از پادشاهان علم دوست و دادگر، سلطان غیاث الدین بود که علما و دانشمندان زیادی در دربار او جمع بودند. وی در سال 599ق (1202م) در هرات از دنیا رفت و در مسجد جامع بزرگی که خود ساخته بود، دفن شد. این مسجد، تاکنون باقی است. او تابستان در فیروزکوه زندگی می کرد و پایتخت زمستانی او زمینداور بود و در توقیع خود «حسبی الله وحده» می نوشت.

سلطان دیگر این سلسله، ابو المظفر معزّالدین محمّدبن سام قسیم امیرالمؤمنین بود که هندوستان را فتح کرد و آیین اسلام را در آنجا رواج داد. این سلطان به دست یکی از فدائیان اسماعیلی در سال602ق (1205م) در نزدیکی پنجاب کشته شد.

بعد از کشته شدن معزّالدین محمّد غوری، پادشاهی آنان از هم گسیخت. قسمت شرق به دست تاج الدین یلدوز - یکی از غلامان محمّد غوری - افتاد. در سال 611ق (1214م)، تاج الدین در جنگی با سلطان ایلتتمش گرفتار آمد و در بداؤن کشته شد. بقایای غوریان نیز در حمله چنگیز از میان رفتند.

پادشاهان غوری به رغم ستمکاری شان، دانشمندان را به دیده احترام می نگریستند و از آنان حمایت می کردند و در گسترش معارف اسلامی می کوشیدند. بعضی از پادشاهان آن سلسله، خود در بعضی از علوم اطلاعاتی داشتند. چنان که قاضی منهاج سراج درباره عبّاس بن شیش بن محمّد سوری می نویسد: «امّا بااین همه ظلم و تعدّی، از علم نجوم، نصیبه کامل داشت و در آن رنج بسیار برد و در تحصیل آن علم، جدّ و جهد وافر نموده بود».

امام فخررازی، فیلسوف و متکلّم نامور، همیشه در سفرها همراه سلطان غیاث الدین بود. کتاب غیاثیه را در چهار فصل به نام آن سلطان به فارسی تألیف کرد. در روزهای جمعه، خطبه نماز را امام فخر می خواند و مردم بیشتر شیفته کلام گرم و گیرای او بودند.

سلاطین غوری، گرایشی خاص به ادب و هنر داشتند. شعر، خطّاطی، موسیقی، پیکرتراشی و هنرهای دیگر در عهد آن پادشاهان ترقی کرد. شعر در دربار آنان ارجی داشت، چنان که نویسندگان هم می خواستند گهگاه ما فی الضمیر خود را در لباس شعر عرضه کنند. قاضی منهاج سراج، کتاب تاریخ خود را گاهی به زیور شعر می آراید و از اشعار خود در جای جای مطالب تاریخی، چاشنی می کند. نظامی عروضی سمرقندی، در چهار مقاله خود اوضاع آن عهد را به تصویر می کشد.

معماری نیز در عهد غوریان، با وجود ناآرامی های موجود، مورد توجّه بود. خانقاه ها، مساجد و مدارس بسیاری در آن عهد ساخته شد که برخی از آنها از نظر معماری و ظرافت، قابل تمجیدند. مسجد جامع هرات و منار جام غور، دو

نمونه از معماری عهد غوریان است. در عهد آنان خطّاطی هم مورد عنایت بوده است. کتیبه هایی در بسیاری از ساختمان های آن عهد وجود دارد که هر یک، نمونه ای از کمال زیبایی و هنر آن دوره است.

آنان به فراهم ساختن وسایل تعمیم دانش و آسایش علما و فقیهان توجّهی خاص داشتند. سلطان غیاث الدین، مسجد جامع را به صورتِ یکی از مدارس و مراکز مهم علمی در آورده بود و امام فخررازی را به سرپرستی و تدریس در آن مسجد، موظّف کرده بود. علما و فقها نه تنها عهده دار تدریس و مدرسه بودند، بلکه در علوم سیاسی و کشوری هم نقشی عمده داشتند. بیشتر مسائل مهم به وسیله آنان حل و فصل می شد. حتی در اختلاف میان دو فرمانروا نیز آنان پادرمیانی می کردند و اختلافات را فیصله می دادند.

ص:58

پرسش ها

1. دو دوره حکمرانی غزنویان شامل کدام پادشاهان است؟ به اختصار نام ببرید.

2. شاهزادگان غزنوی در چه تاریخی و توسط چه کسی از بین رفتند؟

3. انگیزه های اصلی سلطان محمود غزنوی برای لشکرکشی به هند چه بود؟

4. درباره سلطان غیاث الدین غوری و عالمان روزگارش چه می دانید؟ بنویسید.

5. پس از کشته شدن معزّالدین محمّد غوری، غوریان چه وضعیتی یافتند؟

ص:59

ص:60

5- مالیک (سلاطین هند)

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از شکل گیری سلسله ممالیک (از حکمرانان مسلمان) در هند؛ 2) آشنایی با دوره قطب الدین ایبک و شمن الدین ایلتتمش؛ 3) حکمرانی رضیه خاتون، نخستین زن مسلمان بر هند؛ 4) پایان دوره غلامشاهیان (سلاطین مملوک) و آغاز کارِ سلاطین خلجی؛ 5) علاءالدین خلجی و حاصل کارش.

آغاز کار ممالیک هند

پس از کشته شدن معزّالدین محمّد سوری، پادشاهی شرق به دست تاج الدین یلدوز، یکی از غلامان معزّالدین محمّد رسید. تاج الدین، دو دختر داشت. یکی را به قطب الدین ایبک داد و دیگری را به ناصرالدین قباچه. قطب الدین خود نیز از غلامان بود که بر اثر رشادت و سخاوتی که داشت، در میان غلامان سرآمد شد. چون انگشت کوچک او شکستی داشت، او را ایبک (شل) می گفتند. این غلام که همراه دیگر غلامان به هند آمده بود، همانند دیگران قصد غارت و چپاول نداشت؛ بلکه درصدد آن بود که در آن سرزمین، سلطنت ثابتی تشکیل دهد. او پس از مرگ

سلطان غور در سال 602ق (1206م) در لاهور بر تخت نشست و سلسله ممالیک هند را تأسیس کرد. وی در سال 607ق، بر اثر سقوط از اسب جان سپرد و در لاهور دفن شد. او مردی خیر و علم دوست بود. منار قطب و مسجد قبّه الاسلام (قوّه الاسلام) در جنوب دهلی از آثار اوست. پس از وی آرام شاه پسر سلطان قطب الدین بر تخت نشست. چون وی در همان سال 607ق، درگذشت، ممالک دهلی به چهار قسمت تقسیم شد: سند را ناصرالدین قباچه تصرف کرد، دهلی را شمس الدین ایلتتمش و لکهنوتی را سلاطین خلج گرفتند و لاهور نیز گاهی در تصرف ناصرالدین قباچه و گاهی در دست سلطان ایلتتمش بود.

ملک ناصرالدین قباچه در 624ق، از شمس الدین ایلتتمش شکست خورد و خود را در آب سند غرق کرد. از سلاله او چند تن در سند به سلطنت رسیده اند.

در سلسله ممالیک بعد از آرام شاه، سلطان شمس الدین ایلتتمش در 607ق، (1210م) به سلطنت رسید. او نیز غلامی از مردم ترکستان بود. برادران یا پسرعموهای وی بر او حسد کردند و او را به بازرگانی از مردم بخارا فروختند. او مدتی در خانه صدر جهان بخارا پرورده شد. عاقبت او را به دهلی آوردند و غلام معزّالدین محمّد شد. سرانجام او به سلطنت نشست. بعد از او به گفته طبقات ناصری ، دو تن دیگر به نام های ناصرالدین محمود و رکن الدین فیروزشاه، پسران ایلتتمش به سلطنت نشستند و مدت بسیار کوتاهی حکمرانی کردند.

در سال 634ق (1236م) رضیه سلطان دختر ایلتتمش بر اریکه سلطنت نشست. او تنها زنی است که بر تخت سلطنت هند نشسته است (1) و در سال

1- (1) . برای آگاهی بیشتر از تاریخچه زندگی این زنِ حکمرانِ مسلمان، ر.ک: مقاله «رضیه خاتون، نخستین فرمانروای زن مسلمان»، نوشته محترم وکیلی سحر، مجله تاریخ اسلام، بهار1385، شماره25.

638ق (1240م) به قتل رسید. پس از وی معزّالدین بهرام شاه، قبل از قتل رضیه در سال 637ق (1239م) به سلطنت رسید. پس از او، علاءالدین مسعود شاه و سپس، ناصرالدین محمود شاه اوّل از 639ق (1241م) تا 664ق (1265م) سلطنت کردند.

یکی دیگر از سلاطین مشهور این سلسله، غیاث الدین بلبَن (1) (686 - 664ق / 1287 - 1265م) را می توان نام برد.

غیاث الدین، مردی مدبّر و کاردان بود و مدّت 22سال، با کمال قدرت حکمرانی کرد. وی پسری به نام ناصرالدین محمود بغراخان داشت که به او سخت علاقه مند بود. این پسر در سال 684ق، به دست مغولی کشته شد. این مرگ، سلطان را سخت اندوهگین کرد و از غصه او درگذشت.

این سلطان و فرزندش ناصرالدین محمود، ممدوح امیر خسرو دهلوی، معروف ترین شاعر قرن هفتم هند شدند. پس از غیاث الدین، نوه اش معزّالدین کیقباد بر تخت نشست و پس از وی پسرش به نام شمس الدین کیکاووس سلطان شد و سه ماه بعد، در سال 686ق (1287م)، سلطنت او به دست پادشاهان خلجی، پایان یافت و سلسله ممالیک نیز برافتاد.

اوضاع فرهنگی در عهد ممالیک

اکثر پادشاهان ممالیک، مردمی معتقد و مؤمن بوده اند. چنان که در عهد قطب الدین ایبک، امور شرعی رواج پیدا کرد. این سلطان، مالیات های غیر اسلامی را لغو کرد و به جای آن «عشر» اسلام را رواج داد و در این کار کامیاب شد. او بر مذهب

1- (1) . Balban.

امام ابوحنیفه بود. معین الدین چشتی در زمان این سلطان به هند آمد. قطب الدین، چون مردی علم دوست و بخشنده بود، او را «لک بخش» (1) می گفتند. ناصرالدین قباچه در ملتان سلطنت می کرد و به مشایخ احترام می گذاشت. در زمان او در سند مدارس و خانقاه ها دایر بود. برخی از آن مدارس، به هزینه عام و بعضی به هزینه حکومت اداره می شد.

ایلتتمش از فرمانروایان خوش نام مسلمان در هند بود. به علم دوستی و عارف نوازی شهرت داشت. در بعضی منابع نوشته اند که معین الدین چشتی، پادشاه شدن او را پیشگویی کرده بود. او به صوفیان مخصوصاً به درویشان چشتی اعتقاد داشت. گویند ایلتتمش مردی معتقد و شب زنده دار بود و علمایی که از اکناف به دهلی می آمدند، برای سلطان، هدایای علمی می آوردند، چنان که وقتی قاضی جلال عروس از بغداد، تحریری از مأمون (که در کتاب سفینه الخلفا نقل شده بود) هدیه آورد، سلطان چنان شادمان شد که می خواست نیمی از مملکت را به قاضی جلال عروس تقدیم کند.

او در دهلی مدارسی ساخت. در بداؤن هم مدرسه ای متّصل به مسجد جامع بنا کرد. مدرسه ای که در دهلی به نام خود ساخته بود، اگر چه بعدها منهدم شد، ولی فیروزشاه آن مدرسه را مرمت کرد و درهای آن را از چوب صندل ساخت. رکن الدین فیروز شاه نیز پادشاهی علم نواز بود و اگرچه تنها هفت ماه سلطنت کرد، ولی در آن مدت کوتاه نیز به حمایت از علما پرداخت. کتاب سرّ مکتوم تألیف امام فخررازی در زمان او به فارسی ترجمه شد.

به نوشته قاضی منهاج: «او پادشاه بزرگ و عاقل و کریم و عالم نواز و

1- (1) . لک: به معنی صد هزار است و امروز هم به کار می رود.

عدل گستر و رعیت پرور و لشکرکش بود؛ امّا چون از حساب مردان در خلقت نصیبی نیافته بود، این همه صفات گزیده چه سودی کند؟». قاضی منهاج خود از عالم پروری او بهره مند بود.

ناصرالدین محمود نیز به دوستی خاندان رسالت شهرت داشت. مروّت را در نهایت درجه رعایت می کرد. زندگی او با زندگانی خلفای راشدین شباهت بسیار داشت. شب ها را به بیداری و عبادت می گذراند. پس از 22 سال حکومت، آن را به پدر زن خود الغ خان سپرد که بعدها به غیاث الدین بلبن معروف شد. امیر خسرو او را مدح گفته است. او صالحان و صوفیان را دوست داشت و احتمالاً به یکی از مشایخ چشت دست ارادت داده بود. نظام الدین اولیا همراه نام ناصرالدین، عبارات: «انار الله برهانه» و «رحمه الله علیه» به کار برده است. این سلطان به قاضی منهاج الدین مؤلف طبقات ناصری علاقه مند بود. قاضی، کتاب خود را در سال 658ق، به نام ناصرالدین محمود کرده است. در این عهد، کتاب تاریخ دیگری به نام تاج المآثر نیز به دست حسن نظامی تألیف شد که به سبب دشواری متن و فراوانی اشعار عربی، زیاد مورد قبول واقع نشده است.

غیاث الدین بلبَن چهار روستا و هدایا و نقدینه فراوان به بابا گنج شکر، صوفی نامدار آن روزگار بخشیده بود؛ امّا بابا روستاها را نپذیرفت و نقدینه را برای هزینه درویشان قبول کرد. سلطان، دختر خود هزیره را به عقد بابا گنج شکر در آورده بود. در عهد او فتنه چنگیز برپا شد. شاهزادگان ترکستان، ماوراءالنهر، خراسان، عراق، آذربایجان، فارس، روم و شام به دربار بلبن پناهنده شدند. دهلی در روزگار او به محلّات گوناگونی تقسیم شده بود، در هر محلّه گروهی از آن پناهندگان می زیستند، مانند: محله خوارزمی، محله دیلمی و... .

بلبن که پیش از رسیدن به سلطنت در عیش و نوش، قمار، طرب و مجالس

رقص روزگار می گذرانید، پس از رسیدن به سلطنت، توبه کرد و به مشایخ عنایت نشان داد. این عمل وی از نظر سیاسی و فرهنگی، تحوّلی در پایتخت ایجاد کرد. او در تعیین امیران و کارگزاران دقّت می کرد. حکّام متدین به ولایات می فرستاد. چنان در عدالت شهره شده بود که هندوان هم از دادگستری او قدردانی کرده اند. در لباس پوشیدن از پادشاهان ایرانی تقلید می کرد. غیاث الدین خود به شاعران چندان توجّهی نداشت؛ امّا شاهزادگان و امیران به حمایت از شاعران می پرداختند.

غیاث الدین به تربیت شاهزادگان علاقه مند بود. آنان را به نماز جماعت وا می داشت. خطاطی، لغت و زبان از مسائلی بود که شاهزادگان باید می آموختند. کتابی به نام آداب السلاطین و مآثر السلاطین را برای فراگیری علم کشورداری می خواندند. او شاهزادگان را از همنشینی با افراد بدگمان و بددین باز می داشت.

دربار شاهزاده محمّد، همیشه میعادگاه شاعران و عالمان بود. در مجلس او شاهنامه ، دیوان سنایی ، دیوان خاقانی و خمسه نظامی می خواندند. در زمان او در مولتان مجالس علمی تشکیل می شد و به سبب بخشش های او شاعران و علما از دهلی به مولتان می رفتند. امیر خسرو یکی از مدّاحان او بود.

معزّالدین کیقباد آخرین پادشاه ممالیک است. او نوروز را با شکوه تمام جشن می گرفت. این عمل، نشانه ای از رفاه و پیشرفت مدنیت در روزگار آن سلطان محسوب می شود.

سلسله خلجیان

(1)

یکی از مهم ترین سلسله های اسلامی هند را خلجیان بنا نهادند. برخی، آنان را از احفاد چنگیزخان می دانند و بعضی دیگر از اقوام افغانی قلمداد کرده اند. اوّلین

1- (1) . در این بخش از کتاب های زیر استفاده شده است: طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ص628 - 269 ؛ تاریخ دولت های

اسلامی و خاندان های حکومت گر، ج2، ص508 - 505 ؛ تاریخ ادبیات فارسی در هند در دوره خلجیان (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص83 - 79).

فرمانروای آنان شخصی به نام فیروز شاه خلجی است که قبلاً سپهسالار بود. به دنبال بیماری معزّالدین کیقباد، پادشاه دهلی، که امیران پسر کوچک او شمس الدین را به تخت نشاندند، جلال الدین، زمام امور را به دست گرفت و پس از کشتن معزّالدین کیقباد در سال 689ق (1291م)، خود را پادشاه هند اعلام کرد و جلال الدین فیروزشاه خلجی لقب داد و به فرزندان، اقوام و امیران خود نیز القابی عطا کرد. فیروزشاه آن گاه قلمرو فرمانروایی خود را توسعه داد و منطقه مالوا واقع در هند مرکزی و قلعه رتنبور در ایالت راجستان را غارت کرد و غنایم فراوان به دست آورد. در همین اوان، یکی از نوه های هلاکو به نام عبدالله به هند حمله کرد؛ ولی جلال الدین او را شکست داد و بسیاری از سرکردگان مغول تسلیم شدند و در دهلی سُکنا گزیدند.

جلال الدین، مردی ملایم و متواضع بود. وی حتی یاغیان را نیز عفو می کرد. جلال الدین در رمضان 659ق (1296م) به دست برادرزاده و داماد خود علاءالدین کشته شد. علاءالدین، پیش از این، شهر دیوگیر را به تصرف در آورده و غنایم بسیاری به دست آورده بود و افرادی نیز دور خود جمع کرده بود که آن افراد در تصرّف دهلی به وی کمک کردند. علاءالدین ابتدا مولتان را فتح کرد و پسران جلال الدین خلجی را که در آنجا بودند، دستگیر کرد. بزرگ ترین خطری که علاءالدین را تهدید می کرد، مغولان بودند که چندین بار به هند حمله ور شده بودند و سلطان فرمان داد که قلعه های فرسوده بر سر راه مغولان را تجدید بنا کنند و قلعه های دیگری نیز بسازند.

علاءالدین خلجی، یکی از مقتدرترین فرمانروایان این سلسله بود. در زمان او هم بر متصرّفات پیشین افزوده شد و هم وضع اقتصادی مردم بهبود پیدا کرد. در سال 709ق (1309م) علاءالدین سپاهی به سرکردگی ملک نائب به تسخیر ارنکل در جنوب هند فرستاد. ملک نائب با غنائم فراوان، به دهلی بازگشت.

علاءالدین در اواخر عمر به مرض استسقا مبتلا شد و در شوال 726ق (1316م) درگذشت. علاءالدین، مردی بسیار سختگیر و بی مهر و سفّاک بود. بااین حال، دوره فرمانروایی او را یکی از مهم ترین ادوار این سلسله نامیده اند. مؤلّف تاریخ فیروزشاهی ، ده ویژگی برای دوره او برمی شمارد که عبارت اند از:

1. ارزانی غلّه و پارچه و اجناس عمومی؛

2. پیروزی بی مانند در مواقع مختلف؛

3. مستأصل شدن مغولان؛

4. نیرومندی سپاه؛

5. سرکوبی یاغیان؛

6. بی خطر بودن جاده ها و راه ها؛

7. راستی و دیانت در معاملات؛

8. بنای آثار تاریخی؛

9. سداد و راستی و دیانت و انصاف و پرهیزگاری؛

10. حضور عارفان و عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی.

پس از فوت علاءالدین، میان امیران و فرزندان او بر سر سلطنت، درگیری درگرفت. مبارک شاه، تخت سلطنت را تصاحب کرد و خود را قطب الدین مبارک خلجی نامید. در سال اولِ سلطنت وی، شورشی در گجرات درگرفت که به وسیله ظفرخان سرکوب گردید. مبارک شاه به دیوگیر عزیمت کرد و حاکم آنجا را که گاهی به شاه دهلی خراج نمی فرستاد، کشت.

در زمان مبارک شاه، یکی از امیران او به نام خسروخان که هندویی مسلمان شده از گجرات بود، اختیار امور را به دست گرفت و بر بسیاری از مناصب، اقوام و

ص:68

عشایر خود را گماشت و سرانجام در سال 720ق (1320م) افراد او مبارک شاه را کشتند. خسروخان می خواست خود را پادشاه دهلی بخواند؛ ولی یکی از سپهسالاران مبارک شاه به نام تُغلق، خسروخان را کشت و خود را پادشاه اعلام کرد و بدین سان، سلسله فرمانروایی خلجیان، پس از سی سال به تاریخ پیوست.

اوضاع اجتماعی در عهد خلجیان

با تأسیس خاندان خلجی، اوضاع اجتماعی و ادبی هند تا حدی تغییر یافت. جلال الدین فیروزشاه، مردی هنرشناس و هنرپرور بود و طبع شعر هم داشت. امیران و وزیرانی که برگزیده بود، همگی حامی شاعران و اهل علم بودند. ازاین رو در زمان وی بسیاری از دانشمندان و اهل علم، راه دربار دهلی را در پیش گرفتند و از نواخت و حمایت پادشاه و اطرافیان او بهره مند شدند. برخی از دانشمندان و شاعران مشهور که در دربار او می زیستند، عبارت بودند از: امیر خسرو دهلوی، تاج الدین عراقی، امیرحسن سجزی، مؤید دیوانه و مؤید جرجانی.

موسیقی دانان و خوانندگان هم از او حقوق ماهانه می گرفتند. سلاطین خلجی، فقط از هنرمندان مسلمان حمایت نمی کردند؛ بلکه هندوانِ هنرمند نیز از حمایت آنان برخوردار بودند. با گردآمدن عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی، این شهر به صورتِ یکی از بزرگ ترین مراکز تجمّع دانشمندان و هنرمندان درآمد.

با روی کار آمدن علاءالدین خلجی، ظاهراً تغییری در اجتماع روی نداد؛ امّا چون او با شورشی روبه رو شد، شرابخانه ها را بست و شراب فروشی را ممنوع کرد. علاءالدین اقداماتی به عمل آورد که در تغییر اوضاع اجتماعی آن روزگار، بسیار مؤثّر بود. وی قیمت اجناس را تعدیل کرد. احتکار و گران فروشی را از بین برد. اوزان و مقیاس ها را یکسان کرد. از اقدامات دیگر علاءالدین، آن بود که

برای به دست آوردن اخبار، دستگاه جاسوسی عظیمی به راه انداخت. علاءالدین، مردی بی سواد بود؛ ولی از اهل علم حمایت می کرد. بسیاری از علما که در زمینه های مختلف تبحّر داشتند، در زمان او در دهلی می زیستند. مؤلّف تاریخ فیروزشاهی از چهل و شش استاد برجسته در کتاب خود نام برده است.

در دوره قطب الدین مبارک شاه به دلیل آن که سلطان به عیش و نوش تمایل داشت، فساد اخلاقی و اجتماعی در جامعه زیاد شد و تثبیت نرخ از میان رفت؛ امّا به دلیل علاقه مبارک شاه به هنر معماری، در زمان او چندین مسجد و بنای تاریخی در دهلی و جاهای دیگر ساخته شد.

دوره خلجیان، اگرچه تنها سی سال ادامه یافت، ولی فرمانروایان این سلسله، سیاستی به کار بردند که هم قلمروشان تا گجرات و دکن توسعه یافت و هم هندوها و مسلمانان با کمال آزادی در کنار هم زندگانی می کردند. زنان خانواده سلطنتی و اعیان، از علم و دانش برخوردار بودند. شبه قاره هند در دوره خلجیان، از مهم ترین مراکز بازرگانی به شمار می رفت.

از آثار معماری این دوره، «دروازه علایی» را باید نام برد که در نزدیکی مسجد قوّه الاسلام (قبّه الاسلام) در جوار مناره قطب جای دارد. علاءالدین، انبار بزرگی به نام «حوض خاص» بنا کرد که امروزه محلّه اعیان نشین دهلی در محلی به همین نام ساخته شده است و از حوض خاص، نشانی در بین نیست. در محوّطه آرامگاه نظام الدین اولیا، مسجدی از سنگ سرخ و سفید ساخته شده است که برخی از مورّخان، مؤسس آن را پسر علاءالدین خلجی می دانند.

خلجیان در بیرون دهلی هم بناهایی ساخته اند که از جمله آنها مقبره فریدالدین گنج شکر مرشد نظام الدین اولیا در پتن (پاکستان) و مسجد آدینه در

گجرات و مسجدی در متهرا (1) است که از آثار علاءالدین خلجی است. ضیاء برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی ، می نویسد که در کارگاه ساختمانی علاءالدین، هفتاد هزار صنعتگر ساختمانی گرد آمده بودند. (2) ادبیاتی نیز که در این دوره سی ساله به وجود آمد، از نظر کمیت و کیفیت، اهمیت خاصّی دارد. بزرگ ترین افتخار این دوره، آن است که امیر خسرو دهلوی در این عصر می زیسته است. دو غزل سرای بزرگ هند، یعنی امیرخسرو و امیرحسن سجزی در این عهد بودند.

صوفیانی که در این عصر به هند آمدند، خانقاه ها و تکایایی ساختند که در حقیقت، متّکی بر نوعی تعلیم و تربیت خاص بود. خواجه معین الدین چشتی اجمیری، ازجمله این مشایخ است. مشایخ چشتی از یک سو، سماع (3) را تشویق می کردند که لازمه جامعه هندی بود و از سوی دیگر، با دستگاه دولتی هیچ گونه ارتباطی نداشتند. ازاین رو، مشایخ چشتی، بیشتر از عارفان سهروردی که با دستگاه دولت ارتباط داشتند و همچنین از مشایخ نقشبندی که سماع را اصلاً جایز نمی شمردند، مورد احترام مردم بودند. آثار منظوم این دوره، خالی از عناصر و اندیشه عرفانی و تصوّف نیست. در غزل و دیگر انواع شعر، تأثیر فراوانِ تصوّف کاملاً مشهود است.

از نظر مثنوی نویسی هم، دوره خلجیان اهمیت به سزایی دارد. خمسه امیر خسرو بهترین نمونه تقلیدی از مثنوی نظامی است. مثنوی های امیر خسرو از

1- (1) . Mathura.
2- (2) . تاریخ ادب فارسی در هند، ص23.
3- (3) . سماع، ترکیبی از موسیقی یا آوازی عارفانه با حرکاتی موزون و ملایم است که معمولاً با به دور خود چرخیدنِ شخصِ دارای احوال عرفانی، نمود پیدا می کند و نمادی است از پرواز و بیرون رفتن سالک از قفسِ تن.

مهم ترین منابع تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن دوره به شمار می روند.

معروف ترین مثنوی عرفانی این عهد، مثنوی بوعلی شاه قلندر (قلندر چشتی پانی پتی، م724ق / 1324م) است که در پند و اندرز است و به سال 1315ق، در لکهنو چاپ شده است. در این دوره، امیر حسن سجزی، سخنان نظام الدین اولیا را در کتابی به نام فوائد الفؤاد تدوین کرده است که از منابع عرفانی هند است.

نخستین کتاب لغت فارسی در هند به نام فرهنگ قواس در دوره خلجیان تألیف شده است. مؤلف آن به نام فخرالدین مبارک غزنوی، معروف به قواس است که با علاءالدین خلجی معاصر بوده است. در این فرهنگ، برخی از واژه های کهن هندی نیز ضبط شده است که امروزه جزء واژه های مهجور است.

پرسش ها

1. منار قطب و مسجد قبّه الإسلام در کجای هند و به دستور چه کسی ساخته شده اند؟

2. امیر خسرو دهلوی در قرن هفتم هجری، کدام شاهان ممالیک را مدح کرده است؟

3. چهار خصیصه مهم در دوره علاءالدین خلجی را بر شمارید.

4. علت گسترش قلمرو خلجیان با توجه به کوتاهی دوره حکومت شان چیست؟

5. درباره کتاب فرهنگ قوّاس چه می دانید؟ بنویسید.

ص:73

ص:74

6- سلسله تُغلُقیان

اشاره

هدف های آموزشی: 1) شروع سلطنت غیاث الدین تُغلُق؛ 2) شیوه حکمرانی سلاطین تغلقیه در دهلی؛ 3) شروع سرکشی حکومت های محلی علیه تُغلقیان؛ 4) روی کاری آمدن حکومت های: بهمنی، گجرات، مالوه، برهانپور، جونپور و بنگال؛ 5) پایانِ کارِ تغلقیان و تشکیل سلسله سادات به دست خضرخان.

آغازِ کار تغلقیان

تُغلُق در زبان ترکی به معنی مردم کوه نشین است. برخی آن را به معنی سردار گرفته اند. تغلق ها قبایلی بوده اند که در کوه های چین و ترکستان می زیستند؛ امّا مورّخان برآنند که وقتی غیاث الدین، خسرو را شکست داد، در منابع، او را به همان نام تغلق خوانده اند. به گفته ابن بطوطه، خاندان تغلق در زمان علاءالدین خلجی به هندوستان وارد شده اند. تغلق از سلطان، لقب «مَلِک» گرفته بود. ابن بطوطه، این لقب را که در مُلتان در دیوار مسجدی کنده شده بود، دیده است. تغلق ابتدا در خدمت بازرگانی به چوپانی مشغول شد. سپس به خدمت الغ خان رسید. اوّل یک سپاهی ساده بود، بعد توپچی شد و سپس در استبل به کار پرداخت. با پشتکار و امانت و ایمانی که از خود ابراز کرد، به جرگه امیران

پیوست. به حکومت ملتان و دیپال پور منصوب شد. در اثنای حکومت در دیپال پور، محبوبیت یافت.

در این اوان، سطان علاءالدین خلجی درگذشت. خسروخان گجراتی با زبردستی، دهلی را فتح کرد. غیاث الدین تغلق، علیه خسروخان وارد جنگ شد و او را شکست داد و در سال 720ق، بر تخت نشست.

امیرخسرو دهلوی در مثنوی تغلق نامه دراین باره به تفصیل سخن گفته است. تغلق ابتدا به کارهای مملکت، سامان داد و سپاهی فراهم کرد و سختگیری های دوره خلجی را از سر گرفت. آن گاه به دکن یورش برد تا بر وسعت قلمرو خود بیفزاید. در سال 724ق، به لکهنوتی حمله کرد. محمّدبن تغلق برای استقبال از بازگشت فاتحانه پدر، دور از دهلی، محلّی بنیان کرد. سلطان با فرزندش محمّد، وارد آن محل شدند و ناگهان سقف آن محل فرو ریخت و سلطان درگذشت (725ق). عده ای می گویند که فرزند سلطان، عمداً چنان جایی را ساخته بود تا پدرش را از بین ببرد. غیاث الدین در مدّت چهار سال سلطنت، کارهایی را سر و سامان داد و شهرکی به نام تغلق آباد بنا کرد.

محمّدبن تغلق، پس از چهلم غیاث الدین تغلق، بر تخت نشست و حکومتی استوار بنا نهاد. خزانه را سرشار کرد. وسعت قلمرو او شمال و جنوب هند را شامل می شد. دکن، گجرات، بنگال و سند، جزء قلمرو او بود. ده سال اوّل سلطنتش اوضاع موافق میل مردم بود؛ امّا در پانزده سال پایانی، با ظلم و ستم همراه شده بود. به هنگام جلوس بر تخت سلطنت، عوام مردم از وی حمایت کرده بودند. او هم به آبادانی شهرها پرداخته بود و به مستمندان خیرات می داد. با برادر خود رفتاری پسندیده داشت، به حساب دخل و خرج رسیدگی می کرد و

عادلانه مالیات می گرفت. ولی در سال 731ق، بر مالیات ایالتی افزود و بر کشاورزان ستم کرد.

در ادامه، پایتخت را از دهلی به دولت آباد انتقال داد. او که برای تنظیم سپاه به نقدینه نیاز داشت و به سبب اکرام هایش خزانه دولت خالی شده بود، پول کاغذی فراهم کرد. سبب زوال حکومت محمّدبن تغلق، یاغیانی بودند که در ایالات سر بر آورده بودند و بعضی از ایالات را در تصرف خود داشتند. او که از این وضع خشمگین بود، مردم را از دم تیغ می گذرانید. در سال 752ق، برای سرکوب یاغیان از دهلی خارج شد؛ ولی در میان راه، حالش به هم خورد و درگذشت.

پس از وی فیروز تغلق بر تخت نشست. او شهرهای جونپور و فیروزآباد را ساخت و مدرسه فیروزی نیز از آثار اوست. فیروز که در پنجاه سالگی به سلطنت رسیده بود، پس از سی سال از سلطنت کناره گرفت و در سال 790ق، درگذشت.

بعد از فیروز، پادشاهان تغلقی، یکی پس از دیگری بر تخت نشستند. از سال 790ق تا 814ق، در تاریخ آنان نکته مهمی دیده نمی شود. غیاث الدین دوم، پسر فتح خان و نوه فیروز تغلق که بر تخت دهلی نشسته بود، در سال 792ق، کشته شد. پس از وی ابوبکر پسر دوم فیروز، پادشاه شد و پس از یک سال و شش ماه، به دست عموزاده اش به قتل رسید. آن گاه پسر سوم فیروز به نام نصیرالدین محمّدشاه بر تخت نشست و قریب سه سال سلطنت کرد و پس از وی در سال 795ق، سکندرشاه بر تخت نشست. پس از وی، سلطان محمّدشاه دوم، برادرِ سلطان همایون سکندر، در ده سالگی به پادشاهی رسید. میان او با نوه فیروز به نام نصرت خان بارها نزاع در گرفت. در همین روزگار بود که تیمور به هندوستان

لشکر کشید. محمّدشاه دوم از دست تیمور به قنوج گریخت و مجدداً بر تخت نشست تا در سال 815ق، در گذشت.

حکومت های دیگر در عهد تغلقیان

ستمگری های عهد تغلق سبب شده بود که در گوشه و کنار هند، افرادی سر به عصیان بردارند. بعضی از آنان به تأسیس حکومت هایی هم توفیق یافته بودند که در ادامه به مهم ترین آنان اشاره می کنیم:

1. حکومت بهمنی: مؤسّس این حکومت، علاءالدین حسن شاه کانگوی بود. این شخص از درباریان و منجّمان دربار غیاث الدین تغلق بود. محمّدبن غیاث الدین، او را برای فرونشاندن فتنه ای که در دکن برپا شده بود، به آن سرزمین اعزام کرد. گویند نظام الدین اولیا، به سلطنت رسیدن او را پیشگویی کرده بود؛ یک بار او را دیده و گفته بود: «سلطانی آمد، سلطانی رفت».

خود علاءالدین، نسب خویش را به خاندان بهمن می رسانید. امیران سیده که طغیان کرده بودند، حسن را ظفرخان لقب دادند. حسن بهمنی، از خلفای عباسی نشانی گرفت و در سال 748ق، در دکن بر تخت نشست و به نام خود خطبه خواند و سکّه زد و خود را ابوالمظفّرشاه علاءالدین حسن کانگوی بهمنی نامید. او به عنوان نذر، نقدینه ای به درگاه حضرت نظام الدین اولیا فرستاد و با این کار، حکومت خود را استواری بخشید و در سال 758ق، درگذشت. علاءالدین بهمنی اگر چه تحصیلات کافی نداشت، ولی با زبان فارسی آشنا بود. شاهزادگان را با تعلیم و تربیت جدّی به بار آورد.

پس از حسن، مجاهدشاه بر تخت نشست. او زبان ترکی را خوب می دانست و پس از او پسرش محمود شاه بهمنی در 759ق، پادشاه شد. محمود در زبان

عربی و فارسی مهارت داشت و شاعر هم بود. این سلطان همان کسی است که می گویند برای حافظ شیرازی، هدایایی فرستاد و حافظ نیز غزلِ «دَمی با غم به سر بُردن، جهان یکسر نمی ارزد...» را برایش فرستاد.

محمود در سال 797ق، درگذشت و آثار علمی و ادبی از عهد خود بر جای گذاشت. بعد از غیاث الدین و شمس الدین، فیروزشاه بهمنی پادشاه شد. او به چند زبان سخن می گفت و به نظم و شعر علاقه مند بود و در شعر، «فیروزی» و «عروجی» تخلّص می کرد. قدر علما را می دانست و خود در مدارس مختلف درس می داد. به فقه، حدیث، اصول، تفسیر، ریاضی و فلسفه واقف بود. در سال 801ق، تیمور به قلمرو او حمله کرد.

2. حکومت گجرات: فیروز تغلق، فخرالملک ظفرخان، معروف به نظامی را به حکومت گجرات تعیین کرده بود. او برادرزن فیروز بود. ابتدا مسلمان نبود؛ ولی بعدها اسلام آورد. او در سال 794ق، به حکومت تعیین شد. پس از مرگ فیروز، با سرداران او همدستی کرد و علیه مرکز به پا خاست. وجیه الملک ظفرخان برای سرکوبی او رفت و خود به نام مظفرخان بر تخت نشست.

3. حکومت مالوه: مالوه در زمان تغلق، جزء قلمرو دهلی بود. دلاورخان نوری به آن شهر حمله کرد. حکومتی که او تأسیس کرد، تا عهد اکبر ادامه یافت. این خاندان در آن شهر، مدرسه بزرگی بنا کردند.

4. حکومت برهانپور: ملک راجه، از شاهان فاروقی، اوّلین حکمران در برهانپور بود. هنگامی که راجه، خاندیش را شکست داد، اموالی را که به دست آورده بود به دربار دهلی پیشکش کرد و در قبال آن، منصب سه هزاری گرفت. تاریخ آن سلسه، بسیار کوتاه است. دوره ناصرخان که مردی عالم پرور بود، دوره طلایی آن خاندان تلقّی شده است.

5. حکومت جونپور: فیروز در سال 722ق، به یادبود جوناشاه معروف به محمّدبن تغلق، شهری به نام جونپور ساخت. در سال 796ق، ناصرالدین محمّد تغلق، شخصی به نام خواجه جهان را با لقب ملک الفرق به بیهار و جونپور اعزام کرد تا کارهای آن نواحی را تحت نظارت خود داشته باشد. خواجه جهان رفت و راجه آنجا را شکست داد و قلمرو خود را تا قنّوج و در شرق تا بیهار توسعه داد. وی چنان قدرتی به هم زد که راجه های اکناف برای او خراج و هدایا می فرستادند. خواجه جهان بانی سلطنت جونپور در سال 802ق، درگذشت.

مبارک شاه، جانشین خواجه جهان، رسماً با سلاطین دهلی به نبرد برخاست؛ امّا سلطنتش تنها تا سال 804، ادامه یافت. بعد از وی برادرش شمس الدین ابراهیم جانشین وی شد. او ذوق علمی و ادبی داشت. جونپور را شیراز شرق تلقی می کرد. دانشمندان ایرانی را به دربار خود دعوت می کرد و آنها کتبی در حدیث، تاریخ و فقه تدوین کردند.

در عهد سلاطین شرقی، جونپور، مرکز علم و دانش شد. از اکثر مناطق هند قضات به آن دیار رفتند. از مشهورترین آنان می توان از قاضی شهاب الدین دولت آبادی نام برد که کتاب هایی به عربی و فارسی مانند: حاشیه کافی ، صلح الأُصول ، فتاوی ابراهیمی ، تفسیر فارسی ، رساله مناقب السادات ، تألیف کرده است. از دیگر علمای این دوره می توان به: قاضی نصیرالدین گنبد، عثمان شیرازی، مخدوم حسین بن تاج و خواجه ابوسعید چشتی اشاره کرد.

6. حکومت بنگال: قَدرخان، مَلِک فخرخان را به حکومت بنگال تعیین کرده بود. در سال 739ق، فخرخان، قدرخان را کشت و حکومت را به دست آورد و خود را فخرالدین خواند و نام خود را در خطبه گنجاند. وی در توسعه قلمرو

خود کوشید تا اینکه یکی از سپاهیان قدرخان، او را به قتل رسانید و خود را سلطان علاءالدین خواند.

سلطان علاءالدین به دست ملک الیاس کشته شد و ملک الیاس به نام شمس الدین بر تخت نشست. چون فیروز تغلق در سال 754ق، به بنگال حمله کرد، شمس الدین، شخصی به نام تاج الدین را به دربار دهلی فرستاد و با فیروز صلح کرد. سکندر پسر شمس الدین نیز به عنوان پیشکش، پنجاه فیل به دربار فیروز فرستاد. فیروز دوباره در سال 760ق، به بنگال لشکر کشید و سکندر را مجبور کرد که شرایط او را بپذیرد.

پس از سکندر پسرش جانشین او شد و او نیز در سال 775ق، درگذشت. پسر دوم سکندر، شمس الدین از سلطنت کناره گیری کرد و راجه خان را به جای خود نشاند. راجه خان، سه سال سلطنت کرد. پس از وی پسرش جانشین او شد و اسلام آورد و خود را جلال الدین خواند. او را به سبب رفتار پسندیده و عادلانه «انوشیروان» می نامیدند. جلال الدین در سال 812ق، درگذشت. فرمانروایان بنگال همه به زبان فارسی علاقه مند بودند؛ ولی به جز تأسیس چند مدرسه در پاندو و گونا اثر عمده ای بر جای نگذاشتند.

زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان

در زمان محمّدبن تغلق، به نژاد و اختلاف مذاهب، توجّهی نمی شد. حکّام، بدون هیچ گونه ضوابط نژادی و مذهبی به حکومت تعیین می شدند. حتّی عده ای از میان طبقات پایین هم به این سِمَت برگزیده شده بودند. هدف، تأمین رفاه مردم بود. برای مردم، وضعی به وجود آورده بودند که به سهولت

می زیستند. انتقال پایتخت از دهلی به دولت آباد، (1)موجب پریشانی مردم شد. محمّدبن تغلق، سکه های مسین را جانشین سکه های طلا و نقره کرد؛ چرا که صله های فراوان و بذل و بخشش به اطرافیان و مردمِ ابن الوقت خزانه را تهی کرده بود. امّا چون در زمینه کشاورزی نیز فعالیت هایی انجام گرفته بود، وضع اقتصادی مردم زیاد مختل نشد. برای مردم عادی، کار و وسیله تأمین معاش ایجاد شده بود. جاده ای از دهلی تا دولت آباد کشیده شد و در هر دو طرفِ جاده، درختکاری کرده بودند.

این تلاش ها و همکاری ها تا زمان فیروز ادامه داشت. او خود به کشاورزی علاقه داشت. برای نیازمندان کارهایی انجام داده بود. در جشن تاجگذاری به عوام مردم کمک می کرد. به عالمان و دانشمندان هدیه می داد. مشایخ و طلاب نیز مورد نوازش وی قرار می گرفتند. در زمان او مدارس و مساجد، پُر از طلّاب و زئران بود. وضع آموزش بهبود یافت. برای قاریان و مؤذّنان مواجب تعیین شد. هر طبقه ای حقوق کافی دریافت می کرد. در مناطق کم آب، نهرهایی ساخت تا آب را به آن نواحی انتقال دهد، چنان که در نواحی کم آب، انواع میوه ها و نیشکر به عمل آمد.

وضع اقتصادی اطمینان بخش شد. شهرهای جدید بنا گردید و بر تعداد جمعیت افزوده شد. مورّخان و سفرنامه نویسانی که در عهد این پادشاهان می زیستند، وضع این دوره را نیک به تصویر کشیده اند و شاعران در اشعار خود، اوضاع آن زمان را منعکس کرده اند.

1- (1) . دولت آباد، نزدیک اورنگ آباد کنونی در محلی به نام «قلعه دیوگیری» است. خرابه های آن نزدیک اورنگ آباد، باقی است.

دسهره، (1) دیوالی، (2) بَسَنت (3) و هولی (4) که مهم ترین جشن های هندوان هستند، با عظمت تمام جشن گرفته می شدند. عید فطر و عید قربان و شب برات، از عیدهای مسلمانان هم به شکلی شکوهمند برپا می شدند.

از هندوان نیز افرادی در میان سپاهیان بودند. زبان فارسی، عربی و هندی، هر سه رواج داشت و شعر به هر سه زبان سروده می شد. در میان خانواده ها غلام و کنیز فراوان بود. اکثر غلامان و کنیزان، رقص و موسیقی می دانستند. گویا رسم «سَتی» (5)، یعنی سوزاندن زن با جنازه شوهر در آن عهد هم رایج بود. ابن بطوطه، این رسم را خود دیده و در سفرنامه اش نقل کرده است.

صوفیان عموماً جامه پشمینه می پوشیدند. پادشاهان و امیران لباس تاتاری برتن می کردند. لباس پادشاه، گشاد و دراز بود. قضات و علما لباس تنگ می پوشیدند. در عهد تغلق، کارگاه پارچه بافی دایر شده بود. علاوه بر پارچه های داخلی، از چین، عراق و اسکندریه هم پارچه وارد می کردند. سلطان در زمستان، دویست هزار دست و در تابستان، صدهزار دست لباس میان مردم توزیع می کرد. کارگاه هایی بود که در آنها پارچه های زربفت و گلدار تهیه می شد.

کجاوه، اسب، گاری اسبی، شتر، گاومیش و فیل، وسایل باربری و سواری بودند. کشتی ها هم از گجرات تا مصر بار حمل می کردند. برید (پست) که وسیله ای مطمئن بود، به فاصله های مختلف دفترهایی داشتند و در هر دفتر، ده نفر به خدمت مشغول بودند. آنها برای حمل محمولات پستی از اسب و شتر استفاده می کردند.

1- (1) . Dashara.
2- (2) . Divali.
3- (3) . Basant.
4- (4) . Holi.
5- (5) . Sati.

گویند در دربار محمّدبن تغلق، دوازده هزار طبیب، دو هزار قوّال و یک هزار موسیقی دان حضور داشتند. در مواقع خاص، علما و صوفیان را به دربار فرا می خواندند و پادشاه با آنان می نشست و صحبت می کرد. شاعران و نویسندگان تحت نظارت چهار تن از وزیران بودند؛ امّا علما و صوفیان تحت نظارت صدر جهان قرار داشتند.

محمّدبن تغلق، مردی دانش آموخته بود و ذوق ادبی هم داشت. در دربار او حال و هوای آموزشی و ادبی حاکم بود. او در دهلی، مدرسه شاهی دایر کرد که در کنار آن مسجدی هم وجود داشت.

در عهد فیروز تغلق، تعلیم در حدّ عالی بود. او در حمایت از اهل علم و دانش بر پیشینیان سبقت گرفت. در مناطق گوناگون دهلی، سی مدرسه بنا کرد. مشهورترین آنها مدرسه فیروزی در منطقه «حوض خاص» واقع بود. در فیروزآباد و شهرهای دیگر هم مدارسی ساخت. مورّخان نوشته اند که در این عهد در خود دهلی، حدود یک هزار مؤسّسه تعلیمی بود. چهار مدرسه بزرگ برای تعلیم حدیث ساخته شد که ائمه مذاهب اربعه در آن مدارس حضور داشتند. فیروز، برای اداره آن مدرسه ها اوقاف و مستغلّات تعیین کرد. علما نیز از دولت حقوق و مستمری دریافت می کردند.

پادشاهان سلسله تغلقی، افرادی معتدل و به دور از تعصّب بودند. غیاث الدین در نظام بخشیدن به وضع امور مملکت توفیقی نیافت؛ ولی محمّدبن تغلق بر اوضاع مسلّط بود. هنگامی که او پایتخت خود را از دهلی به دولت آباد منتقل کرد، عدّه ای از اولیا و علما و شعرا را با خود به پایتخت جدید برد. پادشاهان تغلقی، درکنار سلطنت خود، به علم و ادب هم علاقه داشتند. محمّدبن تغلق، خود

شعرشناس بود. به زبان سانسکریت علاقه مند بود. با غیر مسلمانان، رفتاری پسندیده داشت. در نزدیک دولت آباد محلی بنا کرد و آن را «سُوارگ دُواری» (دروازه جنّت) نامید. به سبب آوازه بخشش او علما از کشورهای اسلامی به سوی هند آمدند. نوشته اند که بر سر سفره محمّد تغلق، دو هزار نفر از علما می نشستند و آنان در جنگ ها هم همراه سلطان بودند.

از طرفی، باید افزود که محمّدبن تغلق، شخصیتی دوگانه داشت: از یک سو علما را می آزرد و آنان را به قتل می رساند و از سوی دیگر، به شریعت اسلام پای بندی داشت. البته وی ابتدا دادپیشه بود؛ ولی به علت شکست در جنگ ها، ستمگری آغاز کرد و به آزار و قتل علما پرداخت. از خلفا اجازت نامه می گرفت و بر سکّه ها نام خلیفه را ضرب می کرد.

در عهد وی سه طریقت فردوسیه، چشتیه و سهروردیه، خانقاه داشتند. چشتیه از دربار دوری می کردند؛ ولی سهروردیه به دربار وابسته بودند. اکثر شاعران وابسته به یکی از این سلسله ها بودند.

در صحنه علم، علّامه کمال الدین شهرتی داشت. وی با دختر بابا گنج شکر ازدواج کرده بود. در این عهد (732ق)، مقبره شیخ حمیدالدین ناگوری بنا شد. مزارهای واقع در بداؤان تعمیر گردید و ساختمان هایی بر آرامگاه نظام الدین اولیا افزوده شد.

فیروزشاه اگرچه سنّی متعصّب بود، ولی به سماع و موسیقی علاقه داشت. بعد از هر نماز جمعه، نزدیک به سه هزار سراینده و داستانگو و پهلوان در دربارش گرد می آمدند. او به زیارت تربت مشایخ می رفت. مقبره سلاطین خلجی را مرمّت کرد و مدارس زیادی ساخت. در زمان او دو نوع مدرسه

شافعی و مدرسه حنفی وجود داشت، هرچند سطح دانش نسبت به عهد خلجیان پایین تر بود.

آثار صوفیانه بسیاری در عهد وی پدید آمد؛ مثلاً ابوالحسن شرف الدین بر فصوص الحکم محیی الدین شرحی نوشت که سید علی همدانی هم در آن سهمی داشت. ملفوظات تدوین شد. حمید قلندر به تألیف خیرالمجالس پرداخت. مولانا حماد، أحسن الأقوال را کامل کرد و ضیاءالدین نخشبی تألیفاتی فراهم کرد. مولانا عزیزالدین دهلوی نیز کتاب هایی را از سانسکریت و عربی ترجمه کرد. ضیاء برنی، تاریخ فیروزشاهی را تألیف کرد. از آثار بر جای مانده از آن عهد چنین بر می آید که علما و شعرا اندوهی پنهان در ضمیر خود داشته اند و آینده را تاریک می دیده اند. از عهد تغلق، کتیبه هایی در مساجد و مقبره ها به فارسی و گاه به عربی باقی مانده است.

سلسله سادات (سیدها)

(1)

برخی از مورّخان، خضرخان بن ملک سلیمان را به خاندان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منسوب ساخته اند و او را سید خوانده اند. (2) دو دلیل بر سیادت آنان قید شده است: اوّل این که یک بار وقتی سید جلال بخاری سیدالسادات، به منزل ملک مروان، پدر خوانده ملک سلیمان آمده بود، ملک سلیمان که تا آن روز دعوی سیادت نمی کرد، چون غلامان دیگر، آفتابه و لگن برای دست شستن آورد. سیدجلال

1- (1) . در این بخش، از کتاب زیر استفاده شده است: تاریخ فرشته، محمّدقاسم هندوشاه استرآبادی، معروف به فرشته، چاپ سنگی، جلد اوّل، ص386-293؛ (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در شبه قاره هند).
2- (2) . The Combridge History Of India Vol M Turks and Afghans Edited by LTColonel Sir Wolseley Haig New Delhi 1965.

فرمود که این سید را بدین خدمت گماشتن گستاخی است. چون این سخن بر زبان اهل صلاح جاری شده، یقیناً او سید است؛ دوم این که خضرخان در سخاوت، شجاعت، حلم، تواضع، صلاح و تقوی به اوصاف حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت تام داشت و این نیز دلیل سیادت است.

خضرخان در سال 817ق، به تخت نشست؛ امّا خود را شاه نخواند و در ابتدا خطبه و سکّه به نام امیر تیمور در ملتان کرد و بعد در دهلی به نام میرزا شاهرخ. امّا در پایانِ خطبه، نام خضرخان را هم می بردند و دعایش می کردند. او اکثر سال ها هدایای لایق برای شاهرخ می فرستاد. وی مدتی از عمر خود را در جنگ و سرکوب گذراند و سرانجام در هفدهم جمادی الاُولی سال 824ق، درگذشت و هفت سال و چند ماه پادشاهی کرد. پادشاهی عادل، کریم، عاقل و راستگو بود. مردم در سوگ او عزادار شدند و در روز سوم، پسر بزرگش مبارک شاه را بر تخت نشاندند.

او خود را معزّالدین ابوالفتح سلطان مبارک شاه خواند. او نیز در عرض سیزده سال و سه ماه و اندی، اکثر ایامش را به فرو نشاندن فتنه ها سپری کرد و سرانجام در روز جمعه نهم رجب سال 887ق، که به مبارک آباد رفته و در عمارت خاص در تهیه مقدمات نماز جمعه بود، به دست عده ای هندو کشته شد. او نیز پادشاهی عاقل بود و اخلاقی ستوده داشت و در تمام ایام پادشاهی، دشنامی بر زبان او نگذشت. همه امور کشور را خود بررسی می کرد. تاریخ مبارک شاهی به نام اوست.

پس از وی محمدخان بن فریدخان بن خضرخان پادشاه شد. مَلِک سرورالملکِ وزیر که در توطئه قتل مبارک شاه دست داشت، باز درصدد تفتین بود و

می خواست به هر نحو شده، خود تاج و تخت را قبضه کند. او به پاداش قتل مبارک شاه، بیانه، امروهه و نارنول و چندین ناحیه را به قاتلانِ سلطان بخشید و بعضی از امیران مبارک شاهی را کشت یا زندانی کرد. سرانجام روزی که قصد داشت محمّدخان را نیز همچون مبارک شاه به قتل برساند، به دست سپاهیان پادشاه و کمال الملک، یکی از امیران مبارک شاه، کشته شد. بسیاری از یاران و طرفداران او نیز در سال 838ق به دار آویخته شدند. در همین سال، مَلِک بهلول، معروف به اسلام خان که حاکم سرهند شده بود، بدون دستور پادشاه، دیپال پور و لاهور را تا پانی پت به تصرف درآورد. پادشاه در این ایام، چنان به عیش و عشرت سرگرم بود که پروای ملک و مال نداشت. سلطان، حسام خان را برای سرکوب وی فرستاد؛ امّا حسام خان شکستی فاحش خورد و به دهلی بازگشت. بهلول به سلطان پیغام داد که اگر حسام خان را به قتل برسانی، من سر به اطاعت فرود می آورم. سلطان به گفته وی عمل کرد و حسام خان را کشت و حمیدخان را وزیر کرد.

چون حکّام، ضعف نفس پادشاه را دیدند، طمع در ممالک او کردند. وقتی سلطان محمود خلجی، سلطان مالوه، به قصد تسخیر دهلی در سال 844ق، به نزدیکی دهلی رسید، محمدشاه مضطرب شد. فرستاده ای به نزد ملک بهلول روانه کرد و او را به یاری خواست. ملک بهلول با بیست هزار سوار حاضر یراق به دهلی آمد. سلطان خود در جنگ شرکت نکرد و گفت: شما فوج ها را آماده کنید و بجنگید. ملک بهلول با لشکر خود که اکثر افغانی و مغولان تیرانداز بودند، طلایه دارِ سپاه دهلی شد.

سلطان محمود خلجی، چون شنید که سلطان خود در جنگ شرکت نکرده، او

نیز پسران خود غیاث الدین و قدرخان را به جنگ فرستاد. هر دو لشکر تا غروب جنگیدند. ملک بهلول و سپاهیانش در آن روز، رشادت ها از خود نشان دادند. سلطان محمود خلجی که در آن شب مضطرب بود، وقتی صبح شنید که احمدشاه گجراتی به مندو می آید، مضطرب تر شد. پس به فکر صلح افتاد؛ ولی از کمال حمیت، سخنی بر زبان نیاورد.

محمّدشاه کاری کرد که هیچ یک از پادشاهان دهلی نکرده بودند. طالب صلح شد. محمودشاه خلجی از خدا خواسته، صلح را پذیرفت و بی درنگ رفت. ملک بهلول که رفتار پادشاه را دیده بود، بسیار خشمگین شد و سپاهیان مالوه را دنبال کرد و بسیاری از آنان را کشت و اموال آنان را گرفت. سلطان محمّد شادمان شد و ملک بهلول را فرزند خواند و او را لقب خانِ خانان داد. سلطان محمّد از آن پس، از نظر مردم افتاد و دیگر قُرب و اَعتباری نیافت. وی در سال 845ق، به سمانه رفت و حکومت لاهور و دیپال پور را به مَلِک بهلول داد. ملک بهلول در لاهور قوت یافت. افغانان دور او جمع شدند و هوس پادشاهی در سرش افتاد و بی دلیل با سلطان محمّد به مخالفت برخاست. آن گاه به دهلی لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد؛ ولی بدون گرفتن نتیجه ای بازگشت.

سلطنت محمّدشاه، روزبه روز ناتوان تر شد و به جایی رسید که امیران نزدیک، از فرمان او سرپیچی کردند و به سلطان محمود خلجی پیوستند. سلطان محمّد در سال 849ق، بیمار شد و درگذشت. او دوازده سال و چندماه بر تخت نشسته بود.

پس از وی پسرش علاءالدین بن محمّد شاه بر تخت دهلی نشست. همه امیران جز ملک بهلول به پایتخت آمدند و اظهار انقیاد کردند. علاءالدین در سال 850ق، عازم بیانه شد. در بین راه وقتی شنید که پادشاه جونپور به قصد دهلی می آید، با

آن که شایعه نادرست بود، به دهلی برگشت. حسام خان که وزیر ممالک و نایب السلطنه بود، به عرض رسانید که به مجرد شنیدن خبر دروغ، بازگشتن، لایق شأن پادشاهان نیست. سلطان را این سخن گران آمد و بر همه معلوم شد که این پادشاه، از پدر خود هم ناتوان تر و نالایق تر است.

در این ایام، اطراف و اکناف پایتخت در دست افراد مختلف بود. فقط دهلی و چند جای دیگر در تصرّف پادشاه بود. سلطان در کارهای مملکت با عده ای از امیران مشورت کرد. آنان که پادشاه را ضعیف تر از آنچه بود می خواستند، گفتند اگر پادشاه حمیدخان را از وزارت خلع کند، مملکت آرام تر و مردم مطیع تر خواهند شد. پادشاه، حمیدخان را به زنجیر کشید و خود به بداؤن رفت که آنجا را زیادتر از دهلی دوست داشت. دو برادرزن داشت که دهلی را به آن دو سپرد، یکی را به عنوان شحنه تعیین کرد و دیگری را امیری دیوان داد. خود نیز در بداؤن به عشرت مشغول شد. کم کم اوضاع در پایتخت آشفته شد. به سلطان گفتند که مردم از زنده بودن حمیدخان پریشان خاطرند. اگر سلطان او را بکشد، اوضاع نظام خواهد یافت. سلطان دستور قتل حمید را صادر کرد؛ ولی کسان حمیدخان، او را از بند رها ساختند. حمیدخان به حرم شاهی رفت و اهل حرم را با سر و پای برهنه و با بی احترامی از حصار شهر بیرون کرد و درصدد بر آمد که پادشاهی دیگر تعیین کند. قرعه به نام ملک بهلول لودهی افتاد.

بهلول به سلطان نوشت که برای دفع حمیدخان، عازم دهلی هستم. او دهلی را تصرف کرد و بعد از مدتی حمیدخان را هم از میان برداشت و خود را پادشاه بهلول خواند. بهلول در سال 854ق، دهلی را به پسر بزرگش خواجه بایزید سپرد

و خود به دیپال پور برای جمع کردن افغانان و ضبط ولایات، لشکر گسیل کرد. سلطان علاءالدین به ملک بهلول گفت: من پادشاهی را به تو ارزانی داشتم، خود در بداؤن خواهم ماند. ملک بهلول از هفدهم ربیع الأول سال 855ق، رسماً پادشاه شد و نام علاءالدین را از خطبه انداخت. علاءالدین در 883ق، در بداؤن مُرد و سلسله سادات بدین ترتیب به پایان رسید.

ص:91

پرسش ها

1. غیاث الدین تغلق چگونه به قدرت رسید؟

2. در عهد سلاطین جونپور، چه عالمانی در جونپور به فعالیت علمی پرداختند؟

3. در دوره محمّدبن تغلق، کدام یک از طریقت های صوفیه، به دربار رفت و آمد داشتند؟

4. تاریخ مبارک شاهی به نام کیست و به چه سلسله ای وابسته است؟

5. چرا سلطان علاءالدین بن محمّد شاه، دستور قتل حمیدخان را صادر کرد و پیامدهای آن چه بود؟

ص:92

7- لودیان(افغانان)

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی یافتن با دوره ای که دهلی در دست سلسله لودی بود؛ 2) تلاش بهلول خان برای بازگرداندن اعتبار مسلمانان هند؛ 3) انتقال پایتخت از دهلی به آگره؛ 4) استیلای مغولان به سرداری بابر بر ممالک لودی؛ 5) حکومت شیرشاه سور و آغازِ سلطنتِ سوریان.

روی کار آمدن لودیان

جمعی از افغانان لودهی، گرد هم آمده، برای تجارت به هندوستان رفت و آمد می کردند. از میان آن جمع در زمان فیروزشاه، باربک مَلِک بهرام از برادر رنجید و به ملتان آمد و به خدمت ملک مروان، حاکم ملتان در آمد. این شخص، جد بزرگ ملک بهلول لودی بود. یکی از پسران او به نام سلطان شاه هنگامی که خضرخان در زمان فیروزشاه به حکومت مُلتان تعیین شد، به دستگاه او در آمد و به سبب ابراز رشادت اعتباری یافت. سپس لقب اسلام خانی گرفت و به حکومت سرهند رسید. برادرانش هم با وی بودند، از

جمله ملک کالا که پدر ملک بهلول است. مادر ملک بهلول در زمان وضع حمل زیر آوار ماند؛ ولی کودک را از شکم مادر سالم بیرون آوردند. بهلول بالید و بزرگ شد. اسلام خان او را داماد خویش کرد.

اسلام خان با آن که خود فرزندانی رشید داشت، به هنگام مرگ، بهلول را به جانشینی خود برگزید. پس از مرگ اسلام خان، چند دستگی پیدا شد و نزاع درگرفت. ملک بهلول از سرهند بیرون آمد و به راهزنی پرداخت. هرچه می یافت با یاران خود تقسیم می کرد و بسیاری از افغانان و مغولان در اطراف او جمع شدند. پس از مدتی که ملک فیروز از دهلی گریخته بود، نزد بهلول آمد و بار دیگر بهلول سرهند را به تصرف در آورد. گویند بهلول سال ها قبل، روزی با دو تن از یاران به خدمت درویشی رفت. با ادب پیش وی نشست. آن درویش گفت: کیست که پادشاهی دهلی را به دو هزار تنکَه (پول نقره) بخرد. ملک بهلول هزار و ششصد تنکه که با خود داشت به درویش داد و گفت: زیاده از این ندارم. آن درویش پذیرفت و گفت: پادشاهی تو را مبارک باد. همراهان بهلول، او را مسخره کردند. او گفت حال از دو بیرون نیست، یا این امر وقوع خواهد یافت، در آن صورت سودای مفتی کرده ام و اگر وقوع نخواهد یافت، خدمت درویشان خالی از اجر نیست.

بهلول با سپاه حسام خان وزیر ممالک نبرد کرد و او را شکست داد و نامه به سلطان محمّدشاه نوشت که اگر وزیر الممالک را بکشند و وزارت را به حمیدخان دهند، من مطیع خواهم شد. پادشاه بی تأمّل، حسام خان را به قتل رسانید. بهلول اظهار انقیاد کرد و بار دیگر سرهند و نواحی آن به بهلول واگذار شد. هنگامی که سلطان محمود خلجی، حاکم مالوه به قصد تسخیر دهلی لشکر

کشید، سلطان از بهلول یاری خواست و بهلول با بیست هزار افغان و مغول به یاری سلطان محمّد آمد. او دادِ مردانگی سرداد و از پادشاه، لقب خان خانانی گرفت. سپس به سرهند بازگشت و بدون حکم سلطان، لاهور، دیپال پور، سنام و دیگر نواحی را فتح کرد و برای تسخیر دهلی لشکر کشید. چون موفّق نشد به سرهند برگشت و به ساختن استحکامات پرداخت و خود را سلطان محمّد خواند. او ضرب سکّه و خطبه را به فتح دهلی موکول کرد. در این هنگام، سلطان محمّدشاه فوت کرد و سلطان علاءالدین به جای پدر نشست. بعد از چند سال حمیدخان لودی، او را از سرهند به دهلی خواست و او در سال 855ق، به نام سلطان بهلول بر تخت نشست. آن گاه به سلطان علاءالدین نامه نوشت که چون پرورده پدر شما هستم، نام شما را از خطبه حذف نخواهم کرد.

علاءالدین در پاسخ نوشت که چون پدرم تو را فرزند خطاب می کرد، تو رابه جای برادربزرگ می دانم و سلطنت را به تو می سپارم و خودم در بداؤن خواهم ماند. بهلول مدتی در جنگ و ستیز سپری کرد. علاءالدین در سال 883ق، در بداؤن درگذشت. بهلول نیز پس از سی و نه سال سلطنت در سال 894ق مُرد.

پس از وی نظام خان، تابوت بهلول را به دهلی فرستاد و خود به نام سلطان سکندر پادشاه شد. وی نیز مدتی به نبرد با مخالفان پرداخت. در سال 911ق، در محل آگره، شهری بنا کرد که پایتخت پادشاهان هند شد. در همان سال، زلزله ای عظیم در هند رخ داد که بسیاری از مردم تلف شدند. سکندر در سال 923ق، بر اثر بیماری درگذشت. جنازه او را در دهلی در کنار مزار پدر به خاک سپردند. مدّت سلطنت او بیش از بیست و هشت سال بود.

پس از سکندر پسرش ابراهیم پادشاه شد. او بر خلاف پدر و جدّ، قواعد و

آداب رفتار با خویشان را تغییر داد. می گفت: «پادشاهان قوم و خویش ندارند. رعیت باید شرایط خدمت را به جای آورد». ازاین رو سرکردگان با او بنای مخالفت گذاشتند و متّفق شدند که پادشاهی دهلی تا جونپور در دست سلطان ابراهیم باشد. وقتی مخالفت بالا گرفت، ابراهیم، بسیاری از امیران و حکّام را زندانی کرد. عده ای از آنان در زندان درگذشتند. برخی از امیران برای نجات از قهر سلطان، به ظهیرالدین محمّد بابر که در کابل بود، پناه بردند. سلطان علاءالدین، برادر سلطان ابراهیم، یکی از آنان بود. پس بر آن شدند که به دهلی حمله کنند و علاءالدین برای محاصره دهلی آمد؛ ابراهیم برای مقابله آماده شد؛ امّا علاءالدین شبیخون زد و تا سپیده دم، تمام لشکر ابراهیم را تارومار کرد.

بعضی از امیران سلطان ابراهیم در آن شب به علاءالدین پیوستند و بعضی دیگر به پنجاب گریختند. سرانجام ظهیرالدین محمّد بابر در جنگ پانی پت، سلطان ابراهیم لودی را کشت و در دوازدهم رجب سال 932ق، خود بر تخت دهلی نشست.

ویژگی های پادشاهان لودی

مَلِک بهلول، مردی به ظاهر آراسته و متابع شریعت بود. در سفر و حضر با علما همنشینی داشت و اکثر اوقات خود را با علما می گذرانید. با رؤسای افغان برادرانه رفتار می کرد و در حضور آنان بر تخت نمی نشست. چون حکومت دهلی را به دست آورد، خزاین را بین افغانان لودی تقسیم کرد. می گفت از پادشاهی تنها نام آن برای من کافی است. به سپاهیان مغول اعتماد داشت. اگر می شنید که جوان کارآمدی هست، او را می خواست و مقامی شایسته به وی می داد. قاعده و رسوم

جهانداری را نیک می دانست و به سود مردم به آن عمل می کرد. با مردم همیشه به عدل و داد سلوک داشت.

در زمان سکندر، همه مردم در امن و امان بودند. ارزانی بود. او طبق فتوای علما رفتار می کرد و تخلّف از گفته آنان را جایز نمی دانست. هر روز دیدار عمومی داشت و خود به شکایات مردم می رسید. برای همه مساجد، قاری و خطیب تعیین کرده بود و به آنان حقوق می داد. هر زمستان به فقرا لباس می بخشید. روزهای جمعه مَبلغی به عنوان «جمعگی» از مردم می گرفت و به فقیران می داد. در رمضان و عاشورا احسان می کرد. در زمان او تحصیل و تعلیم علم رواج پیدا کرد. امیرزاده ها و سپاهیان به کسب فضایل مشغول شدند. اخبار مربوط به مردم به گوش او می رسید. او گاه گاه از کارهای خلوت مردم به خود آنان خبر می داد. چنان که مردم گمان می کردند که سلطان جنّی دارد که او را از پوشیده ها خبردار می کند. هر روز روزنامچه نرخ و حوادث از ولایات می رسید و اگر خللی در کار ولایات بود، فوراً به حل آن می پرداخت.

سکندر در شعر فارسی هم دستی داشت و شعر می گفت و «گلرخ» تخلّص می کرد. هر روز چند ساعت با اهل فضل و ادب، مجلس مباحثه ترتیب می داد.

پس از سکندر، تفرقه در کار لودیان پیش آمد و اراذل بر اوضاع مسلّط شدند و در امور مردم اختلال پیدا شد.

اوضاع اجتماعی و فرهنگی بین سال های 932 - 817ق (1525 - 1313م)

اوضاع سیاسی سال های 932 - 817ق، نابه سامان و آشفته بود. همه جا هرج ومرج و پرآشوب بود؛ امّا از نظر فرهنگی، کارهایی انجام گرفت. در دوره سیدها یعنی از 817

تا 855ق، مآخذی که بتواند نکات فرهنگی را روشن کند، اندک است. سیدها آشوب را فروخواباندند و مرزهای سیاسی را وسعت دادند. اگر چه آنان نیز با آشوب روبه رو بودند، ولی همچنان از هنرهای زیبا حمایت می کردند. البته این حمایت، تنها در قلمرو محدود آنان و در میان حامیان آنان صورت عملی به خود گرفت.

بعد از سیدها، لودی ها بر سر کار آمدند. بهلول لودی در طول حیات خود برای توسعه قلمروِ خود بسیار کوشید. در حالی که اوضاع سیاسی سلطنت دهلی چندان رضایت بخش نبود. هنرمندان، رجال برجسته و افراد مطلع، از درباری به دربار دیگر می رفتند تا حامیانی بیابند. گجرات، جونپور و دکن در آن روزگار، از مراکز عمده علم و ادب بود. معماری، موسیقی، نقاشی و ادبیات و هنرها و فنون دیگر در آن نواحی شکوفا شده بود. معماری شرقی که توجّه بینندگان را به خود جلب می کرد، آمیزه ای از معماری هندی و اسلامی بود. از آن بناها هنوز در جونپور، آثاری چون مسجد آتالا (1) و مسجد لعل دروازه باقی است.

در بنگال، مالوا، گجرات و دکن، فنّ معماری در مدارس، آموزش داده می شد. این نوع مدارس در این عهد گسترده تر شدند. بسیاری از پادشاهان نیز خود به فنّ معماری آشنا بودند. نقاشی هم پیشرفت کرده بود، امّا نه در حدّ معماری.

موسیقی به وسیله سلاطین سرپرستی می شد. مبارک شاه از سادات به موسیقی علاقه مند بود. سکندر لودی هرچند که متدینی متعصّب بود، از موسیقی جانبداری می کرد. کتاب لهجات سکندرشاهی که عمر یحیی تألیف کرده بود، به سکندر لودی تقدیم شده است. راجه مان سینگ، حاکم گوالیار، آهنگساز و نغمه خوان بود.

1- (1) . Atala.

سکندر از عالمان حمایت می کرد. هر شب هفتادتن از علما در دربار او گرد می آمدند و در مسائل فقهی مباحثه می کردند. او بسیاری از دانشمندان را از عربستان، ایران، آسیای مرکزی و ملتان به دربار خود فراخواند. وزیر او «میان بهوا» (1) نیز مردی عالم و مؤلّف چند کتاب بود. تعلیم و تربیت که منحصر در مدرسه ها بود، به تدریج از مدرسه ها بیرون آمد و در جاهای دیگر نیز دایر شد. بر اثر اشاعه مکتب ها، هندوان نیز با مسلمانان درآمیختند و از این طریق، ترجمه هایی از آثار گوناگون پدید آمد. لهجات سکندرشاهی که در اصل به سانسکریت بود، به فارسی ترجمه شد.

پاندیت دونگار مال نیز از دانشمندان و فارسی دانان معروف آن عصر بود. به سرپرستی میان بهوا، گروهی از علما به تألیف کتاب در فنون گوناگون مشغول شدند. میان بهوا، خود کتاب طب سکندری را تدوین کرد که به اسم، معدن الشفاء سکندرشاهی نیز خوانده می شود.

لودیان علاوه بر دهلی، در مناطق دیگر نیز فعالیت های ادبی را تشویق می کردند. جونپور را «شیرازِ هند» می نامیدند. در کشمیر سلطان زین العابدین، حامی بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود. او را می توان با اکبر مقایسه کرد. زین العابدین اهل علم بود و در زبان های سانسکریت، فارسی، کشمیری و عربی مهارت داشت. حقوق اساسی مردم را می دانست و با آن اصول، با مردم رفتار می کرد. عده ای از برهمنان که در زمان سکندر از کشمیر رانده شده بودند، دوباره مجال بازگشت یافتند و زین العابدین برای ساختن معبد به آنان کمک کرد. در عهد زین العابدین، سنگ تراشی، مجسّمه سازی، شیشه سازی و بافتن شال در

1- (1) . Miyan Bhuwa.

کشمیر رواج پیدا کرد. او برای مزارع کشاورزی، آب تأمین کرد.

در این زمان، زبان عربی در کنار زبان فارسی رشد کرد؛ ولی سانسکریت پیشرفت چندانی نیافت. زبان های محلی مانند گجراتی، بنگالی و زبان های دیگر مورد توجّه واقع شدند و گروهی از دانشمندان در این زبان ها کتب متعدد تدوین کردند. گروه های کوچک مذهبی همه متّحد شدند و جشن های مذهبی به طور دسته جمعی برپا گردید. صوفیان مسلمان و پرهیزگاران هندو با یکدیگر همنوایی یافتند. «کبیر» گورونانک، صوفی شمس الدین، عبدالقدوس، شهاب الدین دولت آبادی از اندیشمندان و متفکّران این عهد بودند.

مردم در آن دوران، شادمان بودند؛ زیرا لوازم ضرور زندگی فراهم بود. امّا مقام زن، همچنان پایین بود. «ساتی» رواج کامل داشت. هر زنی که به همراه جنازه شوهر سوزانده می شد، از وی قدردانی به عمل می آمد. امّا در گجرات وضع زنان بهتر بود.

افغانان

فرید پسر حسن که بعدها شیرشاه خوانده شد، از قبیله «سور» بود. جدّ او از «روه» - محلی میان کابل و قندهار - به هندوستان آمده بود و در خدمت یکی از امیران سلطان بهلول بود. حسن پدر شیر شاه در خدمت جمال خان، یکی از امیران بزرگ لودی بود. جمال خان سهسرام و بعضی نواحی دیگر را با پانصد سوار به حسن داد. حسن، هشت پسر داشت. فرید و نظام از زنی افغانی بودند. چون حسن به آن زن علاقه نداشت، فرزندان او را هم فروتر از دیگر پسرانش می دید. فرید از پدر رنجید و پیش جمال خان رفت و در جونپور به طلب علم پرداخت. گلستان، بوستان ، سکندرنامه و کافیه را به همراه تاریخ و سِیر انبیا خواند.

ص:100

پس از دو سال، به جونپور رفت و اقربای او پدر و پسر را با هم آشتی دادند. حسن که آثار دانایی را در فرید ملاحظه کرد، او را به حکومت ناحیه ای از قلمرو خود فرستاد. فرید در آن ناحیه به آبادانی مشغول شد و یاغیان را سر جای خود نشاند و قدرت و مکنت به هم رسانید. پس از مدتی، حسن خواست که قلمرو خود را به سه پسر خود به نام های: سلیمان، احمد و مدا (فرزند کنیزی که مورد علاقه وی بود) بدهد. فرید دست از حکومت برداشت و به آگره رفت.

در این زمان، سلطان سکندر درگذشت و سلطان ابراهیم به جای پدر نشست. فرید به خدمت دولت خان از امیران سلطان ابراهیم پیوست. بعد از مدتی حسن نیز درگذشت و دولت خان، فرمان حکومتِ قلمروِ حسن را از سلطان ابراهیم به نام فرید کرد و کار نظام گرفت.

فرید به قلمرو خود رفت؛ ولی برادران با او به مخالفت برخاستند. فرید به سلطان محمّد نوحانی که ایالت بیهار را در دست داشت، رجوع کرد. در این اثنا بابر بر سلطان ابراهیم غلبه کرد و او را کشت.

گویند روزی سلطان محمّد به شکار رفته بود. ناگاه با شیری روبه رو شد. فرید آن شیر را کشت. سلطان محمّد او را «شیرخان» لقب داد و پسر کوچک خود جلال خان را برای تربیت به دست وی سپرد. پس از مدّتی سلطان محمّد درگذشت و جلال خان، قائم مقام او شد و حکومت بیهار به شیرخان رسید. جلال خان، نزد محمودشاه والی بنگاله رفت و از شیرخان شکایت کرد. محمودشاه، جلال خان را برای مقابله با شیرخان فرستاد. شیرخان نیز بر او غلبه کرد. پس از مدّتی بابر در سال 937ق، مُرد و همایون به جای او نشست.

شیرخان از بیشتر نبردها پیروز برآمد و حتی بر همایون غلبه کرد و بسیاری از

امیران نواحی را تحت فرمان خود در آورد و در آگره استقرار یافت. عاقبت پس از سال ها تلاش در سال952ق، در محاصره قلعه کالنجر بر اثر آتشی که از سلاح دشمن پرتاب شده بود، درگذشت.

پس از وی، اسلام شاه بن شیرشاه که پسر میانی شیرشاه بود و جلال خان نام داشت، در نوزدهم ربیع الأول سال 952ق، در پای قلعه کالنجر بر سریر سلطنت هند نشست و خود را اسلام شاه نامید و به آگره رفت. او پس از مدتی به اطرافیان خود بدگمان شد و به هر کس که اندکی سوءظن پیدا می کرد، به زندان می انداخت و یا به قتل می رسانید. او در گوالیار اقامت می کرد و به خوشی و کامرانی مشغول بود و عاقبت نیز در ذی الحجه سال 960ق، در گوالیار مُرد. جنازه اش را به سهسرام بردند و در کنار قبر پدر به خاک سپردند.

پس از درگذشت اسلام شاه، امیران و بزرگان، پسر او فیروزخان را در دوازده سالگی در قلعه گوالیار بر تخت نشاندند و خطبه و سکّه به نام او کردند. بعد از سه روز، مبارزخان پسر نظام خان، برادرزاده شیرشاه، فیروزخان را در پیش چشم مادرش که خواهر مبارزخان هم بود، به قتل رسانید و خود در سال 961ق، به نام سلطان محمّدعادل بر تخت نشست. در عهد او «هیمونِ» بقّال، زمام اکثر امور را به دست گرفت و در تمام هند، علیه محمّد عادل، عَلَم مخالفت بلند شد. بعد از او دو تن دیگر نیز به نام ابراهیم سوم و سکندر سوم تا سال 962ق، سلطنت کردند و سرانجام به دست تیموریان هند منقرض شدند.

ویژگی های شاهان افغان

شیرشاه، آثار زیادی از خود برجای گذاشت. در شهر دهلی مسئله آب را که مسئله ای عمده بود، حل کرد. مساجدی در جاهای مختلف از خشت و گچ بنا

کرد و قاری و امام برای آنها معین کرد و مقرّری به آنان پرداخت. در کنار یک دروازده شهر به مسلمانان آب و غذا می دادند و در دروازه دیگر، هندوان را اطعام می کردند. در سراهایی که میان راه ها برپا کرده بود، دو پیک بودند که هر روز از اقصای بلاد، اخبار را به وی می رساندند. میان نیلاب و آگره بر سر جاده، در هر دو طرف درختان میوه دار نشانده بود تا مردم در سایه آن آسوده حال رفت و آمد کنند. راه ها امن بود، چنان که به نگهبان نیازی احساس نمی شد. هر کس از افغانستان می آمد، مورد عنایت او واقع می شد. در زمان سلطنت او میان اقوام فرقی نبود.

امیران او هم مهربان بودند. چنان که «خواص خان» از امیران او هر شبِ جمعه از هشتاد مَن نبات و صد مَن شکر، حلوایی می ساخت و میان فقرا تقسیم می کرد و هر سال میان فقرا و مستمندان پارچه توزیع می کرد. بیوه زنان نیز در زمان سلطنت شیرشاه یومیه داشتند.

اسلام شاه مردی عاقل و با کفایت و در تدبیر جهانداری ممتاز بود. در مجالس انس، دوستانه رفتار می کرد؛ ولی فیروزشاه مجالی برای خودنمایی پیدا نکرد و به دست دایی خود به قتل رسید.

اوضاع فرهنگی دوره افغانان

پادشاهان افغان، بیشتر اهل فضل بودند. شیرشاه که خود صرف و نحو خوانده و تا شرح کافیه رسیده بود، اکثر اوقات با فضلا نشست و برخاست می کرد. در رعایت احکام شرع دقیق بود و از گفته علما عدول نمی کرد. اسلام شاه هم با اهل علم انس داشت و از میان پادشاهان افغان از همه برتر بود. در هیچ محفلی سخنی گفته نمی شد که موافق آن شعری نخواند. گلستان و بوستان را از حفظ داشت و

اکثر اشعار حافظ را در مواقع مناسب می خواند. و شعرِ او را دوست داشت.

در همین زمان، حسن، پدر شیخ علایی، در قصبه «بیانه» بر مسند مشیخت نشسته بود و طالبان حق را ارشاد می کرد. پس از درگذشت وی، شیخ علایی برجای پدر نشست. در آن ایام، شیخ عبدالله نیازی از مریدان شیخ سلیمان چشتی، از سفر حجاز و عراق عرب و عجم و خراسان و ماوراء النهر باز می گشت. وقتی به بیانه رسید و در آنجا مقیم شد، روش سیدخان مشهور به میر سید محمّد جونپوری را ظاهر ساخت. شیخ علایی آن طریقت را پسندید و دعوت به آن طریق را آغاز کرد و به روش آن طایفه در بیرون منطقه بیانه در همسایگی شیخ عبدالله نیازی مسکن گرفت. گروهی از مردم به آنان گرویدند.

شیخ علایی گاه در کوچه و بازار می گشت و هر جا امری نامشروع می دید، اوّل به رفق و مدارا منع می کرد، اگر موفّق نمی شد، به قهر و جبر توسل می جست. شیخ عبدالله نیازی که در واقع، مرشد شیخ علایی بود، چون دید که او با مردم در افتاده، او را واداشت که به سفر حج برود. علایی در راه حج به «خواص پور» رسید. خواص خان از وی استقبال کرد، چون مردم از دست شیخ در رنج بودند، خواص خان از شیخ خواست که به جای دیگر برود. علایی زمانی که اسلام شاه در آگره بر تخت نشست، از سفر حج منصرف شد و به بیانه برگشت. اسلام شاه به صوابدید علما، علایی را به حضور خواست. مخدوم الملک با شیخ علایی به مباحثه پرداخت و پس از مباحثات بسیار، به قتل وی فتوی داد.

اسلام شاه، میرسید رفیع الدین و مولانا ابوالفتح تهانیسری و علمای دیگر را برای بحث با علایی فراخواند. علایی به قوّت طبع بر همه آنان غالب آمد. اسلام شاه، به فتوای علما، شیخ علایی را به دکن تبعید کرد. چون علایی به قصبه

هندیه از توابع مالوه رسید، حاکم آنجا با همه خدم و حشم از معتقدان وی شد. اسلام شاه بار دیگر شیخ علایی را به حضور دعوت کرد. در بین راه، شیخ علایی به بیماری طاعون گرفتار شد. چون به حضور اسلام شاه رسید، قوّت گفتار نداشت. اسلام شاه خواست که شیخ دست از عقاید خود بردارد؛ امّا علایی نپذیرفت. به فتوای علما شیخ را شلاق زدند تا دست از عقاید خود بردارد؛ امّا علایی زیر بار نرفت و چون ناتوان شده بود، در تازیانه سوم درگذشت. اسلام شاه دستور داد که جنازه او را در کنار مقابر اجدادش دفن کنند. این حادثه در سال 955ق، اتفاق افتاد.

ص:105

پرسش ها

1. در زمان سکندر لودی، وضعیت زندگی مردم چگونه بود؟

2. نام چند تن از اندیشمندان و متفکّران بزرگ عهد لودیان را بر شمارید؟

3. شیخ علایی چگونه شیخی بود؟

4. پس از درگذشت اسلام شاه، چه اتفاقی افتاد؟

5. وضعیت فرهنگی را در زمان لودیان به اختصار شرح دهید.

ص:106

8- گورکانیان هند - بابر

اشاره

(937 -932ق/ 1530 - 1526م)

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از تأسیس سلسله گورکانیان هند به دست بابرشاه؛ 2) آغاز سلطنت پنجاه ساله اکبرشاه؛ 3) ظهور اورنگ زیب و تکمیل کارهای ناتمامِ اکبر؛ 4) برقراری روابط دوستانه گورکانیان با صفویه ایران؛ 5) تماس با سَلاطین عثمانی در پی نگرانی از حمله پرتغالی ها به سواحل اقیانوس هند؛

آغازِ کارِ گورکانیان

مؤسّس این سلسله، ظهیرالدین محمّد بابر است. بابر پسر عمرشیخ و نوه سلطان ابوسعید بود. عمرشیخ از جانب پدر، حکمران ناحیه کوچک فرغانه بود و بر اثر سقوط از کبوترخانه درگذشت. بابر در سال 888ق، متولد شد. پس از مرگ پدر، دوازده سال داشت که به جای پدر بر تخت سلطنت نشست و یازده سال در حکومت فرغانه، سرگرم زد و خورد با ازبکان و شاهزادگان تیموری بود. در

سنین نوجوانی، رشادت های فراوان از خود نشان داد. دو بار سمرقند را فتح کرد که بار اوّل در همان دوازده سالگی بود. سرانجام به علت فشار شدید ازبکان، ناحیه فرغانه را رها کرد و به جانب کابل رفت. در اواخر ربیع الثانی 910ق، کابل را به تصرف درآورد و بر متصرّفات خود افزود و نخست قلات و قندهار و سپس بهیره و بجور و سیالکوت را در هند به دست آورد.

در این زمان، شاه اسماعیل صفوی، قدرتی یافته بود. او که در سال 916ق، به خراسان تاخت و شبیک خان ازبک را از پای در آورد، بیگم خواهر بابر را که در عقد شبیک خان بود، با احترام پیش بابر فرستاد و این امر، موجب ایجاد محبّت میان دو خانواده صفوی و گورکانیان شد. در همین ایام، سلطان ابراهیم لودی بر هند حکومت می کرد. او مردی ستمگر و متکبّر و مستبد بود و در مسائل مذهبی، تعصّب و سختگیری به خرج می داد. به همین دلیل، مردم هند را رنجاند و ایشان بابر را به فتح هند تشویق کردند. او نیز در صفر سال 932ق، به هند حمله کرد و در ناحیه پانی پت، ابراهیم لودی کشته شد و از همین سال، هندوستان به تصرّف گورکانیان هند درآمد. این سرزمین، سه قرن و نیم در تصرّف این سلسله باقی ماند و سرانجام انگلیسیان در سال 1275ق (1857م) این سلسله را منقرض کردند.

پس از شکست و قتل ابراهیم لودی، بابر، بدون هیچ مشکلی دهلی را فتح کرد و در همان شهر، خود را امپراتور هند خواند. پسرش همایون به آگره رفت و آنجا را به تصرف درآورد و خانواده سلطنتی را اسیر کرد. افغانان با آن که از بابر شکست هولناکی خورده بودند، هنوز می کوشیدند که سلطنتِ از دست رفته را به چنگ آورند و در این راه، تلاش مذبوحانه ای می کردند.

بابر هنوز از جنگ با افغانان کاملاً فارغ نشده بود که راناسانگا پادشاه هندوی چیتور که دشمنی خطرناک بود و هوس احیای امپراتوری هنود را در سر می پروراند،

با محمودخان لودی، برادر ابراهیم لودی همدست شد و در سال 933ق، به آگره حمله کرد. در حوالی فتح پورسیکری، لشکریان وی با سپاه بابر روبه رو شدند. در لحظه ای بسیار حساس که نزدیک بود سپاه بابر شکست بخورد، بابر سوگند خورد که دیگر می گساری نخواهد کرد و خود وارد جنگ شد و قوای دشمن را درهم شکست. سپاهیان شکست خورده و گریخته را دنبال کرد و استحکامات مهمِ راجپوتان و مناطق افغانی نشین هند را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

بابر که از دوازده سالگی همیشه در جنگ و ستیز بود، در اواخر عمر می گفت: از یازده سالگی دیگر ممکن نشد که دو ماه رمضان را در یک محل روزه بگیرم. وی در سال 937ق، درگذشت و امپراتوری ای از خود به میراث گذاشت که دامنه آن از بخارا تا سواحل بنگال گسترده بود.

اوضاع فرهنگی در عصر بابر

بابر، بنیانگذار سلسله گورکانیان هند، فرصتی چندان برای پرداختن به امور فرهنگی نداشت. قریب پنج سال بر تخت سلطنت نشست. مادر بابر، قتلغ نگار خانم، دختر مردی دانشمند بود و بر ترکی و فارسی تسلّط داشت. مادربزرگ بابر هم زنی دانا بود و بر بابر تأثیر عمده داشت و در سفر و حضر، همیشه همراه وی بود. در حلقه دوستان عمر شیخ، مردانی دانشمند بودند که بر بابر نفوذ داشتند. خواجه عبیدالله احرار، یکی از آنان بود. بابر به عبیدالله احرار چنان اعتقادی داشت که اکبر به شیخ سلیم چشتی یا خواجه اجمیر داشت.

بابر رسماً به مدرسه نرفته بود. تعلیمات او همه در خانه و به وسیله لَلِه های وی انجام گرفته بود. بابر در خاطرات خود از کسانی که در آموزش وی حقّی داشته اند، نام برده است و از جمله آنان از: شیخ مزید، خدایی، باباقلی و مولانا عبدالله که مولانا قاضی خوانده می شد، یاد کرده است. کتاب هایی که خوانده بود عبارت

بودند از: قرآن کریم، شاهنامه فردوسی، گلستان ، مثنوی های امیرخسرو و نظامی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و طبقات ناصری قاضی منهاج.

در عهدی که بابر، پا به عرصه وجود گذاشت، ماوراءالنهر، مهد تمدّن و فرهنگ بود. در سمرقند و بخارا و فرغانه، ادبیات و علوم، تحت سرپرستی و حمایت جانشینان تیمور به درجه کمال رسیده بود. سلطان حسین بایقرا در هرات درباری داشت که مرکز شاعرانی چون جامی، علیشیرنوایی و مورّخان بزرگی چون: خواندمیر و حسین واعظ کاشفی و نقاشانی چون: بهزاد و خوشنویسانی مانند: سلطان علی مشهدی بود. بابر در چنین عصری به بار آمده و کمالات معنوی کسب کرده بود.

بابر افزون بر قدرتمندی در زمینه نظامی، به امور فرهنگی نیز علاقه مند بود. او علی رغم مشغولیت سیاسی، نه تنها در فرصت های مناسب از شاعران و نویسندگان حمایت می کرد، بلکه خود به ترکی می نوشت و با تخلّص «بابر» شعر می گفت. با آن که بیشتر به ترکی علاقه مند بود، شعر فارسی را هم از یاد نبرده بود. در شعر، به تصوّف نظر داشت و از سعدی و حافظ تقلید می کرد. به عربی هم وقوف داشت. در اشعار ترکی، آیاتی از قرآن و عباراتی از عربی نقل می کرد. گاهی به فارسی سخن می گفت و در گفتارش از امثال استفاده می کرد. در خاطرات او به کلمات هندی مانند: کالاهَرَن (آهوی سیاه)، روتی (نان) و گلهری (سنجاب) می توان برخورد. در کتب تاریخ و تذکره ها گاهی از اشعار فارسی بابر نقل کرده اند.

مهارت وی در این زبان تا حدی بود که گاه به بداهه شعر فارسی می سرود. وی در نقد شعر هم دست داشت. بر اشعار علیشیر نوایی و عبدالله هاتفی و دیگران به دیده انتقاد نگریسته، بر آنان خرده می گرفت. در خوشنویسی هم مهارت داشت. از خط نسخ، نوعی خط بیرون آورد که به «خط بابری» معروف

شد. خود وی قرآنی به آن خط نوشت و به مکّه معظّمه فرستاد. در لابه لای تزوک از این خط بحث کرده است. این خط البته در زمان اکبر، منسوخ شد. از خوشنویسان، میرعبدالحی مشهدی در کتابت این خط، مهارت کامل داشت.

آثار بابر

از وی دیوانی به ترکی باقی مانده که نسخه ای از آن در کتابخانه رامپور موجود است. دیگر آثارش عبارت اند از: فقه بابری ، که شامل دوهزار بیت در مسائل فقهی است. رسائل عروض را در سال 933ق، در عروض ترکی تألیف کرده است. رساله والدّیه ، از تألیفات خواجه عبیدالله احرار است که بابر آن را به شعر ترکی در آورده است.

همچنین شیخ زین الدین خوافی به دستور بابر، مسائل شرعی را در کتابی گردآورده و آن را فتاوی بابری نامیده است. واقعات بابری یا تزوک بابری ، مهم ترین اثر بابر به زبان ترکی است که به نثر روان و دلنشین نوشته شده است. در تزوک علاوه بر مسائل تاریخی و ادبی، از میوه ها، گل ها، درختان، پرندگان، چارپایان و جانوران دریایی و رفتار آنها اطلاعاتی مفید فراهم کرده است. شیخ زین الدین که عنوان «صدر» و مقام صدارت داشت، واقعات را به فارسی ترجمه کرده است. بابر به انشای وی معتقد بود. شیخ بر مثنوی مبین شرحی نوشته و تاریخ فتح هندوستان به دست بابر را نیز تألیف کرده است و آن را طبقات بابری نامیده است.

در تزوک بابری گهگاه از شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی ، طبقات ناصری ، گلستان و بوستان مطالبی نقل شده است. بابر گاهی افراد و اشخاص را چنان دقیق توصیف می کند که گویی انسان، آنان را به چشم می بیند. این کتاب در

زمان اکبر و به دستور وی به وسیله میرزا عبدالرحیم خان خانان دوباره به فارسی ترجمه شده است. تزوک به زبان های فرانسوی، انگلیسی، روسی و اردو هم ترجمه شده است.

بابر به کتاب علاقه مند بود. چون او غازی خان را نزدیک لاهور شکست داد، سرمایه فراوانی به دست آورد که مقداری از آن سرمایه، کتاب بود. غازی خان که خود علم دوست بود، کتابخانه ای داشت و از هر گوشه، کتاب های خوش خط را گردآوری کرده و در کتابخانه اش نگه داشته بود. بابر برخی از آن کتاب ها را به خود اختصاص داد، بعضی را به پسرش همایون داد و برخی را نزد پسر دیگرش کامران به کابل فرستاد.

اکثر افرادی که دانشی و کمالی داشتند، پس از انقراض تیموریانِ ایران، به دربار بابر روی آوردند و از سرپرستی وی برخوردار شدند. برجسته ترین شخصیت ادبی این عصر، خود بابر بود.

نصیرالدین محمّد همایون (963 - 937ق / 1556 - 1530م)

همایون در سال 913ق، در کابل به دنیا آمده است. در دوازده سالگی، یعنی در سال 925ق، با سمت استاندار به بدخشان رفت و مدّت شش سال در این مقام بود. در آخرین لشکرکشی بابر به هندوستان که به فتح هند منجر شد، بابر او را از بدخشان به هند خواست و به عنوان معاون فرمانده کل سپاه تعیین کرد. همایون در تصرّف آگره و جونپور، رشادت های شایانی از خود نشان داد. در زمان مرگ بابر، همایون بیست و سه سال داشت. چون بابر او را به جانشینی خود تعیین کرده بود، در سال 937ق، در آگره به تخت نشست. بابر به همایون توصیه کرده بود که با برادران خود کامران و

عسکری و هندال، به ملایمت رفتار کند و تا می تواند از تقصیرات آنان چشم بپوشد. همایون به وصیت پدر عمل کرد و بعد از جلوس بر تخت، قلمرو خود را بین برادران تقسیم کرد. کابل و قندهار تحت فرمانروایی برادرش کامران بود.

کامران به سبب وضع ناهنجار اقتصادی و طمع در تصرّف پنجاب، به بهانه تبریک روانه هند شد. همایون پنجاب و پیشاور و لمغان را بر قلمرو برادر افزود. کامران قول داد که در مواقع ضروری، برادر را یاری خواهد کرد. همایون از طرف غرب آسوده خاطر شد و در شرق، متوجّه افغانان گردید. در این اوان، برادرانش در لاهور بنای مخالفت گذاشتند و درصدد پادشاهی بر آمدند. همایون به سوی آگره رفت. هنگامی که همایون در دهلی مشغول ساختن شهری جدید به نام «دین پناه» بود و جشن های بزرگی ترتیب می داد و اوقات خود را در این راه صرف می کرد، شیرخانِ افغان در شرق، سپاه گرد می آورد و به جمع لوازم جنگ مشغول بود. همایون، دین پناه را می ساخت که اگر آگره به تصرّف بهادرشاه در آید، آنجا را پایتخت خود کند.

شیرخان افغان که از مخالفت برادران همایون آگاه بود، در سال 946ق، در چوسه، روستایی نزدیک رود گنگ، راه را بر همایون گرفت و به نیرنگ، طالب صلح شد. همایون همه شرایط وی را برای صلح پذیرفت؛ امّا روز بعد، شیرخان بر سپاه همایون شبیخون زد و آنان را تارومار کرد. هزاران تن از لشکریان او در رود گنگ غرق شدند. خود همایون نیز به سختی توانست به آن سوی رودخانه بگریزد. شیرخان که گستاخ تر شده بود، آگره را تهدید می کرد. همایون کوشید که برادران را به پشتیبانی خود فراخواند؛ ولی موفق نشد. در سال 947ق، نیز در ناحیه قنوج با شیرخان جنگید و شکست خورد. پیش از آن که همایون بتواند

سپاهیان شکست خورده خود را گردآورد، شیرخان دوباره بر آنان تاخت و بقایای آنان را کشت و یا مجبور به فرار کرد.

پس از این شکست، سسله گورکانی منقطع شد و همایون برای نجات جان خود، راه بیابان سند را در پیش گرفت و قریب چهارسال در حوالی سند به پریشانی و سرگردانی گذرانید. سرانجام به همراهی بیرم خان و عده ای دیگر، از راه سیستان و هرات به خراسان رفت و از آنجا به دربارشاه تهماسب صفوی در قزوین پناه برد. این پناهندگی در سال 951ق، روی داد.

در سال بعد، پس از شنیدن خبر مرگ شیرخان تصمیم گرفت که سلطنت موروثی خود را پس بگیرد. او به یاری سپاهیان قزلباش، کابل و قندهار را به تصرف درآورد. حوادث مسافرت همایون به دربارشاه تهماسب را یکی از همراهان همایون به نام بایزید بیات در سال 999ق، در لاهور نوشته است. این کتاب به نام تذکره همایون و بابر چاپ شده است. فصل اوّل کتاب درباره حوادث سال 952 - 949ق است.

همایون پس از فتح کابل و قندهار در افغانستان ماند و همّت خود را صرف فرونشاندن آتش طغیان برادران خود کرد. وی پس از فائق آمدن بر مشکلات، در سال 961ق، از درگیری جانشینان و امیران افغان استفاده کرد و پیشاور و لاهور را تصرف کرد و به جانب دهلی رفت. در سال 962ق، سکندرشاه سور در نزدیکی سرهند با هشتارهزار نفر، سر راه همایون قرار گرفت. همایون وی را سخت شکست داد. سکندرشاه به کوه های شوالک گریخت و همایون، فاتحانه وارد دهلی شد و پس از قریب پانزده سال، بار دیگر سلسله گورکانیان را بنا کرد.

همایون در سال 962ق، از بام کتابخانه سلطنتی افتاد و بر اثر صدمه سختی که به مغزش وارد شده بود، چند روز بعد درگذشت.

اوضاع فرهنگی در عهد همایون

چون پس از تولّد همایون، تألیف تزوک بابری برای مدّتی دچار وقفه شده بود، درباره تعلیم و تربیت همایون اطلاع مفصلی در دست نیست. وی نزد خواجه کلان و شیخ زین الدین، دو تن از امیران دربار بابر تعلیم دیده است. در ریاضی و نجوم شیخ ابو القاسم استرآبادی و ملّانورالدین و ملّاالیاس استادان وی بوده اند. فرزندان بابر، کتاب هایی را که وی تألیف کرده بود، می خواندند. می دانیم که بابر مثنوی مبین را برای تعلیم پسرش کامران تدوین کرده بوده.

مورّخان نوشته اند که همایون از نظر مذهبی و اخلاقی، استوار بود و به نماز و روزه پای بند بود و در علم ریاضی و هیئت مهارت داشت. شعر هم می گفت. با آن که زبان مادری اش ترکی بود، شعر فارسی را روان می سرود. برعکس پدرش که به زبان ترکی علاقه مند بود، همایون به زبان فارسی تمایل داشت و در مکالمات خود، ترکی را ندرتاً به کار می برد. وی همیشه با علما و فضلا همنشینی داشت و در مجالس وی مسائل علمی مطرح می شد. همیشه با وضو بود و بدون وضو نام خدا را بر زبان نمی آورد.

کامران میرزا، برادرش و بعضی از امیران جغتایی، او را شیعه می دانستند، به سبب آن که از عهد کودکی گروهی از مردم عراق و خراسان که محبّت اهل بیت داشتند، نزد وی جمع آمده بودند و بیرم خان ترکمان که مصاحب و همدم او بود، مذهب امامیه داشت. به نجوم علاقه فراوان داشت، چنان که کره ای ساخته بود و افلاک را مجسّم کرده و رنگ مناسب به آن زده بود و بسیاری از آلات رصد را مهیا کرده بود. هر روز لباسی می پوشید که متناسب با کوکب همان روز باشد.

همایون را باید مؤسّس ثانی سلسله تیموریان هند نامید. زندگی او فراز و نشیب فراوان داشته است. دوره همایون از نظر سیاسی، اهمیت فراوان دارد. در

این دوره بود که سلطنت مقتدرِ دورانِ ظهیرالدین بابر توسط همایون و به یاری شاه تهماسب صفوی، دوباره احیاَ شد.

همایون، شخصاً ادیب و شاعر و هنرشناس و منجّم بود. هنگام بازگشت از ایران، عدّه ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را با خود به هند آورد. ورود این عدّه از دانشمندان، دایره نفوذ تمدّن و هنر ایرانی را که از عهد بابر شکوفا شده بود، وسعت بیشتری بخشید. مهم ترین امری که از عهد همایون در هند ظهور کرد و توسعه یافت، نقاشی مخصوص هندی است.

در عهد شاه تهماسب که خود صورتگری توانا بود، نقاشی در ایران اهمیت فراوان یافته بود. در دستگاه تهماسب در زمینه تذهیب، خطاطی، کتاب سازی و نقاشی، افراد ماهری کار می کردند و همه مورد عنایت خاصّ شاه بودند. همین جمع هنرمندان بودند که در کارگاه های سلطنتی، در طی سال های 950 تا 955ق، صفحه های هنری خمسه نظامی را به وجود آوردند.

هنگامی که همایون از این کارگاه ها به همراه، میرسید علی و عبدالصمد دیدار کرد، از آنان قول گرفت که وقتی کارش سامان گرفت، به هند بروند.

روزگار همایون با پریشان حالی و دربه دری گذشت. ازاین رو وی مجال آن را نیافت که به امور فرهنگی بپردازد. بااین حال، در دهلی مدرسه ای بنا کرد. در همان عهد شیخ زین الدین خوافی در آگره، مدرسه شخصی ساخت. همایون به نجوم چندان علاقه داشت که جان خود را هم در آن راه از دست داد. به سبب علاقه او به نجوم، در عهد وی ابزار نجوم ساخته شد. خود وی اسطرلابی ساخت که به «اسطرلاب همایونی» معروف است. به سعد و نحس و تأثیر ستارگان معتقد بود و کارهای مُلک را از روی ستارگان تعیین می کرد. به ریاضی هم دلبسته بود.

همایون از قلعه ای که شیرشاه در دهلی به نام «شیر مندل» ساخته بود، به عنوان

کتابخانه استفاده می کرد و بلندی آن ساختمان به حدّی بود که بالای آن را رصدخانه خود کرده بود. به کتاب و مطالعه، آن چنان علاقه ای داشت که حتی در میدان های جنگ نیز کتابخانه ای کوچک با او همراه بود. چنان که در محاصره «کمبهائت» علاوه بر کتب متفرقه، کتاب تاریخ تیمور را که بهزاد تذهیبش کرده بود، به همراه داشت. وقتی قبایل چادرنشین به چادر شاهی حمله کردند و اموال آن را به تاراج بردند، کتاب تاریخ تیمور هم جزء اموال غارت شده بود؛ امّا بعدها آن کتاب به کتابخانه همایونی بازگردانده شد. در مسافرت به ایران و عراق نیز همایون، کتاب های انتخاب شده و متصدّی کتابخانه را به همراه داشت.

در عهد همایون، زبان هندی و فارسی، نسبت به دوره بابر به هم نزدیک تر شده بودند. مسلمانان و هندوان، هر دو تعصّب را رها کرده، در توسعه دایره ادب می کوشیدند و ادبیات همدیگر را در آثار خود منعکس می کردند. هرچند مسلمانان از همان ابتدا درباره زبان هندی تعصّبی نشان نمی دادند، بااین حال، آن زبان را چنان آزادنه که در عهد همایون استعمال می کردند، به کار نمی بردند. هندوان هم به دلایل اجتماعی و اقتصادی، همان شیوه را با زبان فارسی پیش گرفته بودند. شاهزادگان راجپورت و راجه های هندی برای حفظ ارتباط با فاتحان مسلمان در دربارهای خود منشیانی داشتند که برای خواندن و نوشتن فارسی از آنان استفاده می کردند. مسلمانان هم به همان منظور، منشیان هندی در دربارهایشان داشتند.

جلال الدین محمداکبر (1014 -963ق / 1605 - 1556م)

زندگانی همایون با پریشانی و سرگردانی گذشت. او در همان روزگار نابه سامانی در سال 948ق (1541م)، در سند با دختری ایرانی به نام حمیده بیگم ازدواج کرد. در سال 949ق، از این زن پسری به دنیا آمد و همایون نام او

را محمّداکبر گذاشت. به سبب آورگی، اکبر نزد عمه خود ماند. بااین حال، همایون در تعلیم اکبر بسیار کوشید. طبق رسم آن زمان، چون اکبر به سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید، او را به ملّازاده ملّاعصام الدین ابراهیم سپرد تا تعلیمش دهد. علاوه بر عصام الدین، مولانا بایزید، مولانا پیرمحمّدخان، نقیب خان و مولانا عبدالقادر در بیرم خان از معلمان اکبر بودند. عبداللطیف قزوینی، دیوان حافظ را به اکبر آموخت.

در حضور اکبر، کتاب های اخلاق ناصری ، کیمیای سعادت ، قابوسنامه ، مکتوبات جامی ، دیوان خاقانی و دیوان انوری و تاریخ اقوام مختلف، هر روز بدون وقفه خوانده می شد. اکبر هر کتاب را تا جایی که خوانده بود، نشانی می گذاشت. هر کتابی که ختم می شد، به آن کتاب خوان، جایزه می داد. بسیاری از ابیات مثنوی ، حافظ و دیگران را از حفظ داشت. چنان ذوقی یافته بود که خود به هندی و فارسی شعر می گفت. گاهی بر اشعار شاعران خرده می گرفت.

وقتی پدرش درگذشت، او چهارده ساله بود. همایون فرصت تحکیم مبانی سلطنت تیموری را نیافته بود. ازاین رو، موفقیت اکبر، متزلزل و نامحکم بود. جز دهلی و آگره و بخشی از پنجاب، دیگر مناطق کشور، در دست دشمن تیموریان بود. دشمنان در گوشه و کنار مخالفتشان را آغاز کردند؛ ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بازار رشوه خواری و اختلاس در میان حکّام و زیردستان گرم بود. ازاین رو، بیشترِ وقتِ اکبر، مصروف مقابله با این فساد می شد. او در جنگ دوم پانی پت در 963ق، بر هیمو بقال پیروز شد و آگره و دهلی را از تصرّف این مرد که از طبقات فرومایه به وزارت محمّد عادل شاه سوری در آمده بود، بیرون آورد.

در سال بعد، اسکندر سور که از اخلاف شیرشاه و یکی از مدّعیان سلطنت بود، از اکبر شکست خورد. اوضاع کشور درهم بود. اکبر با مشورت بیرم خان بر مشکلات فایق آمد. اکبر که هنوز تحت سرپرستی بیرم خان بود، در مدت سه سال، جونپور، گوالیار، سنبهل و بیشتر استحکامات افغانان را به قلمرو خود پیوست. او در سال 967ق که هیجده ساله بود، زمام امور کشور را از وکیل السلطنه، بیرم خان تحویل گرفت. در همان سال، مالوه را تسخیر کرد. او هشت سال دیگر را به فرونشاندن آتش فتنه ها گذرانید تا اینکه در سال 975ق، موفق شد، در سراسر مملکت، آرامش را برقرار کند.

او خود قانون گذار، قاضی و مجری بود. بنابر قانون او، ازدواج در سنّ کم و ساتی اجباری (دفن همسر یا سوزاندن آن به هنگام مرگ شوهر)، ممنوع و ازدواج مجدّد بیوگان مجاز شد. رسم بردگی اسیران و کشتار حیوانات را برای قربانی برانداخت. چون به دهلی بازگشت و حکومتش قوامی یافت، زره از تن بیرون آورد و زندگی خود را وقف نوسازی قلمروش کرد. دیگر کمتر به قوای نظامی اتّکا داشت و به یک ارتش ثابت بیست و پنج هزار نفری قانع بود.

در سال 995ق، لشکری به کشمیر اعزام کرد و آن ایالت را به تصرّف درآورد. در سال 1002ق، عبدالرحیم خان خانان، سند را از دست میرزا جانی بیگ، حاکم سند، به درآورد و به متصرّفات اکبر افزود. اکبر تا سال 1004ق، تمام مناطق شمال هند را به تصرف درآورده بود. از سال 1004 تا 1010ق، چند لشکر به فرماندهی عبدالرحیم خان خانان، شیخ ابوالفضل، شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال به دکن فرستاد و سرانجام، خود وارد نبرد شد و در مدتی کوتاه، همه نواحی جنوبی هند را به متصرّفات خود افزود.

در سال 1010ق، سلیم (جهانگیر)، عَلَم طغیان برافراشت. ابتدا شیخ ابوالفضل، وزیر کاردان اکبر را که دوست صمیمی اکبر بود، به قتل رسانید. اکبر که در سنین پیری بود، با شاهزاده به طور مسالمت آمیز رفتار کرد و او را جانشین خود اعلام نمود. او که از مرگ ابوالفضل دل شکسته شده بود، در سال 1014ق، درگذشت.

دوران سلطنت اکبر (1014 - 963ق) با بزرگ ترین سلاطین آن عصر، مانند ملکه الیزابت در انگلستان، هانری چهارم در فرانسه و شاه عبّاس صفوی در ایران، مصادف بود و اکبر از لحاظ عظمت، قدرتی کمتر از معاصران خود نداشت.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوران اکبر

عهد اکبر، دوران زرّین ادبیات فارسی در هند بود. منطقه ای نبود که شاعران آن با شنیدن آوازه صله های اکبر به دربار او روی نیاورده باشند:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

در دربار او آن قدر اهل کمال گرد آمده بودند که در ادوار پیشین، نظیر آن را نمی توان یافت. توسعه علم و دانش با ظهور سلسله تیموریان هند آغاز شد و در دوره اکبر به کمال خود رسید.

ملّاعبدالباقی نهاوندی در آن عهد می نویسد: «ایران مکتب خانه هندوستان است، در آنجا کسب کمال می کنند تا در هندوستان به کار برند». (1)

شاعران ایرانی، شعرِ شاعران هندی را نمی پسندیدند. معیار شعر را شعرایی چون: غزالی مشهدی، عرفی، نظیری، فیضی، شکیبی و ثنایی تعیین می کردند.

1- (1) . مآثر رحیمی، ج3، ص46.

بااین حال، بداؤنی از 170 شاعر ایرانی نام می برد که 59 تن از آنان در دوره پنجاه ساله سلطنت اکبر در دربار او بودند.

اکبر نیز به تقلید از دربارهای ایران، در دربار خود سِمت «ملک الشعرا»یی پدید آورد. نخستین ملک الشعرای دربار وی، غزالی مشهدی بود. بعد از وی ابوالفیض فیضی ملک الشعرای اکبر شد.

اکبر به اندیشه اصیل هندی شیفتگی داشت و به همین جهت، شب ها با دانشمندان هندی، گرد آتشی می نشست و به بحث و گفتگو می پرداخت. در دوره او توجّه به معماری بومی هندی هم به چشم می خورد. ابو الفضل علّامی در آیین اکبری ، دانشمندان هندی دربار اکبر را هم برشمرده است.

اکبر به سبب ذوق علمی اش در میان فعالیت های گوناگون، فرصتی یافت تا کتابخانه بزرگی فراهم آورد که در نوع خود، بی نظیر بود. در آگره در جنب برج مثمّن، اتاق بزرگی است که کتابخانه شاهی در آن قرار داشت. همه کتاب های موجود در کتابخانه همایون، به وی ارث رسیده بود. علاوه بر آن، مقامات دولتی و افراد گوناگون نیز کتاب هایی به کتابخانه وی می آوردند. اهل قلم هر کتابی که می نوشتند، نسخه ای به خزانه عامره می فرستادند. چند نسخه از تصنیفات مصنّفان در کتابخانه دربار یافت می شد.

در فتح گجرات، نسخه های مهم و نادری از اعتمادخان گجراتی به دست او رسیده بود. بعضی از آنها را به کتابخانه شاهی بردند و بعضی را به اهل قلم تقدیم کردند. در آن تقسیم، کتاب أنوارالمشکوه به عبدالقادر بداؤنی رسیده بود. بعد از فوت ابوالفیض فیضی، کتاب های او به کتابخانه شاهی منتقل شده بود که تعداد آنها 4600 مجلّد بود و بیشتر آنها یا به خطّ مؤلّف بود یا در زمان مؤلّف نوشته شده بود. در کتابخانه اکبر، کتاب های خوش خطّی بود که خوشنویسان

نوشته بودند. او خوشنویسان را هم طراز نقاشان و معمارانی می دانست که سلطنتش را می آراستند. از چاپ، بدش می آمد، آن را یک کار ماشینی و غیر شخصی می دانست. چند نمونه برگزیده چاپی اروپایی را که دوستان یسوعیش به او هدیه داده بودند، بی درنگ به دیگران بخشید. تعداد کتب خطّی کتابخانه اش را بیست و چهار هزار جلد تخمین زده اند.

حامی بی دریغ شاعران بود. دستیاران ادبی خود را به ترجمه شاهکارهای ادبیات، تاریخ و علوم هندو به فارسی مأمور کرده بود. زبان دربارش فارسی بود. خودش به ترجمه طولانی مهابهارتا نظارت می کرد. هر هنری به حمایت و تشویق او رونق می گرفت. موسیقی و شعر هندو در آن عصر در اوج شکوفایی بود. سرانجام او بر آن شد که آیین جدیدی را ترویج کند. او این آیین را «دین الهی» نامید. دین الهی اکبر، هیچ گاه ترویجی نیافت. چند هزار نفری به آن گرویدند و این عمل آنان بیشتر برای جلب توجّه مقامات رسمی بود.

فتح نهایی معماری هندی، در عهد تیموریان هند بود. گرایش به آمیزش سبک های اسلامی - هندی نتیجه بی طرفی اکبرشاه بود. در شاهکارهایی که هنرمندان عصر او پدید آوردند، مایه ها و سبک های ایرانی و هندی را به هم آمیختند. اوّلین یادبود سلطنت او مقبره ای بود که در دهلی برای قبر پدرش همایون ساخته بود. این بنا سبکی خاص دارد؛ خطوط آن ساده و آرایش آن معتدل است.

ملّاحسین کشمیری، استاد خطّ نستعلیق بود. اکبر او را «زرّین رقم» خطاب کرده بود و ابوالفضل او را «جادو رقم» می خواند. وی شاگرد عبدالعزیز بود. ابوالفضل می نویسد: حق این است که وی بر استاد خود پیشی گرفت. خواجه عبدالصمد شیرین رقم، در زمان همایون از ایران به هند رفته بود. استاد مصوّر بود.

به دستور اکبر، داستان امیرحمزه زیر نظر وی و میرسید علی تبریزی به تصویر کشیده شد. عبدالصمد در خطّ نستعلیق هم مهارت داشت و به همین دلیل، شیرین رقم خوانده می شد. او ناظر دارالضرب، دیوان حرب و دیوان ملتان بود.

میر معصوم قندهاری از خطاطّان مشهور دوره اکبر است. بیشتر کتیبه بناهای فتحپور سیکری، به خطّ اوست.

حسین بن احمد چشتی، خطّاط عربی بود. بالای طاق عمارت «دروازه بلند» در فتحپور سیکری، خطوطی که به عربی نوشته شده، خطّ اوست.

مولانا باقر پسر ملّامیر علی مشهور، محمّد امین مشهدی، میر تحسین کلنگی، مولانا عبدالحی، مولانا دوری، مولانا عبدالرحیم، مولانا عبدالله نظام قزوینی، علی چمن کشمیری، نورالله قاسم ارسلان و عدّه ای دیگر، استادن خطّ نستعلیق بودند. اشرف خان میرمنشی اکبر هم در خطّ نستعلیق مهارت داشت. به علاوه خطّاطانی هم در دربار او بودند که خطّ رقاع، توقیع، ریحان، محقّق و ثلث را می نوشتند.

تاریخ نویسی نیز در عهد تیموریان رایج بود. اکبر می خواست برای دوره هزار ساله اسلامی، تاریخی فراهم شود. از علمایی چون: حکیم همام، حکیم علی، نقیب خان قزوینی، شاه فتح الله شیرازی، ابراهیم سرهندی، نظام الدین احمد، عبدالقادر بداؤنی و مولانا احمد تتوی و دیگران دعوت کرد که «تاریخ الفی» را تدوین کنند.

اکبرنامه حلقه ای از آن سلسله تاریخ است. این کتاب از نظر انشا و سبک نگارش ارزشمند است. بعضی از محقّقان اروپایی به این دلیل که اکبرنامه ، به دست یکی از رجال درباری فراهم شده است، محتوای آن را با تردید نگاه می کنند. با آن که مؤلّف آن ابوالفضل، مردی وسیع نظر و روشن بین است؛ امّا به هرحال، وابسته به دربار است و همیشه خصال نیک سرور خود را می بیند و از بدی های او چشم می پوشد. سنوات و وقایع ذکر شده در آن، مورد اعتناست. او عمداً از ذکر بعضی واقعه ها صرف نظر

کرده و یا آنها را به نحوی دیگر به قلم آورده است. از اکبر چنان تعریف و تمجید می کند که گاهی حقایق در میانه الفاظ گم می شود. برخی از محّققان برآنند که باید در اظهارنظر درباره این کتاب، شرایط زمان را هم سنجید.

اکبرنامه یکی از شاه کارهای نثر فارسی است و بعد از وی کسانی که از وی تقلید کرده اند، چون دانش او را نداشتند به جایی نرسیده اند.

آیین اکبری نیز دائره المعارفی از دوره تیموری است. اگر این کتاب تألیف نمی شد، بسیاری از مطالبی که به وسیله آن کتاب امروز برای ما روشن است، مبهم باقی می ماند.

در زمان اکبر و به دستور او، تاریخ کشمیر که به زبان سانسکریت بود و راج ترنگینی (1) خوانده می شد، توسط مولاناشاه محمّد شاه آبادی به فارسی ترجمه شد. چون ترجمه مولانا شاه محمّد مشکل بود، اکبر در سال 998ق، عبدالقادر بداؤنی را مأمور کرد که آن را به زبان ساده تر درآورد. عبدالقادر در مدت دو ماه، گزیده ای از آن تهیه کرد.

تزوک بابری را هم عبدالرحیم خان خانان در سال 998ق (1588م)، به فارسی برگردانید.

در سال 990ق، اکبر خواست که مهابهارتا به فارسی درآید. ملّا تهانیسری، ابوالفضل، فیضی و ملاعبدالقادر بداؤنی را به ترجمه آن مأمور کرد. در سال 983ق، بهاون برهمن که از کشمیر آمده و مسلمان شده بود، مأمور شد که بید اتهربَن (2) را که کتاب چهارم از کتب مشهور هندیان است و بعضی احکام آن با اسلام مطابقت دارد، شرح کند و عبدالباقر بداؤنی آن را به فارسی ترجمه کند.

1- (1) . Rij Tarangani.
2- (2) . Bid Atharban.

بداؤنی چون نتوانست آن را ترجمه کند، این کار به شیخ فیضی واگذار شد. او نیز از عهده ترجمه بر نیامد و بعدها ابراهیم سرهندی را به ترجمه آن واداشتند.

رامایانا را عبدالقادر بداؤنی به دستور اکبر در سال 992ق، به فارسی درآورد و ترجمه را در سال 996ق، به پایان رسانید. کلیله و دمنه را نیز ابوالفضل در سال 996ق، بار دیگر به فارسی ترجمه کرد و آن را عیار دانش نامید.

برای ترویج آموزش، اکبر مدارسی بنا کرد. در آگره مدرسه ای ساخت. در فتحپور سیکری در جنب مسجد و خانقاه، مدرسه ای بنا کرد که بی نظیر است. امیران و استانداران و مردم ثروتمند به پیروی از او مدارسی بنا کردند. مثلاً ماهان بیگم در دهلی مدرسه ای به نام «خیرالمنازل» دایر کرد. ابوالفضل در فتحپور سیکری مدرسه ای ساخته بود. عبدالرحیم خان خان خانان در جاهای مختلف مساجدی بنا کرد. در مساجد و خانقاه ها، در شهرها و روستاها به تدریس سرگرم بودند.

اکبر برای آموزش کودکان، طرحی ریخته بود که به شیوه آموزش جدید نزدیک است. ابوالفضل برای طلّاب هندی، تحصیل قواعد دستوری هندی را جزء مواد درسی آنان قرار داده بود. مواد درسی ای که در آن دوره تحصیل می کردند، همه در آیین اکبری قید شده است.

باید گفت که طلوع آفتاب ادب فارسی در عهد تیموریان، دوره جلال الدین محمّد اکبر بوده است. او که به طور جدی مشوّق علم و ادب بود، خود کم سوادترین امپراتور سلسله تیموری نیز به شمار می رود.

ص:125

پرسش ها

1. چه عاملی موجب ایجاد محبّت میان دو خانواده صفوی و گورکانی شد؟

2. نام چهار هنرمند بزرگ دوره بابری را ذکر کنید.

3. چهار اثر از آثار منسوب به ظهیرالدین بابر را بنویسید.

4. ماجرای پناهندگی همایون به دربار صفوی ایران چه بود؟

5. چرا همایون را باید مؤسّس ثانی سلسله تیموریان هند نامید؟

ص:126

9- نورالدین محمّد جهانگیر

اشاره

(1037 - 1014ق / 1628 - 1605م)

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از ادامه حکمرانی تیموریان در هند؛ 2) اوضاع فرهنگی - دینی هند در عهد سلطنت جهانگیر و همسرش نورجهان بیگم؛ 3) سلطنت شاه جهان و سپس اورنگ زیب؛ 4) اوضاع فرهنگی هند در عهد شاه جهان؛ 5) مذهب و هنر در روزگار اورنگ زیب.

هند پس از اکبرشاه

سلیم، پسر ارشد اکبر که بعدها جهانگیر نامیده شد، با دعا و استغاثه به دنیا آمد، با حوصله پرورش یافت و با ناز بزرگ شد. پدرِ دانش پرور او در چهارمین سال و چهارمین ماه و چهارمین روز ولادتش وی را به مکتب سپرد. فیضی و مولانا میرکلان هروی محدّث، مأمور تعلیم وی شدند. قطب الدین خان و میرزاعبدالرحیم خان خانان للگی او را به عهده گرفتند.

اکبر بعد از پنجاه سال سلطنت به سال 1014ق، درگذشت و سلیم به رغم مخالفت ها و توطئه چینی ها به نام نورالدین جهانگیر در آگره تاجگذاری کرد. هنوز چند ماه از سلطنتش نگذشته بود که پسرش خسرو که در آخرین روزهای سلطنت اکبر برای محروم ساختن پدر از رسیدن به سلطنت، توطئه ای ترتیب داده

بود و تحت نظر بود، لاهور را تصرف کرد و عَلَم طغیان برافراشت. جهانگیر، سپاهی گران به فرماندهی شیخ فرید بخاری ملقّب به مرتضی خان به لاهور فرستاد. سپس خود برای گوشمالی پسر به لاهور رفت و پس از جنگی خونین در نزدیکی لاهور او را اسیر کرد و به زندان انداخت و همه کسانی را که موجب اغوای پسرش بودند، به دار آویخت.

پس از آن در اوّلین سال سلطنت خود به فکر عملی ساختن نقشه فتوحات پدر افتاد و پس از تلاش های فراوان در سال 1023ق، شاهزاده خرّم (شاه جهان) رانای چتور را شکست داد و کاری را که اکبر ناتمام گذاشت، به پایان رساند و افتخاری به دست آورد.

قندهار از زمان همایون، محلّ نزاع میان تیموریان و صفویان بود. این شهر در سال 1016ق، از سوی شاه عبّاس صفوی، غافلگیرانه مورد حمله قرار گرفت. جهانگیر، سپاهی عظیم به قندهار فرستاد و شاه عبّاس که نمی خواست رابطه دوستی میان ایران و هند تیره شود، از محاصره قندهار دست برداشت.

جهانگیر پس از آن به بنگال حمله کرد و با کشتن پادشاه آنجا بنگال را به تصرّف درآورد. سپس فتوحاتی در جنوب هند کرد. درخشان ترین فتوحات او تسخیر کشمیر بود. در این پیروزی، قلعه کانگره که ششصد سال مقاومت کرده بود، به دست جهانگیر افتاد.

مهرالنّسا، ملکه محبوب جهانگیر که بعداً نورجهان بیگم خوانده شد، در دربار جهانگیر قدرت و نفوذ فراوان داشت. مهرالنّسا دختر میرزا غیاث بیگ اعتمادالدوله و خواهر ابوالحسن آصف خان وزیر جهانگیر، ابتدا زن یکی از سرداران بنگال به نام علی قلی خان معروف به شیرافکن بود. شیرافکن در سال

1016ق، کشته شد و مهرالنّسا در سال 1020ق، به عقد جهانگیر درآمد. این زن به خانواده ایرانی تعلّق داشت و دوره قدرت او از 1030 تا 1037ق، دوره اقتدار ایرانیان بود. در آخرین سال ها که جهانگیر به بیماری تنگی نفس مبتلا شده بود، کارهای مملکت به دست مهرالنّسا حلّ و فصل می شد. البته توطئه ها و قدرت طلبی نورجهان بیگم، بحران هایی برای مملکت پیش آورد. او می خواست از جانشینی شاه جهان جلوگیری کند و شهریار را ولیعهد سازد.

در سال 1031ق، شاه عبّاس از کشمکش داخلی هند استفاده کرده و قندهار را گرفت. نورجهان بیگم از جهانگیر خواست که شاه جهان را برای مقابله با شاه عبّاس به قندهار بفرستد. شاه جهان که از توطئه نورجهان بیگم آگاه بود، سر از رفتن به جنگ باز زد و طغیان کرد. نورجهان بیگم، مهابت خان را برای سرکوبی شاه جهان به دکن فرستاد. شاهزاده، دکن را رها کرد و به بنگال رفت. مدّتی در آنجا مقاومت نشان داد؛ ولی در 1034ق، به ناچار مطیع شد.

در سال 1035ق، نورجهان بیگم به مهابت خان، حسد ورزید، چون او شاه جهان را به اطاعت واداشته بود، خود متّهم شد و برای محاکمه به دربار احضار گردید. مهابت خان با کمک راجپوتان، خود را آماده کارزار کرد. هنگامی که جهانگیر به کشمیر می رفت، در کنار رودخانه ای چادر زده بود. چون بیشتر سپاهیانش از رودخانه عبور کردند، مهابت خان به چادر شاهی حمله کرد و پس از دستگیری جهانگیر، او را به کابل فرستاد. جهانگیر، نزدیک به یک سال تحت مراقبت مهابت خان بود. نورجهان بیگم به هر نیرنگی دست زد تا خود را به جهانگیر رسانید و مهابت خان به دکن گریخت.

جهانگیر بیمار بود و پیش از آن که مهابت خان را گوشمالی دهد، در 1037ق،

درگذشت و در لاهور به خاک سپرده شد. با مرگ جهانگیر، نورجهان بیگم از اریکه قدرت به زیر افتاد و دیگر هرگز فرصت اظهار وجود نیافت.

اوضاع فرهنگی در عهد جهانگیر

دوره جهانگیر، دوره درهم آمیخته شدن هنر و ادب و اندیشه ایرانی و هندی است. جهانگیر، خود نویسنده ای توانا در زبان فارسی است. شاهکار او تزوک جهانگیری است که زبانی ساده و بی تکلّف دارد؛ امّا در آن، قدرت کلام به چشم می خورد. وی شرح حال خود را در این کتاب آورده و در جای جای آن، از منتخبات اشعار طالب آملی که ملک الشعرای دربارش بوده، نقل کرده است. وقتی جنگ را توصیف می کند، گویی ما خود در میدان جنگ حضور داریم و هنگامی که درباره مسئله علمی بحث می کند، تمام زوایای آن را مشخّص می سازد. جشن، مسائل فلسفی، توصیف جانوران، گیاهان و اشیا و مناظر طبیعی، سوگواری، دیدار عزاداران، به بهترین صورت در این کتاب آمده است.

میرزا محمّدهادی، ندیم مخصوص جهانگیر بود که بر تزوک ، تکمله ای نوشت. او همچنین تاریخی به نام اقبال نامه جهانگیری در سه جلد تألیف کرده است. در جلد اوّل، از تیمور تا جهانگیر، در جلد دوم، وقایع اکبری و در جلد سوم به تاریخ سیاسی عهد جهانگیر پرداخته است. جلد اوّل و دوم مفقود شده اند؛ امّا جلد سوم در انتشارات انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسیده است.

در عهد جهانگیر، دو فرهنگ نامه مهم، به نام فرهنگ جهانگیری و عنصر دانش تألیف شد. جهانگیر شیفته مظاهر تمدّن و فرهنگ ایرانی بود. نوروز را دوست داشت و از اعیاد فقط به نوروز دلبسته بود. لباس های صفوی و سبک های خانگی ایران را

اقتباس می کرد و پارچه های زربفت ایرانی را در هند رواج می داد. در این علاقه مندی، نورجهان بیگم، زن جاه طلب و توطئه چین جهانگیر، نقش عمده داشت.

جهانگیر به معماری هند اندکی کمک کرد. او هنرمندان اروپایی را به هند فراخواند و آنان را واداشت که نشاندن قطعات کوچک سنگ را در مرمر به حجّاران او بیاموزند و این کار، یکی از ویژگی های آرایش هندی در طی سلطنت او به شمار می آید.

جهانگیر، مدرسه مهمّی بنا کرد که در آن، کتابخانه ای هم بود و ریاست آن را مکتوب خان به عهده داشت. جهانگیر کتابخانه اش را به هنگام سفر همراه می برد و به علما و مشایخی که علاقه داشت، کتاب هدیه می کرد. در تعمیر مدارس همّت به خرج می داد و اموال بدون وارث را در تعمیر مدارس و مساجد صرف می کرد. در نقّاشی هم مهارتی تمام داشت.

تاریخ نویسی نیز در عهد جهانگیر پیشرفت کرد. او خود از اوّلین سال سلطنت به نوشتن تاریخ عهد خود پرداخت و جهانگیرانه را به فارسی نوشت. به تقلید پدر برای دربار، مورّخ تعیین کرد و این منصب را به معتمدخان که ایرانی بود، سپرد. بیشتر مورّخان دوره جهانگیر، ایرانی بودند، اگرچه مورّخان هندی ای چون: ادراکی تتوی، اسکندر گجراتی و حیدرملک کشمیری هم در بین آنها یافت می شدند.

در این دوره، شیوه تاریخ نویسی نسبت به دوره های پیشین تغییر کرد. در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع، دقت بیشتری به خرج داده شد و از اظهار فضل و آوردن لغات مهجور، پرهیز شد. در تدوین تاریخ، مورّخان، حقیقت طلبی و بی طرفی درپیش گرفته اند. این نکات، تاریخ نویسی این عهد را به تاریخ نویسی

عصر حاضر، نزدیک تر می کند. مورّخان، منابع کار خود را با دقّت کامل به دست آورده و فهرست کامل کتب مورد استفاده خود را در مقدمه کتاب، به صراحت قید کرده اند و حتی درباره ارزش و اعتبار آنها اظهارنظر کرده اند.

شهاب الدین محمّد شاه جهان (1068 - 1037ق / 1658 - 1628م)

شاهزاده خرّم که بعدها شاه جهان خوانده شد، در سال 1000ق، در لاهور به دنیا آمد. در کودکی تربیت او را رقیه بیگم سلطان دختر میرزا هندال به عهده داشت. او طبق رسم تیموریان در چهارمین سال، چهارمین ماه و چهارمین روز تولدش به مکتب سپرده شد. قاسم بیگ تبریزی، حکیم دوایی، گیلانی، شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل و وجیه الدین گجراتی به آموزش او مشغول شدند. شاهزاده در علوم و فنون کمال یافت و در خطّاطی، مهارت حاصل کرد.

چون جهانگیر در 1037ق، درگذشت، دو تن از فرزندانش، یعنی خرّم و شهریار، مدعی سلطنت بودند. دو پسر دیگرش خسرو و پرویز در زمانِ حیات پدر، مُرده بودند. شهریار به تحریک مادرزنش نورجهان بیگم به محض شنیدن خبر فوت پدر، خود را در لاهور پادشاه اعلام کرد. آصف خان، پدرزن شاه جهان به وی پیام فرستاد که هرچه زودتر خود را از دکن به پایتخت برساند و خودِ آصف خان پیش از رسیدن خرم به پایتخت، ملکه نورجهان را تحت نظر گرفت و شهریار را اسیر کرد و چون خرّم به پایتخت رسید، موانع رفع شده بود و خرّم، خود را به نام شهاب الدین محمد، شاه جهان اعلام کرد.

شاه جهان در اوّلین سال با طغیان جهوجارسینگ، (1) راجهْ ولایت گوچک ارچه، روبه رو شد. آن فتنه را خوابانید و در سال 1040ق، خان جهان

1- (1) . Jhojar Singh.

لودی، استاندار مستعمرهٔ دکن را که به دربار پادشاه احمدنگر پناه برده بود، به قتل رسانید. آن گاه به اندیشه فتح دکن افتاد. در سال 1042ق، به فرماندهی بهادرخان زیر نظر قاسم خان استاندار بنگال سپاهی فرستاد و پرتغالیان را از بندر هوگلی بیرون کرد. در سال 1043ق، احمدنگر را فتح کرد و در سال بعد، به دستور وی، ظفرخان احسن، تَبّت را گشود. در 1045ق، جهوجارسینگ را که دوباره طغیان کرده بود، به قتل رسانید. همچنین امیران دکن را به اطاعت و پرداخت باج، وادار کرد. در سال های 1045 تا 1047ق، در نواحی آسام، پیروزی هایی به دست آورد. قندهار که از زمان جهانگیر، مورد نزاع میان ایران و هند بود و شاه عباس، در سال 1031ق، آنجا را فتح کرده بود، بدون جنگ به تصرّف شاه جهان درآمد؛ زیرا علی مردان خان، استاندار قندهار از ترس شاه صفی آن را به شاه جهان تسلیم کرد. در سال 1051ق، راجه جگت سینگ، حاکم کانگره اعلام استقلال کرد؛ ولی در سال 1052ق، دستگیر شد.

سپس شاه جهان درصدد فتح ماوراءالنهر برآمد و در سال 1057ق، بلخ و بدخشان را به تصرّف درآورد. در 1058ق، اورنگ زیب، پادشاه بخارا را شکست داد. شاه جهان، اورنگ زیب و داراشکوه را برای بازپس گرفتن قندهار که بار دیگر به تصرف شاه عبّاس دوم درآمده بود، به آنجا فرستاد؛ ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بعد از آن به دکن و بیجاپور لشکر کشید.

شاه جهان در 1068ق، بیمار شد. اداره امور به دست شاهزاده محمّد داراشکوه بود. در مناطق دوردست شایع شد که شاه جهان مُرده و داراشکوه، او را مسموم کرده است.

شاهزاده شجاع در بنگال پادشاهی اعلام کرد و برای گرفتن انتقام خون پدر، به پایتخت لشکر کشید؛ امّا در نزدیکی بنارس از سپاهیان داراشکوه شکست

خورد و به بنگال بازگشت. شاهزاده مراد نیز در گجرات خود را پادشاه خواند و سکّه به نام خود زد. در سال 1068ق، شاهزاده اورنگ زیب از دکن به سوی پایتخت لشکر کشید. سپاهیان مراد هم به او پیوستند و سپاه داراشکوه را شکست دادند. اورنگ زیب، قدرت را به دست گرفت. شاه جهان در همان سال به سود پسرش، اورنگ زیب از سلطنت کناره گیری کرد و در سال 1077ق، درگذشت.

اوضاع فرهنگی دوره شاه جهان

دوره سی ویک ساله سلطنت شاه جهان از دوره های درخشان امپراتوری تیموری هند است. به اختصار اشاره کردیم که در دوره حکمرانی او جنگ های گوناگونی درگرفت؛ امّا بیشتر آنها خارج از قلمرو پایتخت اتفاق افتاده بودند. ازاین رو آرامش و امنیت در دوره او برقرار بود و در نتیجه، فتوحات و وفور ثروت، پیشرفت های علمی، ادبی و فرهنگی نسبت به ادوار پیش، بیشتر بود.

شاه جهان نه تألیفی دارد و نه مجموعه مکتوباتی تا بتوان به آسانی درباره شایستگی علمی او اظهارنظر کرد. نامه ای از او در شاه جهان نامه نقل شده است که آن را پس از جلوس به دست خط خود نوشته و برای آصف خان یمین الدوله فرستاده است. فرمان های دیگری هم از او دردست است که مقام ادبی بلندی ندارند. علم و سیاست شاه جهان را باید در سخنان اندیشمندانه ای ملاحظه کرد که خطاب به درباریان بر زبان آورده است.

بینش و عقیده او را در جملاتی که در بیاض او آمده است، می توان دریافت: «رو ندادن به مردم بد، نرنجیدن به عدم حصول مقصد، نرنجانیدن مردم خوب مزاج و خواستن به کمال احتیاج، صحبت داشتن به اهل معاد و جستجو کردن قابلان بااستعداد، بار ندادن پیش خود به مردم جهال، دادن به ارباب

استحقاق به قدر توفیق پیش از سؤال، مکرم داشتن اهل فضل، مصروف نمودن مزاج به عدل، میل نکردن به اقوال غیر عقاید، بی خبر نبودن از احوال متوکّلان بی مکاید، غنیمت دانستن وجود یگانگان که از خلق بیگانه باشند، پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا و عقبی بودند».

در زمان جهانگیر و اکبر، عنایاتی که در حق شاعران مبذول می شد، غلغله ای در ایران و هند به راه انداخته بود. شاعران ایران به جانب هند روانه می شدند و به قول شبلی نعمانی، ایران و هندوستان، دو صحن یک مکان شده بود. شاه جهان در قدردانی از شاعران، بیش از اکبر و جهانگیر بود. تعداد شاعران برجسته دربار او بیشتر بودند. مهندس لطف الله، از مقربان شاهزاده محمّد داراشکوه، اسامی شاعران شاه جهانی را در یک مثنوی گردآوری کرده و در هر بیتی، یکی دو تن از شاعران آن عهد را ذکر کرده است.

در این دوره، ترسّل و منشآت، وسیله تفاخر و مایه سرافرازی شد. چهارچمن از چندربهان برهمن نمونه ای از آن گونه نثر است. نوشتن شرح حال بزرگان دین و اولیا نیز مورد توجّه فراوان قرار گرفت. شاید شاهزاده محمّد داراشکوه در تألیف سکینه الأولیا ، سفینه الاولیا ، حسنات العارفین و مجمع البحرین پیشاهنگ دیگران بوده است.

شاه جهان، نادره کارِ بازسازی است. اگر مخیله بابر در نقش آفرینی تزوک بابری ، تخیل همایون در شاعری و نجوم و عنایات علمی اکبر در فضای دربار هنرپرور او و تلوّن جهانگیر در تزوک جهانگیری بود، شش دانگ حواسّ شاه جهان به جای همه آنها، در اندیشه ساختن ابنیه بود. مدرسه هایی که اکبر و جهانگیر ساخته بودند، شاه جهان نه تنها آنها را سرپا نگه داشت، بلکه در توسعه و جلای آنها کوشید. در جوار مسجد جامع دهلی، مدرسه ای به نام «دارالبقا»

ساخت و مدارس دیگر را تعمیر کرد. برای طلّاب مدارس، هزینه تحصیلی مقرّر داشت. با شور و علاقه ای که برای ساختن بناهای زیبا داشت، نام بزرگی چون اکبر از خود به یادگار گذاشت.

او دو مسجد از زیباترین مساجد هند را ساخت؛ یکی از آنها مسجد جمعه در دهلی و دیگری موتی مسجد یا مسجد مروارید در آگره است. در دهلی و آگره، چندین قلعه بنا کرد. در آگره برای همسرش «ممتاز محل» مقبره ای ساخت که «تاج محل» نامیده می شود. در ساختن تاج محل، یک ایرانی به نام استاد عیسی شیرازی، یک استاد ایتالیایی به نام ورنئو و یک فرانسوی به نام اوستن دوبرو کار کردند. برخی نیز از دو معمار ایرانی مقیم پنجاب به نام های نادرالعصر استاد احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری یاد کرده اند. سبک این بنا کاملاً هندی و تماماً اسلامی است و بیست ودوهزار کارگر مدت بیست ودو سال در آن کار کرده اند. تاج محل جزء عالی ترین بناها نیست؛ بلکه زیباترین آنهاست. آن را حلول روح ایرانی در قالب هندی دانسته اند.

محمّد اورنگ زیب عالمگیر (1118 - 1068ق)

(1)

اورنگ زیب در سال 1068ق، بر تخت نشست. ابتدا به تعقیب محمّد داراشکوه پرداخت که به مخالفت با وی برخاسته بود. داراشکوه به سند گریخت. اورنگ زیب چون شنید که برادر دیگرش شاهزاده شجاع، به پایتخت لشکر کشیده است،

1- (1) . در تهیه این بخش از منابع زیر استفاده شده است: بزم تیموریه، جلد3، ص32 - 2 و ص88 - 84 ؛ ایران و جهان، ص497 به بعد؛ تاریخ نویسی فارسی، ص408 - 386؛ فارسی ادب به عهد اورنگ زیب، ص24 - 17 و ص365 - 362؛ مصباح التاریخ هند، ص211 - 196؛ ادبیات اسلامی هند، ص59 به بعد. (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، توفیق سبحانی، ص519 - 512).

خود به مقابله با او رفت و لشکری را برای تعقیب داراشکوه فرستاد. خود راه را بر شجاع گرفت و چنان تحت فشارش گذاشت که شجاع به بنگاله گریخت. اورنگ زیب، میرجمله را مأمور تعقیب شاهزاده شجاع کرد. شجاع به پادشاه اراکان که با بنگال هم مرز بود، پناه برد و در آنجا به سال 1071ق، به جرم توطئه به قتل رسید.

داراشکوه در سال 1069ق، با برادر مصاف کرد و شکست خورد و در سال 1069ق، به فتوای علمای دینی به اتّهام کفر سرش را بریدند. پس از مدتی، سلیمان شکوه پسر داراشکوه نیز تسلیم شد. اورنگ زیب در سال 1069ق، بار دیگر با شکوه تمام تاجگذاری کرد و خود را به نام ابوالمظفر محیی الدین محمّد اورنگ زیب عالمگیر، پادشاه هند خواند.

قبایل مستقر در آسام، ناحیه ای در منتهی الیه شرق هند، نقاط مرزی بنگال را مورد تاخت و تاز خود قرار می دادند. در اواخر عهد شاه جهان، به علّت اختلاف شاهزادگان بر سر جانشینی، این قبایل، گستاخ تر شده بودند. عالمگیر در سال 1071ق، یکی از فرماندهان مجرّب خود به نام میرجمله را که فردی ایرانی بود، به سرکوب آن قبایل فرستاد. میرجمله آنان را سرکوب کرد و در سال 1073ق، با غنایم بازگشت. همچنین شورش شیواجی را در دکن فرونشاند و در سال 1075ق، او را به اطاعت از پادشاه مجبور کرد.

عالمگیر، افغانان را نیز که دست به غارتگری می زدند، در سال 1084ق، به اطاعت خود درآورد. آن گاه عصیان راجه های هند را فرو خوابانید و قانون جزیه برای هندویان و مردم غیر مسلمان تعیین کرد. شورش ستنامی ها که فرقه ای از هندویان متعصب در نارنول (نزدیک دهلی) بودند، به دست رعداندازخان سرکوب

شد. بیجاپور را در سال 1096ق، گشود و یک سال بعد، گلکنده پایتخت حیدر آباد را فتح کرد.

انگلیسیان که از سال 1021ق، با اجازه جهانگیر در بندر سورت «کمپانی هند شرقی» را تشکیل داده بودند، در سال 1097ق، بندر هوگلی را در بنگال مورد حمله قرار دادند و کشتی های غیر نظامی تیموریان را آتش زدند. پس از جنگ های متمادی، عالمگیر در سال 1101ق، انگلیسیان را وادار کرد که قدرت دولت تیموری را بپذیرند و غرامت جنگی پرداخت کنند. اورنگ زیب در سال 1118ق، در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب

اورنگ زیب عالمگیر، پنجاه سال (1118 - 1068ق) سلطنت کرد که این سلطنت او به دو بخش تقسیم می شود: او بیست و پنج سال را در هند شمالی که پایتخت آن دهلی بود، گذرانید و بیست و پنج سال دیگر را در هند جنوبی سپری کرد. در عهد اورنگ زیب در دکن، سه سلسله عادل شاهیان، قطب شاهیان و حکّام مرهته حکمرانی داشتند. اورنگ زیب، عادل شاهیان و قطب شاهیان را از بین برد و حکّام مرهته را تضعیف کرد. اواخر قرن یازدهم و دوازدهم هجری (هفدهم میلادی)، عهد اورنگ زیب خوانده می شود. در این دوران، حکومت تیموریان هند از تبّت تا راس کماری و از کابل تا برمه وسعت یافت و خطبه به نام یک پادشاه خوانده می شد و فرمان یک پادشاه نافذ بود.

اورنگ زیب با حکومت های اسلامی، روابط سیاسی برقرار کرد. سفرای کشورهای اسلامی در هند حضور داشتند. شاه عباس دوم، سه سال بعد از جلوس اورنگ زیب، سفیر خود بوداق بیگ را به هند فرستاد. سفیر هند که به ایران

رفت، در بازگشت، نامه تهدیدآمیز شاه ایران را به همراه داشت.

سیاحان اروپایی در سفرنامه هایشان، احوال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن عهد را منعکس کرده اند. در اوایل سلطنت اورنگ زیب، تغییر خاصّی در زندگانی مردم رخ نداده بود؛ امّا چون او به امور مذهبی گرایید، موسیقی و تاریخ نویسی را ممنوع کرد و سرپرستی شاعران و هنرمندان را به کنار گذاشت و به علما توجّه کرد. فتاوی عالمگیری از نمونه های دینی آن عهد است. اورنگ زیب با شعر مخالفتی نداشت؛ بلکه با قصیده گویی که حاوی مدیحه بود، مخالف بود. بعضی از امیران او مانند نعمت خان عالی شاعر بودند. در زمان او تصویرگری ترقی کرد. هنگامی که اورنگ زیب از دهلی به دکن رفت، گروهی از هنرمندان نیز به همراه او رفتند.

معماری نیز در عهد او رونق بی مانندی داشت. مقبره ای برای زن خود بی بی رابعه دورانی (دلرس بانو) در اورنگ آباد دکن ساخت که سایه کم رنگی از تاج محل دارد. این بنا به نظارت معمار عطاءالله ساخته شد. هرچند با تاج محل قابل قیاس نیست، ولی نمی توان انکار کرد که این آخرین بنای بزرگ معماری ایرانی در هند است. این بنا را «تاج دکن» می نامند. بناهای بعدی، تقلیدی خشک و صرف و چیزی مانند شبیه سازی است، مانند مقبره صفدر جنگ در دهلی که تنها از نظر جزئیات تزئینی زیباست و یا تقلید از ساختمان های آگره است، مانند بنای «تاج» در حسن آباد لکهنو. اورنگ زیب، مردی متعصّب بود و در هنر چیزی جز بطالت و بت پرستی نمی دید. بنای «مسجد جامع قلعه سرخ» از بهترین آثار معماری دوره اورنگ زیب است. فدایی خان کوکه، برادر رضاعی اورنگ زیب، در لاهور مسجدشاهی بنا کرد که در ردیف مساجد عظیم است. هر چهار مناره مسجد در

زلزله سال 1840م، ویران شد. مسجدشاه بنارس با توجّه به مناره های بلندی که دارد، از ساختمان های ممتاز است. زیب النسا دختر اورنگ زیب در دهلی، مسجد زینت المساجد را ساخته است. عهد اورنگ زیب از نظر آثار تاریخی، زیاد قابل توجّه نیست. بعد از وی همه آثار رو به ویرانی گذاشت.

اورنگ زیب به مطالعه کتب فقهی و مذهبی علاقه داشت. نهایه و احیاء علوم الدین را مطالعه می کرد. نامه هایش دلیل بر توجّه او به شعر است؛ چون همیشه نامه های خود را با اشعار مناسب می آراست. چهار زبان ترکی، فارسی، عربی و هندی را می دانست. خود، منشی زبردستی بود. نامه هایش نشانی از ذوق ادبی او دارد؛ در آنها از آیات، احادیث، سخنان بزرگان و اشعار سعدی، حافظ، نظامی و نظیری نیشابوری استفاده می کرد.

اهل نظر برآنند که او به مسائل تفریحی مایل نبود. مبالغه و مدایح اغراق آمیز را دوست نداشت. به شعر و ادب چندان عنایتی نشان نمی داد و به چیزهای ظریف بی اعتنا بود. قرآن را حفظ داشت و برای پرهیز از لقمه شبهه با کتابت قرآن یا دوختن کلاه امرار معاش می کرد. در حین مرگ، بیش از سیصد و پنج روپیه در اختیار نداشت. هر چه پدرانش در امور مذهبی با هندو برهمن و مسلم و صوفی و درویش و قلندر می نشستند و برمی خاستند، امّا او هندیان را خوار می شمرد، معابد آنان را ویران می کرد تا از مصالح آنها مسجد بنا کند و از هندوان جزیه می گرفت.

در حسن خط ورزیدگی داشت. در خط، شاگرد سید علی خان الحسینی و عبدالباقی حداد بود. او خط را برای حصول سعادت دین و کسب معاش آموخته بود. به هنگام فرصت، کلام الله می نوشت. او ملّا محمّد سعید اشرف را که شاعر

و خوشنویس بود، به تعلیم زیب النسا دختر خود گماشته بود.

معلمان وی در او بسیار مؤثّر بودند. او نزد مولانا عبدالطیف سلطانپوری درس خوانده بود و می گفت که او بیش از دیگران به گردن من حق دارد. معلّمان دیگر او عبارت بودند از: مولانا هاشم گیلانی؛ علامی سعدالله؛ ملّاموهن بهاری (م1068ق) که نام اصلیش محیی الدین و از قصبه بیهار شریف بود و در نه سالگی قرآن را از حفظ داشت؛ مولانا سید محمّد قنوجی (م 1130 ق . در دهلی) که در ریاضی و ادب مهارت داشت و اورنگ زیب احیاء علوم را پیش او خوانده بود؛ ملّاشیخ احمد، معروف به ملّا جیون (1) (به معنی حیات) که کتابی به نام تفسیر احمدی داشت؛ شیخ عبدالقوی (م1081ق) که نام اصلیش ملّا شفیعای یزدی بود و ابتدا در هندوستان به تجارت مشغول بود و بعد به سپاه پیوست و به نام «دانشمندخان» معروف شد.

در طریقت از مجدّد الف ثانی متأثر بود. به حلقه خواجه معصوم سرهندی پسر مجدّد در آمده بود و به مشایخی که وابسته به شریعت بودند، علاقه مند بود.

مهم ترین کار دوره عالمگیر، تدوین فتاوی عالمگیری است. این کتاب به منظور احیاء و ترویج احکام سنّت تدوین شد. گروهی از علما برای تألیف آن گرد آمدند. این کتاب در مدّت هشت سال با صرف دویست هزار روپیه فراهم آمد. می گویند که در فقه اسلامی، کتابی بدین تفصیل نوشته نشده است. شش جلد آن در مصر به طبع رسیده است.

شیخ نظام برهانپوری، رئیس گروه تألیف بود. برهانپوری به خطاب «مقرَّب خان» مخاطب شد. پسرانش شیخ داوود، شیخ ملک منّور و شیخ

1- (1) . Jivan.

عبدالله مناصب چهارهزاری و خطاب های شایسته یافتند. گروه تدوین فتاوی، پنجاه نفر بودند که چند تن از آنان عبارت اند از: ملّا محمّد جمیل، قاضی محمّد حسین، ملّاحامد جونپوری و شیخ رفیع الدین. فتاوی عالمگیری را مولانا چلبی عبدالله رومی به فارسی ترجمه کرد. چون ترجمه پسندیده ای نبود، نسخه های آن از میان رفته است.

عالمگیر، تاریخ نویسی را شاید به آن دلیل که عیوبش پس پرده بماند، ممنوع کرده بود؛ امّا در این دوره، هم مسلمانان و هم هندوان کتب تاریخ نوشتند. کتاب منثور مهم در این عهد تحفه الهند از میرزاخان بن فخرالدین محمّد است که برای مطالعه شاهزاده اعظم شاه پسر اورنگ زیب تألیف شده است. در این کتاب، درباره فنون بلاغت و عروض و قافیه هندی مطالبی آمده است. رقعات عالمگیری که در مکاتیب و انشاء فارسی است و به نام های آداب عالمگیری ، رقایم کرام ، کلمات طیبات ، دستورالعمل و جز آن خوانده شده، حاوی اطلاعات سودمند تاریخی است.

آثار منثور در عهد اورنگ زیب از نظر معیار و مقدار، حایز اهمیت است. در این دوره، تقریباً در همه موضوع ها کتبی تألیف شده است، مخصوصاً از نظر منشآت، این دوره ممتاز است. چنان که گفتیم، اورنگ زیب خود در این زمینه پیش قدم بود. بیدل، میر عبدالجلیل بلگرامی و نعمت خان عالی از نثرنویسان این عهد بودند. بعد از منشآت، اخلاق و تصوّف در این عهد مورد توجّه بود. بیشتر اهل هنر به تصوّف وابسته بودند. در سال 1668 م، اورنگ زیب، تدوین تاریخ دولتی یعنی عالمگیرانه را تعطیل کرد. از این نظر تاریخ نویسی تقریباً متوقّف شد.

بنای شعر فارسی در هند بر چهار ستون استوار است. امیر خسرو، بیدل،

غالب و اقبال. یکی از این ستون های چهارگانه یعنی بیدل، معاصر اورنگ زیب است. نیمه دوم قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری)، دوره افول سلاطین صفوی در ایران است. چراغ شعر و شاعری که در دربار شاه عبّاس دوم کورسو می زد، بر اثر صله های فاخرِ شاه جهان فروزان بود. بعد از جلوس شاه سلطان حسین، زمینه تلاش هایِ فرهنگی و اجتماعی به زوال گراییده بود و شاعران و دانشمندان به هند روی می آوردند. صائب، بزرگ ترین شاعر ایران در عهد اورنگ زیب، در سال 1081ق (1671م) درگذشت. جذبه هند او را هم به هند کشانیده بود.

اورنگ زیب برای ترویج آموزش دینی، در شهرها و قصبه های مختلف، مدرسه ها و مکتب ها ساخت. شیخ محمّد اکرام در همین دوره، مدرسه ای بنا کرد و برای آن بیست و چهار هزار روپیه خرج کرد. همچنین برای هزینه های آن مدرسه، قصباتی را وقف کرد. طلّاب نیازمند، روزانه دو روپیه دریافت می کردند. کتاب هایی که برای تدریس تعیین شده بود، مطالب غیردینی نداشت.

پرسش ها

1. موضوع کتاب تزوک جهانگیری چیست؟ شرح دهید.

2. شاه جهان بیشتر حواس خود را مصروف چه بود؟ نمونه هایی از آن را ذکر کنید.

3. در عهد اورنگ زیب، چه سلسله هایی در دکن، حکمرانی می کردند؟

4. درباره کتاب فتاوی عالم گیری توضیح دهید.

5. دو بنای بزرگ ساخته شده در دوره اورنگ زیب را نام ببرید.

ص:144

10- تیموریان هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) از دست رفتن رونق تیموریان هند پس از مرگ اورنگ زیب؛ 2) قوّت گرفتن حکمرانان محلی چون: مراتهاها، جات ها، سیک ها و افغان ها؛ 3) حمله نادرشاه افشار به هند و اشغال دهلی؛ 4) وارد آمدن ضربه های جبران ناپذیر بر پیکر سلسله گورکانی هند؛ 5) تثبیت موقعیت انگلیسیان در داخل شبه قاره هند و سواحل آن.

هند پس از مرگ اورنگ زیب

اورنگ زیب پیش از مرگ (1118ق / 1707م)، متصرّفات خود را میان پسرانش تقسیم کرد. منطقه شمال و مشرق را به «معظّم»، همه مناطق جنوب و مغرب آگره را به «اعظم» و منطقه بیجاپور و گلکنده را به «کام بخش» واگذار کرده بود. به هنگام مرگ وی معظّم در کابل، اعظم در آگره و کام بخش در دکن بودند. سلطنت مغولان پس از اورنگ زیب 157 سال دیگر ادامه داشت. در این مدت هفده، سلطان بر تخت نشسته اند.

پسران اورنگ زیب بدون توجّه به وصیت و تقسیمات پدر، برای به دست آوردن تخت سلطنت کوشیدند. سپاه معظّم و اعظم، نزدیک آگره با هم روبه رو

شدند. در نبردی که درگرفت، اعظم و دو پسر جوان او کشته شدند. معظّم جنگ را برد. به دکن حمله کرد و در نزدیک حیدرآباد، کام بخش را به قتل رسانید و با لقب «بهادرشاه» در سال 1119ق (1707م) به تخت نشست. او ذوالفقارخان، وزیر پدر خود را به وزارت تعیین کرد و به صلاحدید وی ملایمت و نرمی به خرج داد. نوه سیواجی را که در زندان بود آزاد کرد و حکومت مرْهَت را به وی داد. بدین سبب، میان اقوام مرهت، اختلافی پدید آمد. با راجپوت ها صلح کرد و با اطمینان به سوی پنجاب رفت. در پنجاب سیک ها به سرکردگی بنده بهادر اغتشاش کرده بودند و سرهند را مرکز خود قرار داده، از آنجا به اطراف حمله ور می شدند و به قتل و غارت می پرداختند. بهادرشاه، بنده بهادر را منهزم کرد و او را به کوه های سرمور فراری داد. بهادر شاه در سال 1124ق (1712م)، در لاهور درگذشت.

اوضاع اجتماعی هند پس از مرگ اورنگ زیب تغییر کرد و رونق تیموریان از میان رفت. در نتیجه تلاش اورنگ زیب بود که بهادرشاه در کودکی مقر آن را حفظ کرده بود و در تجوید، مهارتی به دست آورده بود. به علم حدیث علاقه خاص داشت، چنان که او را «سردار محدّثان» می نامیدند. او کتاب های فقه و تفسیر و اصول را مطالعه می کرد. زبان عربی، فارسی و ترکی را خوب می دانست و در فنّ خوشنویسی استاد بود. از شاعران نامی عهد او عبدالقادر بیدل و نعمت خان عالی را باید نام برد.

بهادرشاه چهار پسر داشت. پسر بزرگ او، جهاندارشاه، دیگر برادرانش را کشت و در سال 1124ق (1712م) به تخت نشست. او نیز ذوالفقارخان را به وزرات خود برگزید. جهاندارشاه فقط ده ماه سلطنت کرد و پیوسته در عیش و

نوش بود و وزیر به امیران زور می گفت. عزّت دربار شاهی و رونق زبان فارسی در عهد او از میان رفت. امیران ستمدیده در اطراف فرّخ سیرپسر «عظیم الشأن» که در بنگال بود، گرد آمدند.

سیدحسین علی حاکم بیهار و سید عبدالله حاکم اله آباد که با هم برادر بودند، از فرّخ سیر حمایت کردند و با جهاندارشاه به مقابله برخاستند و به سوی آگره لشکر کشیدند. سپاهیان شاهی در آگره شکست خوردند.

فرّخ سیر به سلطنت رسید. سید حسین علی و سید عبدالله به وزارت رسیدند. جهاندارشاه و ذوالفقارخان را به قتل رساندند. فرّخ سیر، هفت سال سلطنت کرد. در دربار او هوشمندان و مردان مدّبر جمع بودند. اگر سیاستِ نظام الملک آصف جاه، حراستِ سید حسین علی خان، فرزانگی قطب الملک عبدالله، مردانگی میرجمله با هم یک جا گرد می آمد، بعید نبود که دبدبه اکبری و شوکت شاه جهانی دوباره ظاهر شود؛ امّا فتنه انگیزی، تباهی بار آورد. فرّخ سیر به عشرت سرگرم بود، سلطنت به دست سید حسین علی و سید عبدالله اداره می شد.

فرّخ سیر برای جدا کردن دو برادر از هم، حسین علی را به حکومت دکن فرستاد و به داوودخان فرمان داد که او را به قتل برساند. حسین علی، داوودخان را شکست داد و با مرهت ها قرارداد صلح بست و به سوی دارالسّلطنه بازگشت و فرّخ سیر را دستگیر کرد و او را در سال 1131ق (1719م) به قتل رسانید. سلطنت به دست دو برادر سید حسین علی و سید عبدالله افتاد. آنان قدرت فراوانی به دست آوردند. ازاین رو این دو برادر در تاریخ «پادشاه گر» خوانده شده اند. آنان بنده بهادر، رهبر سیک ها را که در زمان فرّخ سیر دستگیر شده و به زندان افتاده بود، به همراه هشت تن از سیک ها به قتل رساندند.

در دربار فرّخ سیر، علم و فضل چندان رایج نبود؛ امّا مردانی در آن عهد بودند که خلأ را پر می کردند. فرّخ سیر، خود حافظ قرآن بود. در مرآت آفتاب بعضی از اشعار او که در زندان سروده شده، درج است.

عبدالجلیل واسطی بلگرامی، عالم ممتاز و شاعر بزرگ عهد فرّخ سیر بود. در عربی، تفسیر، حدیث، لغت، تاریخ و موسیقی مهارت داشت. او به سال 1071ق، در بلگرام به دنیا آمد و پس از تحصیل به دکن رفت و در بیجاپور به فوج بهادرشاه پیوست و به وقایع نگاری مشغول شد. او درباره ازدواج فرّخ سیر با دختر راجه اجیت سینگه، مثنوی ای ساخته است. سرانجام در سال 1138ق، درگذشت.

نظام الملک آصف جاه نیز شاعر بلندمقام این عهد بود. در علوم معقول و منقول، دست داشت. دیوانی ضخیم دارد که در 1038 صفحه در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

بعد از فرّخ سیر، دو پسر او شمس الدین رفیع الدرجات و شاه جهان دوم، رفیع الدوله را به تخت نشاندند و بعد از چند ماه در سال 1131ق (1719م) وی را به قتل رساندند. در همان سال، پادشاهی به نام نیکوسیر بر تخت نشست.

آن دو برادر (یعنی سید حسین علی و سیدعبدالله) در سال 1132ق (1720م)، «روشن اختر» نوه بهادرشاه را به نام محمّدشاه بر تخت نشاندند و او را شاهنشاه خواندند. محمّدشاه، حسین علی را برای راندن قلیچ خان معروف به نظام الملک به دکن فرستاد؛ امّا او در راه کشته شد. محمّدشاه، عبدالله را دستگیر کرد و به دکن بازگشت. آن گاه حیدرآباد را مرکز خود قرار داد و به حکومت پرداخت. با این عمل نظام الملک، والی اوده و بنگال نیز خودمختاری اعلام کردند. در پنجاب،

سیک ها و در دکن، مرهت ها عَلَم استقلال بلند کردند و برای محمّدشاه از سلطنت تنها نامی باقی ماند و قدرت او منحصر به دهلی و آگره شد.

در زمان او نادرشاه افشار در ایران فرمانروایی داشت و قندهار در تصرّف او بود. نادر در سال (1729م) از راه کابل به لاهور رفت و به کرنال نزدیک پانی پت رسید و در آنجا با محمّدشاه روبه رو شد و او را شکست داد. نادر به همراه وی به دهلی آمد. پس از چند روز استراحت در دهلی، شایع شد که محمّدشاه کشته شده است. مردم دهلی به سپاهیان ایران حمله کردند. نادرشاه، فرمان قتل عام صادر کرد. در نتیجه، سی هزار نفر کشته شدند.

سرانجام به تقاضای نظام الملک، نادر فرمان کشتار عمومی را لغو کرد. دو ماه در دهلی ماند و با غنایم عظیم چون تخت طاووس و کوه نور و جواهرات سلطنتی به ایران بازگشت. نادر طی عهدنامه ای، محمّدشاه را پادشاه هند تعیین کرد و محمّدشاه همه مناطق غربی رود سند را به نادر تفویض کرد. با این حمله و قتل و غارت، عظمت دهلی و شکوه سلطنت تیموریان تقریباً به پایان رسید.

اوضاع فرهنگی در عهد محمّدشاه

در دربار محمّدشاه به جای زبان فارسی، زبان هندی رواج یافت. او خود به زبان هندی علاقه داشت و دو کتاب به نام های باره ماسه و بگتت کاهانی نوشت. «ریخته» که اوّلین مرحله شعر اردو بود، از دکن به شاه جهان آباد آمد و در مجالس به جای اشعار طالب آملی، قدسی، عرفی، فیضی، صائب و کلیم، اشعار مظهر، سودا، میر، میردرد، ذوق و مؤمن خوانده می شد. شاعران خواسته های خود را به زبان هندی بیان می کردند. باده همان باده بود؛ ولی ساغر عوض شده بود.

دوره محمّدشاه از آن جهت امتیاز داشت که ارباب فضل و کمال در آن عهد

جمع شده بودند. دوره محمّدشاه به زیج و نجوم شهرت دارد. در این عهد، راجه جی سینگه کتابی به نام زیج محمّد شاهی تألیف کرد که شامل سه مقاله بود. مقاله اوّل در معرفت سنین، دوم در معرفت طالع و سوم در معرفت حرکات سیارات و ثوابت. راجه کتب مستند عربی در هیأت را نیز به هندی ترجمه کرده است.

دیگر پادشاهان تیموری پس از محمّدشاه

بعد از محمّدشاه، پسرش احمدشاه در سال 1161ق (1748م) به سلطنت رسید؛ امّا پس از مدتی به دست وزیرش غازی الدین نابینا شد. پسرش عزیزالدین در سال 1167ق (1754م) به نام «عالمگیر ثانی» زمام امور سلطنت را به دست گرفت و تا سال 1173ق (1759م) رسماً سلطنت کرد. در عهد او مرهت ها هند شمالی را به تصرّف درآوردند و پنجاب را که احمدشاه ابدالی، والی افغانستان آنجا را ایالتی از قلمرو خود می دانست، مورد تاراج قرار دادند. احمدشاه برای سرکوبی آنان به هند حمله کرد.

پس از فوت نادر در 1160ق (1747م) قلمرو وسیع او میان سرداران مختلف تقسیم شد. سردار افغان، یعنی احمدشاه ابدالی، افغانستان را در دست گرفت و کمابیش هفت بار به هندوستان حمله کرد. در سه حمله اول، کامیابی هایی به دست نیاورد؛ امّا در حمله چهارم، میرمنو (میر معین الدین) را که حاکم پنجاب بود، مغلوب کرد و آن ناحیه را به تصرّف درآورد. در عهد عالمگیر دوم، غازی الدین پسر نظام الملک، قائم مقام احمدشاه ابدالی را شکست داد و پنجاب را دوباره به سلطه مغولان درآورد.

به دنبال این شکست، احمدشاه پنجمین حمله خود به هند را آغاز کرد و تا دهلی پیش آمد. غازی الدین را شکست داد و پنجاب را به جانشین خود سپرد و بازگشت. راگهونات سردار به حمایت غازی الدین آمد و بار دیگر پنجاب را از دست جانشین احمدشاه ابدالی بیرون آورد. احمدشاه برای ششمین بار برای جبران شکست خود، به پنجاب حمله کرد. هزاران مرهت کشته شدند. در سال 1175ق (1761م) احمدشاه هفتمین بار به هند یورش آورد و مرهت ها را در میدان پانی پت شکست داد.

پس از عالمگیر ثانی، شاهزاده عالی گهر به نام جلال الدین شاه عالم در 1174ق (1760م) بر تخت نشست. در عهد وی جنگ سوم پانی پت درگرفت. در آن جنگ، مرهت ها شکست خوردند و دهلی به چنگ احمدشاه ابدالی افتاد. احمد شاه در هندوستان نماند و سلطنت هند را به شاه عالم واگذاشت. شجاع الدوله نوّاب اوده را به عنوان وزیر شاه عالم تعیین کرد. شجاع الدوله و جانشینانش در تاریخ هند به نام «نوّاب وزیر» خوانده شده اند.

شاه عالم و نوّاب وزیر در سال 1177ق (1764م) در «بکسر» از انگلیسیان شکست خوردند. نوّاب وزیر به اوده رفت و شاه عالم به انگلیسیان پناه برد. «کلایو» (1) با شاه عالم خوش رفتاری می کرد. شاه عالم، اداره امور بیهار، بنگال و اریسه (اریسا) را به شرکت انگلیسی داد. در حدود سال 1202ق (1788م) غلام شاه عالم او را کور کرد. وقتی انگلیسیان در 1814م، دهلی را فتح کردند، شاه عالم در وضعی بسیار ناگوار به سر می برد. پس از وی فردی به نام بیداربخت، مدّتی کوتاه بر تخت نشست. پس از وی محمّداکبرشاه دوم، پسر شاه عالم از سال 1806م تا سال 1837م، سلطنت کرد.

1- (1) . Robert Clive.

سپس پسر وی به نام بهادرشاه ثانی (بهادرشاه ظفر) که آخرین پادشاه مغول هند بود، بر تخت نشست. در زمان او در سال 1275ق (1857م) در هند شورشی به پا شد که به نام «غَدَر» معروف است. بهادرشاه ظفر در سال 1858م، دستگیر شد و در رانگون تحت نظر قرار گرفت و سرانجام در همان جا به سال 1862م، درگذشت. پس از مرگ وی، سلطنت مغولان هند به تاریخ پیوست؛ زیرا دو پسر او که در شورش هند در مقبره همایون، خود را پنهان کرده بودند، به دست انگلیسیان به قتل رسیدند.

جانشینان اورنگ زیب، مردانی نالایق و بی خرد بودند. در ایام سلطنت آنان قبایل روزبه روز قدرتمندتر می شدند. حملات نادرشاه افشار و احمدشاه، دلیل ضعف این فرمانروایان بود. اروپاییان در سال 1009ق (1601م) در زمان جلال الدین اکبر با اهداف تجاری در هند سکونت اختیار کرده بودند. پرتغالیان، اوّلین کسانی بودند که در هند ساکن شدند و هلندیان بعد از آنان آمدند. انگلستان در سال 1012ق (1603م) تعدادی مرکز تجاری در سواحل هند برپا کرد و فرانسویان در سال 1052ق (1642م) از آنان پیروی کردند. کشورهای آلمان، دانمارک و اسپانیا نیز کوشیدند که طرح هایی مشابه به اجرا درآورند.

بعدها رقابت اروپاییان در ایجاد مراکز تجاری به رقابت میان انگلستان و فرانسه منحصر شد. دولت انگلیس، بهتر دید که ابتدا این رقابت را از طریق سیاسی فیصله دهد. از این جهت، کمپانی هند شرقی که برای دستیابی به این هدف تأسیس شده بود، در سال 1044ق (1634م) تأیید هندیان را به دست آورد و به موجب آن تأیید توانست به طور کلّی بر ساحل دریا در «اریسه» مستولی شود و سپس به تدریج بر دیگر نقاط تسلّط پیدا کند.

رقابت میان انگلستان و فرانسه بالا گرفت و هر دو طرف دست به سلاح بردند. سرانجام در سال 1167ق (1753م) فرانسویان چند بار از انگلستان شکست خوردند. در این هنگام، خبر قتل عزیزالدین عالمگیر دوم، امپراتور هند شایع شد. پسرش جلال الدین شاه عالم که در بیهار بود، وقتی دید که در پایتخت آشوب به پا شده، تصمیم گرفت که حکومت خود را در نواحی شرقی استوار کند؛ امّا به زودی دریافت که محاسبه اش غلط بوده است.

در ایام عالمگیر، در سال 1170ق (1757م) هندیان در پلاسی، (1) در نبردی عظیم شکست خوردند. سال بعد امپراتور هند، یک کارمند مغول به نام کلایو را به حکومت بنگال و اریسه گماشت. پس از آن انگلیسیان توانستند به قدرت اسلحه، فرانسویان را از هند خارج کنند و خود به تنهایی، زمام امور را به دست گیرند. شاه عالم در این ایام به سلطنت رسید و موقعیت خطرناک را در نیافت. به بنگال حمله کرد و آنجا را به تصّرف درآورد. با آن که انگلیسیان دوبار او را از بنگال بیرون کردند، امّا او مجدداً در 1178ق (1764م) به آنجا حمله کرد و بین رود گنگ و قرامانزا سخت شکست خورد و به انگلیسیان پناه برد.

امپراتوری مغول در حقیقت از این تاریخِ نابود شده بود و کمپانی هند شرقی به آنچه می خواست دست یافته بود. به موجب فرمان امپراتور در سال 1179ق (1765م) مقرّر شد که امور مالی ایالات بنگال، بیهار و اریسه به کمپانی هند شرقی واگذار شود و امپراتور فقط به امور اله آباد و نواحی کوره، سروسامان دهد و در عوض، هر ساله مبلغی برای مصارف خود دریافت دارد. انگلستان بدین نحو بر سه ایالت مسلّط شده بود و شاه عالم امپراتور اسمی هند به عامل انگلستان بدل

1- (1) . Plassey.

شده بود. حقیقت آن است که نقش امپراتوری مغول هند در تاریخ از هنگام امضای قرارداد اله آباد به پایان رسیده بود و تاریخ هند در فترت زمانی پس از این اضمحلال، عبارت از جنگ هایی میان ماجراجویان مختلف بود.

شاه عالم در 1221ق (1806م) درگذشت. پسرش محمّد اکبر دوم، جانشین وی شد. او نیز مانند پدر، دست نشانده انگلیس بود. پس از وی پسرش ابوالمظفر سراج الدین محمّد بهادرشاه در 1253ق (1837م) به حکومت رسید و مانند پدرش بازیچه دست انگلیسیان شد. آغاز انقراض مغول که از سال 1170ق، پس از جنگ پلاسمی بود، پس از یک قرن در سال 1273ق (1857م) به انقلابی در هند منجر گردید که به نام «انقلاب سواران» (یا غَدَر) موسوم شد. دولت انگلیس، بهادرشاه ظفر را متّهم کرد که در انقلاب دست داشته است. پس او را دستگیر کرد و به رانگون فرستاد.

بهادرشاه در سال 1279ق (1862م) درحالی که بیش از هشتاد سال داشت، در هندوچین درگذشت. بهادرشاه نیز مانند اجدادش مردی دانشمند، شاعر و خطّاط بود. از آثار معتبر او یک دیوان شعر و یک شرح گلستان برجای مانده است.

انگلیسیان یک سال برای سرکوب انقلاب کوشیدند و با سرکوب آن بر تمام هندوستان تسلط یافتند و هند را به قلمرو انگلیس ملحق کردند. در سال 1294ق (1877م) ملکه ویکتوریا، رسماً امپراتور هند خوانده شد.

علل زوال سلطنت مغول

1. بعد از اورنگ زیب، قلمرو مغولان گسترده تر شده و به عروج خود رسیده بود و همین عروج، سبب زوال آن شد؛ زیرا به علّت پهناوری قلمرو، اداره آن از یک مرکز و به دست یک پادشاه دشوار شده بود. مخصوصاً که جانشینان اورنگ

زیب، شایستگی شجاعت پیشینیان خود را نداشتند.

2. حکومت مغولان، استبدادی بود. در این نوع از حکومت، اگر سلطان، قادر و قابل باشد، سلطنت استوار می ماند. اگر ناتوان باشد، هماهنگی ها از میان می رود. بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب همه قادر و توانمند بودند، نه فقط زمام سلطنت را دردست داشتند، بلکه در ارتقای آن می کوشیدند؛ ولی جانشینان اورنگ زیب از آن صفات، عاری بودند.

3. جانشینان نالایق اورنگ زیب، امور سلطنت را به دست امیران سپرده بودند و خود به عیش ونوش می پرداختند. امیران هم شاه را بازیچه دست خود کرده بودند. حکّام ولایات مختلف، خودمختاری اعلام کردند و از دستورهای مرکز سرپیچیدند.

4. در پنجاب، سیک ها، در دکن، مرهت ها، در بنگال و جاهای دیگر فرانسویان و انگلیسیان، نواحی گوناگون را به دست آوردند و حکومت مرکزی را ناتوان کردند.

5. حملات خارجیان، مخصوصاً نادرشاه افشار و احمدشاه ابدالی، رعب و دبدبه سلطنت مغولان را در انظار مردم از میان برد.

6. آب و هوای هند، پادشاهان مغول و سپاهیان را به عیش ونوش و آرامش سوق داد. از شاه تا رعیت، از خصلت های جنگجویی و مبارزه عاری شدند. ترکانی که به همراه بابر به هند آمده بودند، همه مردانی جنگاور و سخت کوش بودند؛ امّا فرزندان آنان، خصوصیات نیاکان را نداشتند. امیران متأخّر از جنگ هراس داشتند. هرچند سپاهیان از عهد شاه جهان ناتوان شده بودند ولی در عهد جانشینان اورنگ زیب، ناتوان تر شدند. به همین سبب اقوام گوناگون علیه

مغولان قیام کردند و استان های مستقل تشکیل دادند. علت دیگر این ناتوانی این بود که بعد از اورنگ زیب، امیران جان نثار در نزاع های خانوادگی کشته شدند، افرادی که زنده مانده بودند، افرادی ناشایست بودند و شاه دردست آنان ملعبه ای بیش نبود.

7. به علت آزاداندیشی و بلندنظری اکبر و جانشین وی، دانش و آگاهی در میان هندوان پدید آمد و سیاستمداران و حاکمان بزرگ در بین آنان پرورده شدند. اورنگ زیب برآن بود که از قدرت هندوان بکاهد، ازاین رو هندوان از وی آزرده شدند و از یاری وی دست برداشتند و آرام آرام، سلطه خود را بر سراسر هند گستردند.

8. برخی برآنند که اورنگ زیب با شکست دادن حکومت های مسلمان در دکن، مرتکب خطا شد. برخی دیگر نیز معتقدند که آن حکومت ها درصدد بودند که حکومت مغولان را براندازند. اورنگ زیب می بایست پس از سرکوب حکومت های دکن، به نواحی شمالی هند می رفت و یاغیان آنجا را بر سر جای خود می نشاند. او این کار را نکرد و در نتیجه، پس از وی آن یاغیان سر برآوردند و به تدریج، خاندان مغول را از بین بردند.

9. عادت اورنگ زیب آن بود که در جنگ ها برای لشکر دو سپهسالار تعیین می کرد و این کار باعث تضعیف نیرو می شد.

10. اوضاع مالی هند در عهد اورنگ زیب بد نبود؛ امّا به دلیل عدم وصول به موقع مالیات ها خزانه تهی شد و اوضاع مالی به تدریج بد شد. در مملکت ناامنی پدید آمد و وضع تجارت هم روی به خرابی نهاد.

به هرحال هر چه بود، این سلطنت شکوهمند نیز به تاریخ پیوست.

ص:156

میان سال های 1221 تا 1275ق (1806م) با آن که هند شاهد انحطاط همه جانبه خود بود، امّا ادبیات فارسی در این عهد، نه تنها از لحاظ کیفیت قابل ملاحظه است، بلکه از نظر کمیت نیز بیش از آن است که در دوره به اصطلاح شکوفایی پدید آمده بود. طی این دوران، بالا گرفته بود. هرج ومرج سیاسی و اجتماعی که نتیجه به قدرت رسیدن انگلیسیان در هند بود، بالا گرفته بود. زبان و ادبیان فارسی، اعتبار خود را حفظ کرده بود و حامیان و دوستداران زیادی در سراسر هند داشت.

به دلیل ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی، استانداران ایالات مختلف که دست نشانده حکومت مرکزی بودند، خود را از یوغ اطاعت مرکز رها کردند و حکومت های مستقل تشکیل دادند و همه آنان در دربارهای خود به حمایت از زبان فارسی و ادبیات آن برخاستند. اگر قبلاً یک دربار بود که از شاعران و نویسندگان حمایت می کرد، در قرن نوزدهم میلادی دربارهای متعدّد پدید آمدند که حامی شاعران و اندیشمندان بودند. برخی از این دربارها عبارت بودند از: رامپور، اوده، حیدرآباد، بوپال، ملتان، لاهور، عظیم آباد، کرناتک و... .

بر اثرگسترش مراکز سرپرستی در مدّت این پنجاه سال، تقریباً یک صد شاعر در نواحی مختلف هند به فارسی شعر سروده اند که دیوان ها و آثار منظومِ قریب پنجاه تن از آنان در کتابخانه های مختلف محفوظ است و اسامیِ قریب پنجاه تن از آنان در مآخذ گوناگون ثبت شده است که اثری از آنان به دست نیامده یا شناخته نشده و یا به مرور از میان رفته اند.

پرسش ها

1. واسطی بلگرامی را معرفی کنید.

2. دوره محمّدشاه تیموری، از چه حیث حائز اهمیت است؟

3. آخرین پادشاه مغولی هند که بود و در چه زمانی درگذشت؟

4. آغاز ورود اروپاییان به هند توسط چه کشورهایی صورت گرفت؟

5. داستان فعالیت های «کمپانی هند شرقی» از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

6. چهار عامل از عوامل زوال سلطنت مغول در هند را بنویسید.

ص:158

11- ورود استعمار به هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با چگونگی افول قدرت مغولان در هند و نفوذ رو به گسترش استعمارگران اروپایی؛ 2) نزاع تجاری در هند و شکست دریانوردان و تجّار ایرانی؛ 3) تبدیل تجارتخانه های اروپایی به پایگاه های نظامی؛ 4) سوءاستفاده استعمارگران از مشاجرات حُکام محلّی؛ 5) تشکیل «کمپانی هند شرقی» و قیام سیپوی؛ 6) دگرگونی اوضاع هند و تشکیل کنگره ملی هند؛ 7) تأسیس تشکّل مسلم لیگ.

ظهور و پیشرفت استعمارگران

بدون تردید در تاریخ استعمار، مشهورترین مستعمره، هند بوده است. هند، بزرگ ترین و پُرجمعیت ترین مستعمره انگلستان بود. ثروت فراوان هند و سود سرشار حاصل از آن باعث شده بود وزارتخانه ای مخصوص آن، در دولت انگلستان تأسیس شود. همچنین محور اصلی فعالیت های سیاسی انگلستان در مشرق زمین، حفظ هند و توسعه بهره برداری اقتصادی از آن بود. چنان که به همین منظور سرزمین های اطراف هند تصرف شد، در ایران و عثمانی مداخله شد و جنگ

تریاک با چین به راه افتاد. به رغم موفقیتی که انگلستان در سیطره بر هند داشت، هیچ گاه هندی ها از مبارزه در برابر استعمار دست برنداشتند. مبارزات نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملّت هند از هر گروه و مذهب و قومیتی دارای شرح و بسط بسیار است. در مقابل، انگلیسی ها نیز شیوه بسیار پیچیده ای را برای مقابله با استقلال طلبی هندی ها به کار گرفتند. در مجموع قیام برای استقلال و مقابله با آن، هند را عرصه ظهور جلوه های نوینی از تلاقی شرق و غرب ساخت.

افول گورکانیان

همان گونه که پیش از این خواندیم، دولت گورکانیان هند که در سال 1526م، به وسیله بابر بنیانگذاری شد، در زمان حکومت نوه او جلال الدین محمّد اکبر (1605 - 1556م) به اوج اقتدار خود رسید. در زمان او اقتصاد هند شکوفا شد و کشور با نظم و انضباط اداره گردید. سپس در زمان سلطنت اورنگ زیب (1707 - 1658م)، وسعت قلمرو این دولت به حداکثر رسید، امّا همین زمان نیز سرآغاز افول این خاندان دانسته شده است. جانشینان اورنگ زیب از اداره قلمرو پهناور او عاجز بودند و به دلیل غرقه شدن در لذّات و تجمّلات، لیاقت و کفایت اجداد خویش را نداشتند. در همان حال، سیاست داخلی و مذهبی اورنگ زیب، نارضایتی و شورش سیک ها، هندوها، مارته ها و حتّی حکّام مسلمان نواحی دوردست هند را موجب شده بود. در نتیجه، در سرآغاز قرن هجدهم میلادی، هند به سرعت به سوی تجزیه ارضی و تفرقه سیاسی گام برداشت. شورش های پی درپی و ناامنی در راه ها و ایالات علاوه بر آن که از اقتدار دولت مرکزی کاست، مشکلات اقتصادی را نیز به همراه داشت.

هر اندازه که از قدرت دولت مغولان کبیر که مرکز آن در شمال (دهلی) قرار

داشت، کاسته می شد در سمت جنوب که سواحل گسترده هند واقع شده است، بر دامنه نفوذ استعمارگران اروپایی افزوده می شد. آنان در ابتدا به قصد تجارت قدم به هند گذاشتند. اوّلین بار پرتغالی ها در سال 1498م، به ساحل هند رسیده بودند. سپس هلندی ها، فرانسوی ها و انگلیسی ها نیز فرا رسیدند. آنان با فرمانروایان نواحی ساحلی هند به تجارت مشغول شدند. از اوّلین آثار اقدامات تجاری آنها، بیرون راندن دریانوردان و تجّار ایرانی، عرب و هندی از عرصه دریاها و به دست گرفتن تجارت خارجی هند بود. همچنین آنان عواید تجارت خارجی هند را از چنگ حکومت هند خارج و موجبات ضعف اقتصادی آن را فراهم ساختند.

قدرت اقتصادی مؤثّری که از راه تجارت در دست اروپاییان قرار گرفته بود، به آنان امکان داد که تجارتخانه های خود را به پایگاه های نظامی مبدّل کنند، مزدور مسلّح استخدام نمایند، در مشاجرات حکّام محلی شرکت کنند، با رشوه دهی و یا باج ستانی بر نفوذ خویش بیفزایند و در مجموع، حداقل در آن قسمت از هند که خارج از حاکمیت دولت گورکانیان بود، فعّال مایشاء شوند.

پیروزی انگلستان بر رقیب اروپایی

انگلیسی ها یک قرن پس از پرتغالی ها به هند آمدند؛ امّا خیلی زود عرصه را بر آنها تنگ کردند. به همین جهت، پرتغالی ها، خلیج فارس و هند را ترک و صرفاً «پایگاه گوا» را تا چند قرن بعد حفظ کردند. هلندی ها نیز بیشتر به اندونزی و نواحی شرقی آسیا پرداختند؛ امّا فرانسوی ها با افزودن بر فعالیت های خویش، به رقیبی سرسخت برای انگلیسی ها مبدّل شدند. «کمپانی هند شرقی» انگلیس که در سال 1600م، تأسیس شده بود، توانست در سال 1612م، اجازه تأسیس تجارتخانه

در هند را از جهانگیر، پادشاه آن کشور دریافت کند؛ امّا فرانسوی ها در مدتی کوتاه توانستند از انگلیسی ها پیشی گیرند. آنان مراکز تجاری متعدّدی به وجود آوردند و چندین شهر را در اختیار گرفتند. پیشرفت فرانسوی ها تا حدود زیادی مرهون اقدامات شخصی به نام دوپلکس (1) بود. طولی نکشید که ضعف مدیریت انگلیسی ها با تلاش شخصی به نام کلایو (2) جبران شد. دراین احوال، دوپلکس به فرانسه احضار شد و میدان برای کلایو باز گردید.

رقابت های استعماری فرانسه و انگلستان در اواسط قرن هجدهم میلادی به اوج خود رسیده بود که دراین احوال، جنگ های هشت ساله (1763 - 1756م) در اروپا آغاز شد. این جنگ ها به دریاها و مستعمرات نیز کشیده شد و انگلستان و فرانسه رودرروی هم قرار گرفتند. فرانسویان در ابتدا با مدیریت دوپلکس موفّق شدند انگلیسی ها را عقب برانند؛ امّا با احضار او، کلایو و نیروهایش برتری یافتند. آنان با کمک سربازان مزدور هندی، با یکدیگر دست وپنجه نرم می کردند. در نواحی مختلف هند قلعه ساخته، از حمایت حکمرانان محلی متّحدِ خویش سود می بردند.

سرانجام انگلیسی ها به پیروزی رسیدند و تنها قدرت استعماری هندوستان شدند. آنان با حضور انحصاری خویش در هندوستان، تجارت دریایی هند را کاملاً دردست گرفتند و توانستند با فراغت و بدون حضور رقیبان، سیطره خود بر هند را گسترش دهند.

فرمانروایان کل و فتوحات آنها

پس از پیروزی بر فرانسویان، تشکیلات «کمپانی هند شرقی» گسترش یافت و بر فعالیت های سیاسی، اقتصادی، اداری و نظامی آن افزوده شد. به همین جهت در

1- (1) . Dupleix.
2- (2) . Glive.

نیمه دوم قرن هجدهم میلادی، مقام هایی موسوم به فرماندار کلِّ بنگال و هند، از طرف «کمپانی هند شرقی» در هندوستان منصوب شدند. تا این زمان، قسمت هایی از هند که شامل بنگال و نواحی ساحلی بود، به تصرّف آنان درآمده بود.

از اوّلین اقدامات فرمانداران کل، برقراری امنیت در قلمرو تصرّف شده خویش بود. این امر به اداره مؤثّر آن نواحی و نیز توسعه تجاری آنها کمک بسیاری کرد. سپس آنان به جنگ با حکّام مسلّح و مستقلی رفتند که در برابر توسعه نفوذ انگلیسی ها ایستادگی می کردند. از جمله آن که پس از سال ها جنگ، مقاومت دلیرانه تیپوسلطان، پادشاه شیعه مذهب جنوب هند را درهم شکستند. همچنین مارات ها در شرق و هندوها و سیک ها را در شمال غربی هند مقهور ساختند.

به علاوه آنان طی دو جنگ پلاسی (1) (1757م) و بوکسار (2) (1764م) توانستند نیروهای دولت مرکزی هند (دولت گورکانی) را نیز شکست دهند. دولت مرکزی هند، پس از آن که روزگار درازی را به غفلت و اهمال گذراند، در زمانی به مقابله با استعمار شتافت که دیگر قدرتی نداشت و در نتیجه، مغلوب و مطیع انگلیسی ها شد و تا آغاز قرن نوزدهم میلادی به صورتِ دولتی وابسته و مستمری بگیر درآمد.

فرمانداران کلِّ انگلیسی با فتح پنجاب و سند، سیطره خویش بر هند را کامل کردند. همچنین برمه و سیلان و نپال را نیز تصرّف کردند. آنان قسمت هایی را مستقیماً اداره می کردند و قسمت هایی را نیز به وسیله راجه های مطیع خویش زیر سلطه داشتند.

1- (1) . Plassey.
2- (2) . Buxar.

قیام سیپوی

سیپوی در لغت به معنای سپاهی است و منظور آن دسته از هندی ها اعم از مسلمان و هندوست که به خدمت نظامی «کمپانی هند شرقی» درمی آمدند. سیپوها در ازای انجام دادن خدمات نظامی، مزد و جیره می گرفتند و مهم ترین عامل اقتدار انگلیسی ها در هند به شمار می رفتند. آنان در برقراری و گسترش سیطره استعماری انگلستان بر هند، نقش مهمی داشتند؛ اگرچه با توجّه به وضع بد اقتصادی، انگیزه آنان از این شغل، کسب درآمد بود.

با گسترش حاکمیت استعمار، بر تعداد سیپوها نیز افزوده شد و کم کم آنان نسبت به واقعیات استعمار آگاه تر شدند. در نتیجه، شورش های کوچکی در بین آنان به وجود آمد. بزرگ ترین شورش سیپوها در سال 1857م، صورت گرفت. انگیزه قیام، آگاهی از مقاصد استعمار و نیز مقابله با تحقیری بود که از جانب انگلیس بر مردم هند روا داشته می شد. قیام از «میروت» (1) در شمال هند آغاز شد و به سرعت گسترش یافت. طولی نکشید که حکام و مالکانی که املاکشان از سوی انگلیسی ها تصرف شده بود نیز به قیام کنندگان پیوستند. آنان انگلیسی ها را می کشتند و به عقب می راندند. تا چهار ماه پیروزی با قیام کنندگان بود؛ امّا پس از آن، اوضاع به سود انگلیسی ها تغییر کرد؛ زیرا سیک ها و بعضی از اقلیت ها که از قدرت یافتن مجدّد دولت مغولانِ کبیر ناراضی بودند، به استعمارگران پیوستند. در نتیجه، دهلی به دست نیروهای انگلیسی و طرفدارانش افتاد.

در مجموع، قیام دو سال طول کشید و از ماه پنجم به بعد، قیام کنندگان سخت ایستادگی کردند؛ امّا توان مالی و تسلیحاتی انگلیسی ها و نیز نیروهای کمکی ای

1- (1) . Miroot.

که دریافت می کردند، موجب تفوّق آنان شد. ضعف رهبری و تفرقه میان قیام کنندگان نیز به این شکست دامن زد.

با سرکوب قیام، تصفیه ای خونین صورت گرفت و به سلطنت گوکانیان برای همیشه پایان داده شد. سرانجام دولت انگلستان، «کمپانی هند شرقی» را منحل ساخت و به جای فرمانداران کل، از این پس نایب السلطنه ها بر هند حکومت کردند. نایب السلطنه ها از طرف پادشاه انگلستان منصوب می شدند و زیر نظر وزیر هند فعالیت می کردند. شکست قیام سیپوی، سلطه انگلستان بر هند را تمام عیار ساخت.

دگرگونی اوضاع هند

سلطه استعمار کم کم به دگرگونی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند منجر شد که با شکست قیام سیپوی، شتاب بیشتری به خود گرفت. صرف نظر از منافعی که از رهگذر دگرگونی جامعه هند نصیب استعمار می شد، جلوگیری از وقایعی چون قیام سیپوی نیز مد نظر انگلیسی ها بود.

بارزترین دگرگونی جامعه هند در عصر استعمار، حذف حاکمیت مسلمانان بود. از چندین قرن پیش، مسلمانان حکومت هند را در دست داشتند که اکنون انگلیسی ها جای آنان را می گرفتند. همچنین استعمار، هندوها را به صورتِ گروه غالب درآورد. پس از آن، زبان فارسی از ادارات و محاکم حذف شد و نباید از یاد برد که در عصر گوکانیان، زبان فارسی در هند رواج بسیار داشت و زبان رسمی اداری و حقوقی و ادبی بود؛ امّا با حذف آن، زبان انگلیسی در هند رواج پیدا کرد.

تجارت خارجی هند نیز - چنان که گفته شد - در دست انگلیسی ها بود. آنان در ابتدا کالاهای هندی را صادر می کردند؛ امّا بعداً به وارد کردن کالاهای

مخصوصی از انگلستان اقدام کردند. پس از انقلاب صنعتی در انگلستان و ضرورت دستیابی به مواد اولیه و بازار فروش، هند، اقتصاد ملّی و سنّتی خود را از دست داد. صنایع هند از بین رفت و جای آن به کالاهای انگلیسی داده شد. در نتیجه، خروج ثروت از کشور سرعت گرفت، بر تعداد بیکاران افزوده شد و فقر و فاقه عمومی گسترش یافت. این وضع به خصوص در سال های خشکسالی و قحطی، جان هزاران نفر از مردم هند را گرفت. ایجاد اختلافات فرقه ای و جدال های قومی نیز مزید بر این بیچارگی شد.

انگلستان اگرچه قوانین مدنی هند را تغییر داد، امّا در موقعیت مالکان، تحوّلی پدید نیاورد. در عوض، گروه تحصیل کرده هندی را به منظور وارد ساختن به ادارات با زبان و فرهنگ انگلیسی آشنا ساخت. توسعه نظام اداری و حقوق مدنی و نیز مؤسّسات جدید فرهنگی، این امکان را فراهم ساخت که تعدادی از هندی ها که در اصل از مالکان بودند، در مدارس و دانشگاه های انگلیسی درس بخوانند. چون هندوها زودتر با انگلیسی ها کنار آمدند، ازاین رو مؤسّسات اداری و فرهنگی، بیشتر به دست آنان افتاد و مسلمانان تا مدّت ها از حضور دراین گونه مراکز خودداری کردند.

تشکیل کنگره ملّی هند

از میان دانش آموختگان هندی، کم کم گروهی با آرمان های ناسیونالیستی پیدا شدند که گام های اوّلیه برای استقلال را برداشتند. آنان در سال 1885م، با استفاده از فرصتی که انگلستان برای جلب مشارکت هندی ها به شکل اجازه تأسیس مجامع و انجمن ها داده بود، «کنگره ملّی هند» را بنیان نهادند. این کنگره دارای اندیشه ای ملّی گرا بود و عناصر مسلمان و هندو هر دو در آن شرکت داشتند. روش کنگره،

مبارزه در چارچوب قانون و درخواست اصلاحات محدود بود. رهبران کنگره با قبول همکاری با انگلستان در بهبود اداره امور بر دامنه فعالیت های خود افزودند و تا آغاز قرن بیستم میلادی به صورت نیروی سیاسی مهمّی در هند درآمدند.

در اوایل قرن بیستم میلادی، مبارزه با تقسیم بنگال و جنبش سوداشی، (1) نشان داد که هند، گام های بلندی به سوی استقلال طلبی برداشته است. در سال 1904م، انگلستان تصمیم گرفت تقسیمات کشوری جدیدی را در بنگال به اجرا گذارد؛ امّا اعتراض هماهنگ مسلمانان و هندوها مانع از این کار شد. آنان با تحریم کالاهای انگلیسی (سوداشی) توانستند تقسیم بنگال را لغو کنند. در ادامه این مبارزات و در اوایل قرن بیستم میلادی، رهبر استقلال هند «مهاتما گاندی» (2) وارد صحنه مبارزه شد.

تأسیس مسلم لیگ

مسلمانان بیش از هر گروهی در جامعه هند در برابر استعمار انگلستان ایستادگی نشان می دادند. به همین جهت نیز مورد بغض و بی مهری بودند. مسلمانان، علاوه بر خطر سیاسی و اقتصادی استعمار برای هند، به خطرات فرهنگی آن نیز توجّه بسیار داشتند، درحالی که هندوها در این زمینه احساس خطری نمی کردند. به همین جهت، ادارات و مؤسّسات آموزشی خیلی زود به دست هندوها افتاد. مدارس مسلمانان اگرچه همچنان به فعالیت های علمی و آموزشی خود مشغول بودند، با این حال، تعلیمات آنان جهت مقابله با استعمار بود. از جمله مدرسه دیوبند به دلیل داشتن مدرّسان بزرگ و استعمارستیز، مشهور بود.

1- (1) . Swadeshi.
2- (2) . Mahthama Gandi.

پس از مدت ها در سال 1875م، شخصی به نام سید احمدخان، (1) اقدام به تأسیس دانشگاه علیگر کرد. او به همکاری با انگلستان و بهره گیری از تمدّن و فرهنگ غرب معتقد بود. اقدام او با مخالفت های بسیاری روبه رو شد؛ امّا این دانشگاه به فعالیت خود ادامه داد.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، مسلمانان دریافتند که بایستی نقش فعالّ تری در حیات سیاسی هند ایفا کنند. غفلت آنان بسیاری از فرصت ها را از دستشان دور می ساخت. ازاین رو در سال 1906م، اقدام به تأسیس «مسلم لیگ» کردند. مسلم لیگ تلاش برای استقلال هند و دفاع از حقوق مسلمانان را به صورت هم زمان پی گیری می کرد. همچنین همراهی و همگامی خود را با کنگره که مسلمانان نیز در آن عضویت داشتند، اعلام کرد. مسلمانان در مخالفت با تقسیم بنگال و نهضت سوداشی نیز نقش مهمی بازی کرده بودند. آنان همچنین با ایجاد تشکّل جدید در پیشبرد استقلال هند، سهمی اساسی داشتند.

سرانجام پس از سال ها مبارزه و پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار در سال 1947م، با فداکاری رهبرانی چون: گاندی، محمّدعلی جناح، اقبال لاهوری و نهرو، استعمار انگلستان از شبه قاره هند بیرون رانده شد و دو کشور مستقل هند و پاکستان پا به عرصه وجود نهادند. تقسیم شبه قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، در آخرین سال های نهضت استقلال طلبی به اجرا درآمد و هندوها صاحب کشور هند و مسلمانان، صاحب کشور پاکستان شدند. چون مبنای تقسیم، اکثریت سکنه هر محل بود، کشمیر نیز می بایست جزء قلمرو مسلمانان قرار می گرفت، امّا دولت هند، قسمت اعظم آنجا را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

1- (1) . بعدها، سر سید احمدخان نامیده شد.

پرسش ها

1. چرا پس از اورنگ زیب، جانشینان او از اداره قلمرو خویش ناتوان بودند؟

2. ماجرای پیروزی انگلیسی ها بر رقیب فرانسوی خود در هند، چگونه بود؟

3. درباره قیام سیپوی مختصراً توضیح دهید.

4. انقلاب صنعتی در انگلستان، چه تأثیری بر تجارت خارجی هند نهاد؟

5. کنگره ملی هند، دارای چه اندیشه هایی بود؟

6. حزب «مسلم لیگ» با چه انگیزه هایی تأسیس شد؟

ص:169

ص:170

12- تأثیر زبان فارسی در هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با چگونگی ورود زبان فارسی به هند؛ 2) تأثیر اسلام در صنعت و هنرِ هندی؛ 3) صنعت و هنرِ اسلامی در هند؛ 4) فراز و فرودِ زبان فارسی از آغاز تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی؛ 5) شکل گیری زبان اردو از آغاز تاکنون.

ورود کاروان زبان و ادب فارسی به هند

زبان فارسی همراه لشکر غزنوی و غوری و بعدها هم رکاب سپاهیان بابری به نواحی مختلف سرزمین هند راه یافت و از اوایل قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) تا اواخر قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) دوره تحوّل و تکامل تدریجی را طی کرد.

این زبان شیرین اگرچه در آغاز، چون واردی بیگانه بوده، امّا زمان کوتاهی نگذشت که در هندوستان، توطّن اختیار کرد و در طول مدّت هشت قرن پیوسته با وجود کاروان های علما و صوفیه و شعرا و سرانجام قوافل مهاجران که به طمع مال و منال و به هوای کسبِ نوال از مغرب به مشرق می آمدند، آن نهال جوان دائماً پرورش یافت و در آن بوستان ریشه دوانید تا سرانجام درختی برومند گشت. در

زمینه لغت نیز نوعی لهجه خاص هندی به وجود آمد که آن را «فارسی هندی» گفتند. در عالم شعر نیز مکتبی فکری و اندیشه ای تأسیس شد که آن را «سبک هندی» نام نهادند. ارباب تذکره و سیر در قرن پنجم، در میان شعرای مدّاحِ مسعود غزنوی، شاعری با تخلّص «نکتی» موسوم به ابوعبدالله روزبه لاهوری را نام می بردند که در لاهور متولّد شده است و قبل از مسعود سعدسلمان و ابوالفرج رونی در آن دیار می زیسته و شعرش در طراز بهترین آثار شعرای عصر غزنوی بوده است.

در اواسط قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی)، رشد و کمال زبان فارسی در هندوستان شمالی و غربی به قدری بود و ستاره او تا آن درجه اوج گرفت که شاعری استاد و سخنگویی توانا چون امیرخسرو در آن دیار به ظهور رسید. (1)

در زمان او یعنی از زمانی که سلطان غیاث الدین بلبن (664ق) تا علاءالدین خلجی (694ق) و دیگر سلاطین آن دودمان بر تخت سلطنت دهلی نشسته بودند، آن شهرِ بزرگ، مرکز علم و ادب و منزلگاه گروهی انبوه از مشایخ و متصوّفه و فقها بود. صاحب تاریخ بدایونی فهرستی طولانی از علما، فضلا، قضات، قرّاء، وعّاظ و شعرا را ذکر می کند که همه یا از ایران به هند مهاجرت کرده و یا خود در هندوستان در کانون های تمدّن فارسی، تولّد یافته بودند و حتی بر طبق اشعار و گفته خودشان شیخ عطّار نیشابوری و شیخ سعدی شیرازی تا سر حد هندوستان مسافرت کرده اند. (2)

1- (1) . امیر خسرو در سال 652ق در پتیالی (بخش شمالی) به دنیا آمد. مداح سلاطین دهلی و تربیت یافته خواجه نظام الدین اولیا پیشوای متصوّفه هندوستان است. وی در سال 725ق، در دهلی وفات یافت.
2- (2) . شیخ عطّار در مثنوی «لسان الغیب» می گوید: کوفه و ری تا خراسان دیده ام سیحُن و جیحونش را ببریده ام ملک هندوستان و ترکستان زمین رفته چون اهل خطا از سوی چین عاقبت کردم به نیشابور جا اوفتاد از من به عالم این صدا

از قرن هشتم هجری همچنان از دهلی تا بنگاله، سلاطینِ مسلمان، فرهنگ و ادب فارسی را شعار دربار خود قرار دادند. داستان دعَوت سلطان غیاث الدین از خواجه حافظ شیرازی برای سفر به هند در بسیاری از منابع ادبی تکرار شده است. گویند خواجه شیراز برای او غزلی معروف فرستاد و او را مدح فرمود و گفت:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود این بحث با ثلاثه غسّاله می رود

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به بنگاله می رود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین خامش مشو که کار تو از ناله می رود

این حکایت نشان می دهد که در آن عصر، چگونه سیه چشمان کشمیری به شعر حافظ سخن می گفتند و لولیان هندی به ترانه های او می رقصیدند.

همچنین در قرن نهم هجری، خواجه محمود گاوان ملک التجّار، (1) وزیر دانشمند سلاطین بهمنی در جنوب هندوستان، از حامیان با اقتدار زبان و ادب فارسی بود. مکاتبات او با جامی، حکایت از ارتباط فرهنگی شهر هرات با شهر بیدر، پایتخت سلاطین بهمنی دارد و نفوذ استادان خراسان را در دکن نشان می دهد.

شاگردان جامی که در مدرسه هرات، شعر و ادب و فلسفه آموخته بودند، غالباً در اواخر قرن نهم و اوایل قرنِ دهم هجری، دربار اسکندر لودی (م915ق) و بابرپادشاه را زینت می دادند.

شیخ جمالی کنبوه دهلوی (2) که تحصیلات خود را در شهر هرات، در حلقه

1- (1) . خواجه محمود گاوان گیلانی ملقّب به «مَلک التجّار» و «خواجه جهان»، وزیر سلاطین بهمنی دکن در زمان محمّدشاه بهمنی در سال 886ق، به قتل رسید و بعد از او دولت سلاطین بهمنی رو به زوال نهاد.
2- (2) . شیخ جمالی کنبوه، یکی از بزرگ ترین شعرای دوره اسکندر لودی و بابر گورگانی است و اشعار و غزلیات با معانی عالی دارد. ترجمه حال او

در تاریخ بدایونی مسطور است و وفاتش 942ق و قبرش در دهلی قدیم موجود و معروف است.

درس مولانای جام به کمال رسانده بود، در زمان سلطنت لودی ها در شهر دهلی، سرحلقه اهل فضل و اصحاب دانش گردید و به «خسروثانی» لقب یافت.

چون سلطان ظهیرالدین بابر (م932ق / 1526م) از کابل به دهلی تاخت و هندوستان شمالی را تسخیر کرد، بسیاری از شُعرا و فضلای ایرانی در رکاب او به هندوستان آمدند.

مسافرت و مهاجرت همایون به ایران و اقامت چهارده ساله او (1555 - 1542م) در جوار شاه طهماسب صفوی، تأثیری بی پایان در نشر زبان و فرهنگ فارسی در کشور هندوستان داشت. اقامت او در این مدت طولانی دیگربار بذر تمدّن فارسی را در دوره مغولی هند کاشت که پس از آن، روزبه روز رشدونمو یافت و نهالی بارور گشت. بیرم خان که از رجال عصر همایونی است و فرزندش عبدالرحیم خان، ملقّب به «خان خانان» (1) که او نیز از بزرگان دربار اکبری بود، به تربیت شعرای فارسی پرداختند و ایشان را به نظم اشعار گوناگون از انواع قصیده، غزل، مثنوی و رباعی در آن سرزمین مشغول داشتند.

چون ستاره دولت اکبر، به قدرت و مکنت و جاه و جلال به اوج کمال رسید، دست عطابخش او باعث شد که سیل شعرا و سخنوران از بلاد ایران، احرام طوف آگره را بسته در آن دیار رحل اقامت افکنند. او به شعر فارسی رغبت و میل فراوان داشته و از خودِ وی اشعار و ابیاتی روایت کرده اند. از جمله، این رباعی مستزاد از اوست که حاکی از تأثّرات نهانی و میل و شوق وی به وطن قدیم او (آسیای مرکزی) است:

1- (1) . عبدالرحیم خان، ملقّب به خان خانان، از رجال معظم دربار اکبر است. وی کتاب تزک بابری را از ترکی جغتایی به فارسی ترجمه کرده است. در 1036ق وفات یافته و مقبره او نزدیک درگاه خواجه نظام الدین اولیا هم اکنون در دهلی معروف است. وی به زبان هندی و فارسی شعرهای نیکویی گفته است.

عمرم همه در فراق و هجران بگذشت این عمر گران مایه چه ارزان بگذشت

عمری که بشد صرف سمرقند و هری افسوس که در اگره ویران بگذشت

اکبر، نخستین پادشاهی است که به رسم و تقلید سلاطین ایران، منصب خاصی به نام «مَلِک الشعرا» در دربار خود برقرار ساخت. پیش از همه، غزالی مشهدی (1) به این مقام و مرتبت نائل گشت و سپس این منصب را به شاعری هندی نژاد یعنی ابوالفیض تاگوری، متخلّص به فیضی (2) عطا کرد.

برادر فیضی ابوالفضل، وزیر اکبر، در کتاب معروف آئین اکبری، (3) فهرستی طولانی از شعرای دربار آن پادشاه به اسم و رسم آورده است. این فهرست، مشتمل بر شصت نام است که همه آنها از مهاجرینِ ایران بوده اند. در آن میان، قاسمِ کاهی، (4) نظیری نیشابوری (5) و عرفی شیرازی (6) از همه معروف تَرند.

1- (1) . غزالی مشهدی، در اوائل حال به دکن آمد. پس از آن به حضور اکبر رسید و خطاب ملک الشعرایی یافت. وی در 980ق در سر گیج احمدآباد وفات یافت.
2- (2) . ابوالفیض، فیضی یا فیاضی، متولّد 954 و متوفی 1004ق، صاحب دیوان و آثار و تألیفات در عربی و فارسی است.
3- (3) . آیین اکبری، تألیف ابوالفضل علامی است که در نظم و نثر و سیاست و حسن تدبیر معروف و وزیر بزرگ اکبرین همایون است. این کتاب - که راجع به هندوستان و متضمن شرح احوال و دربار و تشکیلات و ملک داری آن پادشاه است - چاپ های متعدّد دارد و به انگلیسی ترجمه شده است. در آن کتاب، فصلی به عنوان «قافیه سنجان» مخصوص شعرای عصر اکبری است.
4- (4) . میرزا قاسم کاهی، اصلش از سمرقند و از شاگردان و تربیت شدگان مولانا جامی است. از خراسان به هند آمد و به ملازمت اکبرپادشاه رسید. در سال 988ق، پس از عمری طولانی، وفات یافت.
5- (5) . میرزا محمّدحسین نظیری نیشابوری، به روزگار اکبر از خراسان به هند آمد و در نزد خان خانان مقامی یافت. او را مدح ها گفته و صله ها

گرفته است. وفاتش در 1023ق، رخ داد.
6- (6) . جمال الدین محمّد عرفی شیرازی، در جوانی از شیراز به فتح پورسیکری آمده و به وسیله حکیم ابوالفتح گیلانی در حضور اکبر، مقامی ارجمند یافت و عبد الرحیم خان (خان خانان) او را ترویج و تشویق فرمود. دیوانش به چاپ رسیده و معروف است. در 36 سالگی، به سال 999ق، در لاهور وفات یافت.

در آن زمان، نه تنها ایرانیان و مسلمانان هند، در زبان فارسی به حد کمال رسیده بودند، بلکه از میان هندوها نیز جماعتی فراوان از نخبه برهمنان و فضلای برگزیده ایشان به حکم موهبت ذاتی و ادب اکتسابی، گوی سبقت از مسلمانان ربودند. یکی از آنها «پاندیت دو نگرمل» است که بدایونی، در تاریخ خود از او نقل می کند. وی برهمنی بوده است و در زمان اسکندر لودی در دهلی به تدریس زبان فارسی اشتغال داشته است.

یکی دیگر از شعرای هندی الأصل فارسی زبان، «چندر بهان» برهمن است که منشی شاهزاده دارالشکوه بوده و بعد از قتل او و در حدود 1070ق، در بنارس در گذشته است. وی در نظم و نثر فارسی دستی توانا داشته و چهار چمن یا منشأت برهمن از تألیفات اوست.

جانشینان اکبر از جهانگیر و شاه جهان تا بهادرشاه دوم (1857م) همگی سیره اجدادی خود را حفظ و رعایت کردند و دربار خود را مهد شعرا و علمای فارسی زبان قرار دادند. جهانگیر، طالب آملی (1) را به ملک الشعرایی خود برگزید. این پادشاه که شاه عباس اوّل را برادر خطاب می کرد، در تزوک خود حکایات شیرین از مفاوضات و مجالس خود با شعرای فارسی ذکر می کند و از آن میان نظیری نیشابوری را به تفصیل نام می برد. (2) همچنین ارباب تواریخ و سیر از انشاد

1- (1) . محمّد طالب آملی، از اهالی مازندران است که از ایران به قصد دربار شاهان هند به آن دیار رفت و در 1020ق، به وسیله اعتمادالدوله پدر نور جهان بیگم، زوجه جهانگیر به خدمت آن پادشاه رسید. در 1028ق، منصب ملک الشعرایی آن پادشاه را حاصل کرد و یک سال پس از مرگ جهانگیر، در سال 1036ق، در ریعان شباب، وفات یافت.
2- (2) . محمّدحسین نظیری نیشابوری، در اواخر قرن دهم هجری از ایران به هند مهاجرت کرد؛ در اگره به خدمت خان خانان در آمد و بعد از او به دربار جهانگیر پادشاه راه یافت. دیوان بزرگی دارد در سال 1021ق در احمدآباد گجرات وفات یافت.

اشعار بدیهه ای که سلاطین و شاهزادگان و شاهزاده خانم ها در مواقع مختلف سروده اند، حکایت ها آورده اند.

پادشاهان جنوب هند از بهمنی ها (1) و عادلشاهیان (2) و نظام شاهیان (3) و قطب شاهیان (4) و آصف جاهیان (5) دکن نیز در این میدان، از سلاطین مرکزی هندوستان عقب نماندند. شیخ آذری اسفراینی به دربار سلاطین بهمنی سفر کرد. ظهوری ترشیزی (6) هم از مداحان ایشان است. سرانجام جلب کاروان شعرای ایران به دربار سلاطین هند، کار را به جایی رسانید که صائب تبریزی (7) که یکی از رهنوردان آن طریق بود، گفت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

1- (1) . سلسله بهمنی، پایتختشان گلبرگه و بیدر و مدّت ملکشان 1527 - 1347م.
2- (2) . سلسله عادلشاهی، در بیجاپور از 1489 تا 1686م.
3- (3) . نظام شاهی، در احمدنگر از 1490 تا 1633م.
4- (4) . سلسله قطب شاهی، در گلکنده از 1518 تا 1687م.
5- (5) . سلسله آصف جاهی، در حیدرآباد از 1687 تا 1724م.
6- (6) . نورالدین ظهوری ترشیزی، از شعرای ایران ساکن بیجاپور دکن و مداح ابراهیم عادل شاه و برهان نظام شاه است. باآنکه از آن سلاطین، عطایای شاهانه یافته است، اما خرج زندگی خود را از راه کتابت به دست می آورد. گویند کتاب روضه الصفا را صدبار نوشته است. وفاتش در سال 1024ق اتفاق افتاد.
7- (7) . صائب تبریزی: استادالمتأخرین، شاعر دو کشور ایران و هند، نامش محمّدعلی، زادگاهش تبریز، مدفنش اصفهان، شیعی معتقد، شاگرد حکیم شیخ رکنای کاشی است. در تاریخ جلوس شاه جهان و شاه سلیمان صفوی دو قصیده دارد. برای تجارت به هندوستان آمد؛ ولی در دربار شاه، کالای سخنش را خریدار شدند. به لقب «حِسان» ملقب و با ظفرخان احسن تخلص که از امراء عصر و صوبه دار کشمیر و کابل بود، همدم و مصاحب گشت. باز به ایران مراجعت کرد و در دربار شاه عباس دوم نیز به ملک الشعرایی رسید. او در سال 1080ق، در اصفهان وفات یافت. دیوان

حجیمی دارد. در سبک غزل، مبتکر سبک خاصی است. در تمثیلات و تشبیهات از روشِ معروف به «سبک هندی» پیروی می کرد.

ابوطالب کلیم، (1) ملک الشعرای دربار شاه جهان، در وصف سفر به هند چنین سروده است:

اسیر هندم و زین رفتن بی جا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را؟

ز عشق هند زان سان چشم حسرت بر قفا دارم که رو هم گر به ره آرم، نمی بینم مقابل را

و نیز محمّدقلی سلیم (2) گفته است:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندستان، حنا، رنگین نشد

علاوه بر عبدالرحیم خان (خان خانان)، یکی از رجال دربار اکبر موسوم به «حکیم ابوالفتح گیلانی» که از بزرگان هند بوده است و نیز ظفرخان حاکم کشمیر (3) در

1- (1) . ابوطالب کلیم همدانی یا کاشانی، در عهد جهانگیر از ایران به هند آمد و در دربار فرزندش شاه جهان، مقامی عالی یافته و مورد لطف او قرار گرفت. در سال 1061ق، در شهر سرینگر در کشمیر وفات یافت و در مقبره مزارالشعرا در همان شهر مدفون گردید. شعرای فارسی گو در کشمیر، همه شاگردان مکتب اویند. در وصف هند قصیده غرّایی دارد و در آنجا سروده است: توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی که هر که رفت ازین دو جهان پشیمان شد مثنوی ای در وصف هندوستان دارد که از جمله در وصف عظمت آن مملکت گفته است: در او گردیده گم خلق دو دنیا چو بارانی که می بارد به دریا در آنجا گر خبر گیری ز یاری که باری در چه حالی در چه کاری؟ رسد پیغام تو سوی خبرگیر خبر گردد کهن، قاصد شود پیر
2- (2) . محمّدقلی (سلیم) تهرانی، در زمان شاه جهان از ایران به هند آمده و در نزد نواب اسلام خان وزیر اعظم، معزز و محترم می زیست. وفاتش در سال 1057ق، در سرینگر (کشمیر) و قبرش همان جاست. این

بیت از اوست: به عیش آباد هندستان، غمِ پیری نمی باشد که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید آن جا .
3- (3) . ظفرخان احسن تخلّص، از امیران دربار شاه جهان است و از جانب او به سرپرستی ایالت کشمیر منصوب گردید. او امیری ادب پرور شعردوست و صاحب طبع بوده است و مثنویات و اشعاری دارد. صائب تبریزی و کلیم همدانی و دیگر شعرا در دستگاه او مقام و منزلت ارجمندی داشته اند.

عصر جهانگیری، هر دو در تربیت فضلا و سخنوران فارسی زبان به پادشاه زمان خود اقتدا کرده و خوان کرم خود را برای آن مهمانانِ دانشمند گستردند و خود نیز با آن گویندگان هم آواز شده و در تشکیل مجالس ادب و تکمیل دیوان های شعر مسابقه ها داشته اند. (1)

هم چنان که در اثر طبع وقّاد و نفس مبارک شعرا و گویندگان، بازار شعر و شاعری در نزد مسلمانان هند در شمال و جنوب رواج یافت، همچنین از برکت خامه علمای دین و مواعظ مشایخ صوفیه و در پرتو کلک مورّخان و منشیان دیوان و دبیران رسائل، نثر فارسی نیز به نوبه خود در آن سرزمین توسعه و انتشاری خاص یافت.

نثرنویسی فارسی نیز مانند دیگر مطالب ادبی، از زمان دولت غزنویان در لاهور و بعد از ایشان در عهد شاهان غوری و جانشینان آنها در دهلی متداول گردید. نویسندگان هندی در زمان دولت سلاطین ممالیک و خلجی و تغلقی و لودی بیش و کم روش نویسندگان عصر غزنوی و سلجوقی را پیروی کردند. تاریخ تاج المآثر تألیف تاج الدین محمّدالنظامی که در سال 602ق، به نام شهاب الدین محمّد سام غوری و سردار او قطب الدین ایبک فاتح دهلی مصدّر است، به خوبی تأثیر سبک کلیله و دمنه بهرامشاهی را نشان می دهد. از همان روزگاران، کتب تواریخ دیگر نیز باقی مانده است که کتاب طبقات ناصری در زمان غیاث الدین بلبن و کتاب تاریخ فیروزشاهی تألیف ضیاءالدین برنی و پس از او فتوحات فیروزشاهی از آن جمله است.

در زمان سلاطین لودی (اسکندر 1489م.) که دفاتر خود را به دست منشیان و

1- (1) . ر.ک: تاریخ ادبیات (شعرالعجم)، شبلی نعمانی، ج3.

مترسّلان فارسی بنیاد نهاد و فارسی نویسان قدر و قیمت یافتند، هندوان نیز به تعلیم و تحریر فارسی رغبت نمودند؛ چندان که به قول مؤلف تاریخ فرشته «کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود، پرداختند».

چون نوبت به سلاطین بابری مغول رسید، در دربار ایشان نیز نثر فارسی حیاتی تازه یافت. در اثر حمله بابر نیای اعلای آن سلسله که تربیت یافته تمدّن هرات است، سبک نثرنویسی دوره تیموری ایران نیز در دهلی و آگره و بعدها در دکن متداول گردید. در زمان ایشان آثار منثور مهمی تألیف شد که مهم ترین آنها متعلق به عصر سلطنت پنجاه ساله اکبربن همایون است؛ مانند تاریخ الفی ، تألیف شیخ احمد تهتوی به سال هزار هجری و منتخب التواریخ ، تألیف شیخ عبدالقادر بدایونی و اکبرنامه و آئین اکبری تألیف ابوالفضل علّامی. از دیگر آثار نفیس نثر فارسی در هند، یادداشت های بعضی از سلاطین است که به نام «تزوک» به تقلید از بابر می نوشته اند و حتی تزوکی هم برای جدّ دورتر ایشان امیرتیمور در زمان شاه جهان جعل و اختراع شد. بالاخره تاریخ فرشته که از بزرگ ترین مآخذ تاریخ هندوستان است، در این عصر به نثر فارسی تألیف گردید. در همین عصر و در نثر فارسی، ترجمه هایی به ظهور رسید که فضلای زمان به امر پادشاه، کتب مهمِ سانسکریتِ هندوان را به فارسی نقل کرده اند؛ مانند ترجمه مهابَهاراتا رزم نامه معروف هندو که به امر اکبر، یک هیئت سه نفری مرکب از نقیب خان و عبدالقادر بدایونی و شیخ سلطان تهانیسری به ترجمه آن پرداختند. همچنین رزم نامه رامایانا که سرگذشت رام است، در همان زمان به فارسی درآوردند و کتابی مشهور در فن ریاضی موسوم به لیلاوتی تألیف باسکاراچاریا (1)، را فیضی به فارسی ترجمه

1- (1) . Bhaskar Acharya.

کرد. ابوالفضل علّامی کتاب کلیله و دمنه (1)را بار دیگر به نثر زبان خود تحریر نمود و آن را عیار دانش نام داد که بهترین نمونه سبک نثرنویسی فارسی متداول در دوره مغولی هندوستان است.

از دوره های بعد نیز کتب منثور فراوان باقی مانده است، مانند منشأت ظهوری ترشیزی و لطائف الأخبار بدیع تولی و سرّ اکبر ترجمه اوپانیشاد تألیف شاهزاده داراشکوه و وقایع نعمت خان عالی (2) و سفرنامه و تذکره شیخ محمّدعلی حزین و... در همه این آثار، سبک نثرنویسی فارسی عهد صفویه مشهود است.

چون این بسطِ دامنه ادب فارسی در نظم و نثر، هندی زبانان را ناگزیر می کرد به کتب لغت فارسی مراجعه کنند، ازاین رو در هندوستان، فنّ لغت نویسی و تألیف کتاب های فرهنگ فارسی توسعه یافت و مجموعه های لغت فارسی مانند: فرهنگ جهانگیری، (3) فرهنگ رشیدی، (4) برهان قاطع، (5) بهار

1- (1) . کتاب کلیله و دمنه یا پندنامه کلیلک از کتب نفیس ادبی هند باستانی است که اصل آن به نام پنچاتانترا (Panchatantra) و هتوپادیشا (Hitopadesha) به سانسکریت موجود است. در قرن ششم میلادی، در عصر خسرو انوشیروان، برزویه طبیب، آن را به پهلوی نقل کرد و پس از آن در قرن هشتم میلادی، ابن المقفع از پهلوی به عربی منتقل ساخت. آن متن عربی - که هم اکنون موجود است - به زبان های مختلف جهان ترجمه ها شده: از جمله در زمان سلطان بهرام شاه غزنوی، ابوالمعالی نصرالله بن عبد الحمید کاتب، آن را به فارسی متداول زمان خود درآورد که هنوز از کتب مهم نثر ادبی فارسی فصیح شمرده می شود. دیگر بار در قرن پانزدهم میلادی، حسین واعظ کاشفی در هرات، آن را به نام امیری موسوم به «شیخ سهیلی» به فارسی عصر خود انشا کرد و به انوار سهیلی موسوم شد. بار سوم، ابوالفضل علّامی آن را به نثر عصر اکبری جامه پارسی پوشانید و عیار دانش نامید.
2- (2) . نعمت خان متخلص به «عالی» از رجال دربار اورنگ زیب عالم گیر است و وقایع فتح گلکنده را به نثر و نظم تألیف کرد. وفاتش به سال 1121ق، بود.

3- (3) . فرهنگ جهانگیری، نوشته جمال الدین حسینی اینجو شیرازی، به تاریخ 1017ق، به نام نورالدین جهانگیر.
4- (4) . فرهنگ رشیدی، نوشته عبدالرشید الحسینی، در سال 1064ق.
5- (5) . برهان قاطع، نوشته محمّدحسین برهان تبریزی، در سال 1062ق، به نام سلطان عبدالله قطب شاه گلکنده.

عجم، (1) فرهنگ انندراج (2)و اخیراً به زمان ما فرهنگ نظام (3)و... در آن مملکت تألیف گردید که همه این آثار هم اکنون اسناد معتبر و مراجع معتمد زبان فارسی هستند و این خدمتی است که در کشور هندوستان به زبان فارسی کرده اند.

آمد و رفت سفارت های دولت بابری مغولی به دربار اصفهان و ایلچیان شاهان صفویه به دربار دهلی، خود یکی دیگر از عوامل حفظ، بقا و استمرار این رابطه ادبی به شمار می رود. تفصیل سفارتِ خان عالَم از طرف جهانگیر و سفارت میرمعصوم (نامی) از طرف اکبر به دربار شاه عباس اوّل و سفارت زینل بیک از طرف شاه عباس اوّل به هندوستان در کتاب های تاریخی یادآور شده است. این سُفرای عالی مرتبه که خود اهل ادب، ذوق و کمال بودند، بهترین نماینده تمدّن و فرهنگ دربار پادشاه خود به شمار می آمدند.

در قرن نوزدهم میلادی، که آغاز حکومت انگلیس در هند و نفوذ تمدّن اروپا در آسیا بود، تعلیم زبان فارسی شکل دیگری به خود گرفت. در این دوره، دانشگاه های بزرگ به سبک جدید در کلکته، مدارس و بمبئی (1587م) و بعدها در شهرهای دیگر مانند: لاهور و الله آباد و علیگره و بنارس و... تشکیل گردید. در هر دانشکده ادب و در هر کالج اسلامی و مذهبی، کرسی خاصی برای تعلیم زبان و ادبیات فارسی برقرار گردید و در آنجا استادان دانشمند و دانشیاران فاضلی که به روش نوین تحقیق آموخته بودند و غالباً در دانشگاه های کمبریج و آکسفورد و

1- (1) . بهار عجم، نوشته رای تیک چند، متخلّص به بهار دهلوی.
2- (2) . فرهنگ انندراج، نوشته محمّد پادشاه میرمنشی، منشی باشی مهاراجه انندراج درویجینا گرام.
3- (3) . فرهنگ نظام: اثر سید محمّدعلی داعی الاسلام لاریجانی، در سال های 1355-1340ق، به نام عثمانعلی خان، آخرین نظام دکن حیدرآباد.

لندن تحصیلات خود را به پایان رسانیده بودند، شیوه باب جدیدی در تحقیقات و مطالعات برای زبان و ادب فارسی باز کردند و در میان ایشان فضلا و نویسندگان بزرگی به ظهور رسیدند که شبلی نعمانی صاحب شعرالعجم و مولوی عبدالمقتدر صاحب فهرست تحقیقی کتب خطی کتابخانه بانکی پور (پاتنا) و حافظ محمودخان شیرانی لاهوری صاحب چهار مقاله درباره فردوسی، شهرتی به سزا دارند. برخی از مشهورترین آنها عبارت اند از علّامه پروفسور هادی حسن، استاد فارسی در علیگره؛ پروفسور محمّد شفیع، استاد عربی و فارسی در لاهور؛ و پروفسور محمّد اسحاق در کلکته؛ دکتر نظام الدین در حیدرآباد دکن. این اساتید، علاوه بر تدریس و تعلیم و تربیت شاگردان فراوان، در رشته ایران شناسی و احیای آثار ادبی پیشینیان و بزرگان ادب، سعی بسیار کرده و رنج بی شمار برده و از خود یادگارهای فرخنده به جای گذارده اند.

سرگذشت دوران تاریخی زبان فارسی در شبه قاره هندوستان به اختصار گفته شد. این نهال سرسبز که در این کهنه کشتزار از بهره طراوت و خرّمی برخوردار گشت، مدام که مسلمانان هند پابست حفظ آیین خود باشند، در زیر سایه این درخت برومند خواهند بود و از میوه های آن بهره مند خواهند شد؛ زیرا زبان فارسی برای آنها نه تنها زبان شعر و ادب، بلکه لسان دین و مذهب و وسیله هدایت و ارشاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت است. امید که طوفان حوادث آن را از آسیب زمان نگاه دارد و تندباد تعصّب و جاهلیت، بر اوراق سرسبز آن رنگ خشکی و زردی نیاورد!

متأسفانه در قرن اخیر، این زبان شیرین در دوایر اداری و دولتی و مراکز علمی و فرهنگی، اندک اندک جای خود را به لغت انگلیسی داده است و زبان

جزیره نشینان انگلوساکسون که در طول مدت دو قرن و نیم در این خاک انتشار یافته است، زبان بین المللی قلمداد می شود و به اسلحه نوین مجهّز است؛ یعنی با سبک تربیت و تعلیم جدید که مبتنی بر قواعد و نظام علمی است، در اعماق ضمیر و زوایای فکر مردم هند نسل به نسل رسوخ و نفوذ کرده است و اکنون به جایی رسیده که در طبقه جدید و نسل معاصر، جوانان دانشجو کمتر در دبیرستان ها و دانشکده های رسمی به تحصیل زبان فارسی رغبت دارند و چون باب معاش و مدخل زندگی را از طریق زبان انگلیسی باز دیده اند، به ناچار دنبال آن می روند.

در قرن بیستم میلادی، بسیاری از نویسندگان و شعرا در زبان انگلیسی به حد کمال رسیدند و ادبیات جدیدی به نام «انگلیسی هندی» به ظهور رسید که منثورات مهاتماگاندی، (1) منظومات رابیندرانات تاگور، (2) اشعار سروجینی نیدو، (3) خطابه های جواهر لعل نهرو، (4) مکتوبات راج گوپالاچاری، (5) مقالات دکتر رادا کریشنان، (6) و منشآت منشی، (7) بهترین نمونه آن است.

حکومت انگلیس در نود سال اخیرِ دوره امپراتوری خود (1947 - 1857م) اوّل زبان خود را در هندوستان مستقر ساخت و سپس زبان های محلی ورنا کولر (8) را در استان های مختلف ترویج کرد.

از طرف دیگر، روابط سیاسی و تجاری هند با ایران نیز در دو قرن اخیر به

1- (1) . Gandhi.
2- (2) . Rabindranth Tagore.
3- (3) . Sarogini Nadu.
4- (4) . Jawahar Lal Nehru.
5- (5) . Rajagopalachari.
6- (6) . Radha Krishanan.
7- (7) . K. M. Munshi.
8- (8) . Vernaculars.

تدریج از اهمیت خود کاسته شده بود و در اوایل قرن بیستم میلادی تقریباً به حال وقفه و انقطاع رسیده بود و جز برخی بازرگانان ایرانی که به کلکته و بمبئی آمد و شدی می کردند، دیگر از آن کاروان های علم و دانش و قوافل فرهنگ و ادب، نشانی دیده نمی شد. در نتیجه، زبان شیرین سعدی و حافظ از خاطرها فراموش گردید. تنها در نزد پیروان دین و بازماندگان خاندان های قدیم، اثری ضعیف از آن باقی مانده است. خلاصه آنکه از اواخر قرن نوزدهم میلادی زبان فارسی در هند، رو به قهقرا رفت و بازار ادب فارسی رو به کساد!

گفتم: ای مسند جم، جام جهان بینت کو گفت: افسوس که آن دولت بیدار بخفت

آمیزش دو زبان و تولّد زبان اردو

یکی دیگر از نتایج طبیعی انتشار اسلام در هند، آمیزش و ترکیب زبان فارسی یعنی زبان رسمی دربار سلاطین مسلمان با زبان های محلّی هند « Patois » بود. پس از آنکه لشکریان اسلام در سراسر هند بر هندوان تسلط یافتند، همراه ایشان آموزه های پیشوایان دین و رهبران طریق به وعظ و تبلیغ در افکار برهمنان نفوذ کرد. فهم زبان این دو سپاه - یعنی لشکر سلطنت و لشکر علم - برای بومیان هند مشکل می نمود و چون ناگزیر افراد مغلوب با عناصر غالب، خلط و آمیزش داشتند، به همان شکلی که در قرن هفتم و هشتم میلادی از پیوند دو زبان پهلوی و عربی در ایران، زبان سومی که فارسی امروزی است، زاییده شد، در هند نیز آمیزش فارسی زبانان با بومیان محلّی، پس از گذشت دو سه قرن، زبان سومی به وجود آورد که آن را زبان «اردو» می نامند.

واژه «اردو» که خود لغتی ترکی است، مظهر آمیختگی زبان های مختلف هندوستان شمالی با زبان فارسی است و آن خود نیز از فارسی قدیم (پهلوی) با

عربی و ترکی ترکیب شده بود. شاید که بذر اوّلیه این زبان، در «اردوی معلی» که محلّ اجتماع سپاهیان پادشاه اسلام بوده، کاشته شده و تدریجاً رشد و نمو یافته است. افواج هندی در لشکرگاه سلطان، از پنجابی، پتان، بنگالی، سندی، گجراتی، راجپوتی و دراویدین های جنوب، با سربازان ترک و تاجیک به حکم ضرورت با یکدیگر زیسته و در تحت یک فرماندهی رهبری می شده اند و به ناچار لازم می بود که در بین خود، وسیله تفهیم و تفاهمی برقرار سازند. آن وسیله در طول این زمان متمادی به صورتِ زبان ممزوجی شکل گرفت و بدین سبب، نام محلّ تکلم را بر آن زبان نهاده و آن را «اردو» گفتند.

هرچند که ترکیب و پیوند دو زبان هندی و فارسی از قرن چهارم هجری، یعنی دوره سلطنت غزنویان در لاهور شروع می شود و معروف است که مسعود سعد سلمان، دیوانی به زبان هندی نوشته است، ولی صورت مکمّل و ثابت این زبان نوین در قرن نهم هجری، در زمان سلاطین لودی نمایان گشت و در قرن یازدهم هجری در دوره سلطنت شاه جهان به حد کمال رسید و در اواخر عصر پادشاهان مغولی بابری، در سراسر نواحی هندوستان منتشر گردید و مانند زبان ادبی به کار رفت.

در قرن نهم هجری، اشعار و سرودهای بابانانک، بانی مذهب سیکزم و همچنان نغمات پرشور کبیر به زبان هندی آمیخته به فارسی به خوبی نشان می دهد که زبان اردو در مرحله تکوین و تدوین بوده است. از اغلب سلاطین مسلمانِ قرون اخیر از جمله بهادرشاه دوم، آخرین پادشاه مسلمان مغولی (1857م) به اردو اشعاری نغز باقی مانده است. هم اینک در کشور پاکستان این زبان شیوعِ کامل دارد و زبان رسمی شمرده می شود و سعی می کنند که آن را از

لغات هندی و سانسکریت پیراسته کنند و بیش از پیش به فارسی بیارایند. همچنین میلیون ها نفر در بخش شمالی هند و پنجاب و استان بمبئی و دکن بدین زبان سخن می گویند. در شهر لکنهو و دهلی و الله آباد و دیگر استان های شمالی نیز زبانِ رایج است.

زبان اردو به تقلید فارسی، به خط و الفبای عربی، با اندک تحریفی، کتابت می شود. به این معنی که هندوان، زبان های هندی و هندوستانی را به خط «دیوناگری» می نویسند؛ ولی مسلمانان همان زبان را با تأثیر بیشتر فارسی به خط فارسی می نگارند. آن زبان در ابتدا به صورتِ نغمات و سخنان منظوم مدوّن شد و آن را شعرای زمان برای احساسات شعری خود به کار می برده و به اصطلاح خود «کلام ریخته» یعنی فارسی متفرّق می نامیده اند.

در دَکَن (جنوب هند)، مسلمانان در برابر زبان های بومی دراویدی (1)، به زبان اردو شعر گفته اند و اوّلین شاعر اردو که صاحب دیوان است، ولی دکنی است که در جنوب هند به ظهور رسید.

پس از غلبه انگلیسی ها برای نخستین بار در کالج فرت ویلیم (2)، در شهر کلکته کتاب های درسی ابتدایی برای آموختن آن زبان در دبستان به رشته تألیف درآمد. مبلّغان مسیحی در ترجمه کتاب مقدّس به نثر اردو در حدّ خود خدماتی شایان کردند. اندکی نگذشت که در این زبان، آثار ادبی ممتاز از نظم و نثر به وجود آمد و کتب بی شمار به قالب آن زبان منتشر شد. چون در قرن نوزدهم چاپ سنگی (لیتوگرافی) در هندوستان معمول گشت، روزنامه ها و مطبوعات متعددی به خط فارسی و به زبان اردو به چاپ رسید.

1- (1) . Dravidian.
2- (2) . Fort William College.

پس از آن نویسندگان هنرمند به نثر، اردو نوشتن را آغاز کردند که از آن جمله می توان به مرحوم سیداحمدخان، بنیان گذار و بانی دارالعلوم اسلامی علیگره (1898- 1817ق) اشاره کرد. این مرد علاوه بر خدمات دیگری که به معارف و علم کرده است، کتب بسیاری در تفسیر کلام الله و آثار اسلامی و... به زبان اردو نگاشته و اشعار فارسی نیز دارد. نیز مولانا محمّدقاسم گنگوهی، بانی دارالعلوم دیوبند که آن مدرسه اسلامی را در سال 1867م تأسیس کرد. وی آثاری به نظم فارسی و اردو دارد.

از قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی)، زبان اردو اندک اندک دارای اشعار بلند و منظومات لطیف گردید که تاکنون به سبک اشعار فارسی و به قالب های آن از قبیل: غزل و قصیده و قطعه و رباعی و با همان صنایع لفظی و معنوی سروده می شود و هر شاعر اردو، یک تخلّص(نام شعری) فارسی برای خود اختیار می کند. بعضی از برهمنان و متفکّران هندو نیز مانند مسلمانان در نظم و نثر، آثاری جاودان در این زبان به وجود آورده اند. از زمانِ ولی دکنی (1744- 1668م) تا عصر غالب دهلوی (1896 - 1796م) و اقبال لاهوری (م1938م)، شعرای اردوزبان، اشعار آبدار و قصاید غرّا و غزلیات لطیف گفته و نوشته اند و آن زبان، از برکت کلام این گویندگان سخن پرداز، راه تکامل رفته و صورت کمال گرفته است. ولی دکنی را پدر شعر ریخته (اردو) و مبتکر شعر اردو دانسته اند. ظهیرالدین حاتم (1792 - 1699م)، خان آرزو (1756م)، میر تقی میر (1137ق / 1810م)، محمّدحسن قتیل (1232ق)، گلشن دهلوی (1141ق)، میرزا خان خانان متخلص به مظهر (1113ق)، إن شاءالله خان دهلوی (1233ق)، حالی پانی پتی (1914م) و دیگر استادان سخن که همه به زبان فارسی نیز شعر می گفته اند، از پیشوایان مکتب شعر اردو و ستارگان برجسته آن آسمانند.

پرسش ها

1. عوامل حفظ و استمرار رابطه ادبی ایران (صفوی) و هند (بابری) را بنویسید؟

2. علل رونق شعر فارسی در دوره همایون و اکبرشاه گورکانی (بابری) را بنویسید.

3. درباره سابقه نثرنویسی فارسی در هند و تطوّر و تحوّل آن توضیح دهید.

4. علت روی آوردن هندیان فارسی دان به تألیف کتاب های فرهنگ فارسی چه بود؟ اعتبار این کتاب ها تا چه حدّی است؟

5. عوامل رکود زبان فارسی در هند از زمان تسلّط استعمار انگلیسی چه بوده اند؟

6. چگونگی ظهور زبان اردو و عوامل شیوع کامل آن را در بین مسلمانان هند بنویسید.

7. مشخصات سبک معماری «هند و اسلام» و علل ظهور و رونق این سبک را از راه بررسی آثار معماری مربوط به این سبک توضیح دهید.

8. سلاطین هند، کدام تشکیلات دربار خود را از مسلمانان اقتباس کرده اند؟ دراین باره مختصری شرح دهید.

13- صنعت و هنر اسلامی در هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از زمینه های ترکیب دو فرهنگ اسلامی و هندی؛ 2) نتایج این تأثیر و تأثرها در بخش صنعت و هنر؛ 3) دست پروردِ مسلمانان هند در معماری، خطاطی، خوشنویسی و...؛ 4) موسیقی، نساجی، زرگری، عاج سازی و دیگر فنون در دستان هنرمندان مسلمانِ هندی؛ 5) تشکیلات اجتماعی و اقتصادی در تمدّن اسلامی هند.

درخشش فرهنگ و هنر اسلامی

اشاره

یکی دیگر از مظاهر اختلاط دو تمدّن و آمیزش دو فرهنگ، سبک های نوینی است که در رشته های گوناگون هنرهای زیبا به ظهور رسید. از معماری و نقاشی و موسیقی گرفته تا صنعت های دستی مانند خیاطی و زرگری و باغبانی، روش های تازه ای به وجود آمد که همه کمال ترکیب و نهایت تأثیرپذیری دو تمدّن ایران اسلامی و هند را نشان می دهند. این دو تمدّن، گرچه با یکدیگر تفاوت دارند، ولی از یکدیگر سهمی گرفته و شکل سومی ایجاد کرده اند. اینک درباره هر یک به اختصار، سخنی چند خواهیم گفت.

1. معماری

ترکیب این دو تمدّن در فنّ معماری، از همه نمایان تر است. مسلمانان که بر حسب مبادی دینِ حنیف، نقاشی و پیکرنگاری را حرام می شمردند، در

هندوستان، ذوق خدادادی را در ساختن عمارت های رفیع و حجاری های بدیع و طرح ها و نقش های هندسی جلوه گر ساختند. ازاین رو در طول مدّت سلطنت حکمرانان مسلمان، به ویژه از قرن دهم به بعد که هنگام سلطنت مغول های گورکانی است، کاخ ها و ساختمان های مجلل و باشکوه از ایشان در سراسر هندوستان به یادگار ماند. در همه ایالت ها، بناهای فراوان شامل: قصرها، بوستان ها، مساجد، مدارس، معابد، قلعه ها، مقبره ها، پل ها و دروازه ها ساخته و پرداخته گشت که تا امروز، همه مایه اعجاب و مورد تحسین بینندگان است. هم اکنون نیز در دانشگاه ها و دانشکده های معماری اروپا و آمریکا، سبک معماری اسلامی در هند، مورد مطالعه و تحقیق مهندسان و معماران عصر حاضر است.

در طی حکمرانی مسلمانان در هند، صنعتگران ماهر و استادان چیره دست از بلاد ایران و ماوراءالنهر برای جلب قلب پادشاهان هند به آن دیار رهسپار گشتند و در آنجا در پناه سلاطین و راج ها و نُوّاب ها، به رفاه و راحت زیستند و در ساختمان های ایشان، همان سبک و روشی را که در هرات، اصفهان، شیراز، بخارا، سمرقند و مشهد آموخته بودند، در شهرهای آگره، دهلی، لاهور، لکهنو، جونپور، احمدآباد، گلکنده و... نیز به اجرا درآوردند.

در همان حال، مشاهده بناهای قدیم هند و معابد هندو و سبک حجاری و قرینه سازی و پیکرنگاری ایشان، افکار جدیدی در مغز معماران مسلمان به وجود آورد که به تدریج از آن اقتباس ها کرده، در ساختمان های خود به کار بردند، تا آنکه رفته رفته از ترکیب آن دو اسلوب، سبک مستقل و معروفی در فن معماری به وجود آمد که به نام «معماری هند و اسلام» (1) در جهان معروف گشت. این

1- (1) . Indo - Islamic Architecture.

سبک در قرن نهم هجری در ساختمان مساجد و قصرهای سلاطین شمالی در لاهور و دهلی و سپس به دست خاندان سلسله شرقی در جونپور و بعدها در معابد احمدآباد (گجرات) و گلکنده به ظهور رسید و سرانجام در شهرهای آگره، شاه جهان آباد (دهلی) و کشمیر به حد کمال رسید.

مسجد قبّه الإسلام دهلی که بر فراز بتکده قدیمی هندو در اوایل قرن هفتم هجری بنا شده است، از قدیمی ترین مساجد اسلامی شمال هندوستان است که به امر قطب الدین ایبک ساخته شده است. دو کتیبه فارسی در سردر آن از همان زمان باقی است. مأذنه قطب الدین ایبک که در زبانِ مردم به «قُطب منار» معروف است، در آن مساجد واقع و از علوّ همتِ بانی آن حکایت می کند. بقیه یک کتیبه فارسی، هنوز در یکی از پایه های آن دیده می شود. دروازه علایی که به نام بانی آن علاءالدین خلجی نامبردار است و در سال 1311م، از سنگ سرخ و مرمر سفید در جنب مناره قطب الدین در همان مسجد بنا شده، از عجائب آثار و ساختمان های اسلامی هندوستان به شمار می آید و جزء بهترین آثار معماری و حجّاری اسلامی در شمال هند محسوب می شود. همچنین مقابر سلاطین تغلقی در حوض خاص و تغلق آباد (جنوب دهلی) و مقابر سلاطین لودی در لودی باغ (دهلی نو) و آرامگاه شیرشاه سوری در سهسرام (ایالت بهار) و مقبره عادل شاه معروف به «گل گنبد» در (بیجاپور)، همه از بناهای مشهور و معروف سبک معماری هند و اسلام است.

در دوره سلطنت اکبری، وقتی پایتختش از شهر فتحپور (سیکری)، دیگر بار به آگره (اکبرآباد) منتقل گردید، ساختمان های بلند و بدیع و قصور زیبا و ظریف در هر دوی آن ساخته شدند و بنای مدفنِ او در قصبه «سکندرا» از ظرایف آثار این دوره است. در این ابنیه، رسوم و نقوش و کتیبه نویسی و طرح های اسلیمی و

رسم های هندسی و مخصوصاً قاعده «قرینه سازی و مقرنس کاری و منبت کاری» که از رسوم و مختصات اسلامی در ممالک شرق بود، در هند نیز در این زمان به اوج خود رسید. گل و بوته نگاری و طاق ها و طاق نماهای مقرنس و نیز کتیبه ها به قلم نسخ و ثلث و نستعلیق، زینت افزای طاق و رواق این بناهاست. تناسب، اعتدال، رعایت توافق و هماهنگی، از صفات برجسته و مزایای ویژه آنهاست.

در معماری مسلمانان هند، زیبایی و ظرافت با عظمت و شکوه، همراه شده است. مسجد پادشاهی لاهور که جزء بزرگ ترین مساجد عالم اسلام است، در عهد جهانگیر به شیوه مساجد ایران ساخته شده و عمارت مشهور تاج محل (1) که شاه جهان پادشاه در شهر اگره برای مدفن زوجه خود ساخته است، یکی از بهترین

1- (1) . تاج محل، یکی از زیباترین آثار معماری روی زمین و ظریف ترین ساختمان مرمری است که دست بشر تاکنون در جهان ایجاد کرده و از عجایب عالم صنعت است. این شاهکار معماری در کنار رود جمنا در شهر آگره واقع شده و آرامگاهی است که شاه جهان برای مقبره همسر محبوب خود ارجمند بانوبیگم ملقب به ممتاز محل بنا فرمود. این بنا در سال 1040ق (1631م)، شروع و هفت سال پس از مرگ آن ملکه خاتمه یافت. شاه جهان گروهی از صنعتگران را از اطراف جهان برای این ساختمان در دربار خود جمع آورد که در میان آنها نام استاد عیسی افندی از ترکیه، محمّد شریف سمرقندی، امانت خان شیرازی، محمّدخان شیرازی، واجدخان بغدادی، عطامحمّد بخارایی و محمّدسبحان بلخی دیده می شود. همچنین معماران هندو به نام لال قنوجی و مذوهرلال لاهوری نیز شرکت داشته اند؛ ولی متأسفانه نام مهندس نخستین آن که طرح اوّلی بنا را رسم کرده، هنوز مجهول و مخفی مانده و گویند که شاه جهان خود طراح و مهندس آن بنای عظیم بوده است. تأثیر سبک معماری اسلامی و به ویژه ایرانی در تاج محل به خوبی مشهور و نمایان است و کمتر سبک هندی در آن احساس می گردد. شاه جهان نیز بعد از وفات برحسب وصیت در همان مقبره در جنب قبر همسر خود مدفون گردید. امانت خان خطاط - که طغرانویس کتیبه های قرآنی آن روضه عالی است - در درب داخلی نام خود و سال اختتام ساختمان را چنین رقم کرده است: «الفقیر الحقیر

امانت خان شیرازی سنه 1048 هجری، مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک».

نمونه ها و عالی ترین بناهای اسلامی به حساب می آید.

در زمان شاه جهان، هندوستان از حیث ساختمان ها و بناهای عظیم و بدیع بسیار غنی شد. دولت مغول که در آن عصر پس از صد سال استقرار، به اوج عظمت رسیده بود، ناگزیر در تمام هنرهای زیبا به ویژه در معماری، آثار عظیم به جای گذارد و معماران چابک دست و سنگ تراشان هنرمند و خطاطان تیزقلم از ممالک اسلامی به دربار ایشان روی آوردند و به هنرنمایی پرداختند.

مهاراجه های هندو نیز به نوبه خود در تختگاه های خویش از دهلی تقلید کردند و در گوشه وکنار کشور به تبعیت از سلاطین مسلمان، قصرها، بوستان ها، قلعه ها و معبدهای بزرگ بنیاد کردند. این سبک نوین معماری در سراسر کشور از پنجاب تا بنگال و از کشمیر تا دکن متداول گردید و در جنوب هندوستان نیز در پرتو سلاطین مسلمان رواجی بسیار گرفت. در زمان سلاطین بیجاپور «گل گنبد» ساخته شد که گنبد آن مرتفع تر از پانتئون رم است. در شهرهای گلکنده و دولت آباد و اورنگ آباد و احمدآباد و... نیز از این گونه آثار فراوان است که تاکنون باقی مانده و هر ساله مورد تماشای جهانگردان بسیاری است.

2خطّاطی و خوشنویسی

هنر خطّاطی و خوشنویسی نیز هم عنان نقاشی در آن زمان به حد ترقی رسید. از قلم ثُلث و نَسخ در قرون اوّلیه (عصر سلاطین دهلی) تا خط نستعلیق (در عصر اکبر تا شاه جهان) کتاب های گران قدر و مرقّعات ظریف به جای مانده است. همان سبک و روش خوشنویسی را که تیموریان ایران مخصوصاً بایسنقر و بایقرا در هرات معمول می داشتند و صفویه نیز آن سنت و روش را ادامه می دادند، در هند مورد تقلید و پیروی سلاطین و شاهزادگان و امیران عصر مغول گردید. دبیران و نویسندگان در

تحریر خط فارسی با قلم های مختلف در دربار سلاطین، به کتابت مراسلات، نامه ها، فرمان های حکومتی، احکام، دواوین و کتب می پرداختند و در تحریر و کتابت قرآن مجید به خط نسخ، از کاتبان مشهور مصر و ترکیه پیشی گرفتند.

خطاطان به هر قلم و به همه رقم مانند کوفی، ثلث و نسخ به شیوه مغربی و ترکی و همچنین نستعلیق و شکسته که اختراع ایرانیان است، کتاب ها و رقعات نگاشته اند. در مسجد قبّه الإسلام (دهلی)، در مقبره سلطان شمس الدین ایلتتمش (1235-1210م) و همچنین در سردرها و در محراب و بر روی پایه های مناره قطب الدین و نیز در مقابر سلاطین تغلقی و لودی (در لودی باغ - دهلی نو) کتیبه ها به خطوط بسیار زیبا مشتمل بر آیات قرآنی بر روی سنگ ها حک و نقر کرده اند. سکه های سلاطین مسلمان مخصوصاً مسکوکات محمّدبن تغلق، به خطوطی در کمال ظرافت موجود است. گویند که خطاط معروف، یاقوت مستعصمی (م1203م)، یک نسخه از کتاب شفا ، تألیف ابن سینا را به قلم خود نگاشته و به هدیه نزد سلطان محمّد تغلق فرستاد و آن پادشاه، دویست هزار مثقال طلا به عنوان انعام برای او به بغداد فرستاد و او آن هدیه را فراخور هنر خود ندانسته، از قبول آن امتناع ورزید.

ظهیرالدین بابِر، مؤسس سلسله مغولی (1530 - 1526م) خود کاتبی خوشنویس بوده و شیوه ای اختراع کرده که به خط بابری موسوم است و قرآن شریف را به خط یاد شده، به قلم خود کتابت کرد و به کعبه معظمه هدیه فرستاد. فرزندان و نوادگان او همه در ترویج خط و تشویق خطاطان، یکی پس از دیگری سعی بسیار ارزانی داشتند. همایون از ایران چند استاد خط، از جمله سرآمد همه نسخ نویسان، موسوم به خواجه محمّد مؤمن قزوینی و دیگران چون شمس الدین

کاشی و میرقاسم را به دربار خود آورد. کتاب های مخطوط و مرقّعاتی که در زمان اکبر و جهانگیر نوشته اند، بیرون از حد حساب است. فضلای دربار ایشان چون ابوالفضل، فیضی، عرفی، بدایونی و عبدالرحیم خان خانان علاوه بر دیگر کمالات، به حُسنِ خطّ هم معروف بوده اند.

رئیس ضرابخانه اکبری، شخصی خوشنویس به نام عبدالصمد بوده است و رئیس کتابخانه سلطنتی, خطاطی دیگر موسوم به مولی محمّدامین بوده که ماهی چهار هزار روپیه مستمرّی می گرفته است.

شاه جهان که معاصر میرعماد حسینی قزوینی، استاد خط نستعلیق است، به قدری به خطوط او علاقه و شوق داشته که صاحب تذکره خوشنویسان می نویسد: هر کس برای شاه جهان قطعه ای از خط میر به هدیه می آورد، منصب و شهریه «یکصدی» صله می گرفت. پس از قتل میر، چند تن از شاگردان او موسوم به آقا عبدالرشید، سیدعلی تبریزی و خواجه عبدالباقی به دربار شاه جهان مهاجرت کرده و به آنها لقب «جواهرقلم» و «یاقوت رقم» و غیره اعطا گردید.

اورنگ زیب عالم گیر که به عقیده تعصب آمیز خود، نقاشی را کفر و حرام می دانست، به خط خوب علاقه فراوان داشت و خود خط نسخ را خوش می نوشت و چندین بار قرآن مجید را تماماً به قلم خود کتابت کرد که یک نسخه آن اخیراً گراور و طبع شده است. بعد از اورنگ زیب، با همه انحطاطی که در دستگاه سلاطین مغولی دهلی روی داد، خط خوب از رونق نیفتاد و خطّاطانِ بنام مانند مریدخان و آقا محمّد افضل در نستعلیق و شکسته به ظهور رسیدند. آخرین پادشاه، بهادر شاه ظفر (1858 - 1837م) نیز نسخ را بسیار خوب می نوشته است.

بعد از انقراض سلطنت مغولی در هند، در دو قرن اخیر، مسلمانان همچنان

سنّت خطاطی را حفظ کرده و در طول این مدّت تا عصر حاضر، تمام مؤلّفاتی که به زبان اردو از نظم و نثر و جراید و مجلّات منتشر می شود، همه به خط خوش نستعلیق به سبک مخصوص هندی نگاشته و به چاپ سنگی (لیتوگرافی) طبع شده است و در تمام استان های هندوستان، خط یاد شده، محبوب و مطلوب عام است.

3هنرِ کتابت

در صنعت کتاب نویسی و شاخه های فرعی آن از قبیل: خطاطی، تذهیب، صحافی، جلدسازی و...، هنرمندان و ارباب ذوق در دهلی، حیدرآباد، آگره و گلکنده از همکاران خود در استانبول و اصفهان و هرات عقب نماندند. شماره کتب خطی و نُسْخ نفیس به قلم ثلث و نَسْخ و نستعلیق که در دوره اسلامی هند کتابت شده، از حد شماره بیرون است. در همه موضوعات عمده مانند قرآن شریف، ادعیه مأثوره، صحاح احادیث، مجموعه های روایات، کتب ادب، دواوین شعرا، مثنویات و...، نُسَخ نفیس کتاب شده که همه را با طلا و لاجورد و شنگرف و دیگر رنگ های گران بها به نقوش و طرح های گوناگون تذهیب و تزیین کرده اند و در نتیجه کتابخانه های مجلل و عظیم در هر شهر، در قصرها و دربار شاهان و کاخ های امیران و نُوّابان و مهاراجه ها فراهم گردید. مورّخان، شماره کتب کتابخانه خزانه اکبری را افزون بر 524 هزار مجلّد ثبت کرده اند.

در دهلی، در قلعه کهنه (پور اناقلعه)، جنب مسجد شیرشاه سوری، برجی مرتفع موجود است که هنوز به نام «کتابخانه» معروف است و گویند که آن را همایون پادشاه به اسم «شیرمندل» ساخته و محل کتابخانه خود قرار داده بود و ظاهراً در همان جا بوده که همایون از بام آن فرو افتاد. در تاریخ

آن گفته اند: «همایون پادشاه از بام افتاد» (962ق).

کتابخانه های هندوستان پر از کتاب های عربی، فارسی، اردو، سانسکریت و زبان های گوناگون هندی است. گرچه به مرور زمان، کتابخانه های دوره اسلامی متفرق شده است، ولی خوش بختانه بسیاری از کتب نفیس که متعلّق به خزانه ایشان و ممهور به خاتم و موشح به صحّه آنان است، هم اکنون در موزه ها و کتابخانه های هند، لندن، پاریس، استانبول، تهران و کابل یافت می شوند.

4صنعت کاغذسازی

گویند این صنعت در قرون وسطی در ممالک آسیای مرکزی از چین اقتباس شده و در شهر سمرقند به حد کمال رسیده و در زمان حکمرانان مسلمان در هندوستان نیز متداول گردیده است. از آن پس در شهر دهلی و اگره و دیگر شهرها به فراوانی کاغذهای گوناگون می ساختند و برای مکاتبات و تحریر رساله ها، نامه ها و استنساخ کتب و دواوین مصرف می کردند. این تحفه گران بها را نیز تمدّن اسلامی برای هندیان به ارمغان آورده است.

5موسیقی

هنر موسیقی در عصر اسلامی هندوستان، راه و روشی نوین حاصل کرد و از سبک موسیقی قدیم هند و الحان هندی مانند راگا (1) و دروپد (2) انحراف کلی یافت. تأثیر و نفوذ موسیقی هند در ایران قبل از اسلام و عکس آن در عصر حکمرانان اسلامی، موضوعی مفصّل است که بحث در آن از حوصله مقال خارج است. در این جا همین قدر کافی است گفته شود که طبقه نوازندگان و مطربان و خنیاگران در دستگاه سلطنت از لوازم و تشریفات ضروری دربار بودند، همچنان که در

1- (1) . Ragas.
2- (2) . Dhrupad.

پیشگاه غزنویان، غوریان، سلجوقیان و تیموریانِ ایران، طبقه رامشگران از ضروریات دربار پادشاهی شمرده می شدند.

بعد از تأسیس سلطنت های اسلامی هند، استادان هنر موسیقی مانند دیگر هنرمندان، پیوسته به هوای کسب مال و منال از ایران و آسیای مرکزی، رهسپار دربار شاهان هندوستان شده و آلات موسیقی خود را همراه داشته، با نغمات و ضَرَبات فرح انگیز خود در مجالس انس، پادشاهان و امیران و بزرگان را سرخوش می ساخته اند. چون آن جماعت در هندوستان متوجّه به نغمات و الحان ملّی هندی شدند، انواع راگ ها و سرودهای مذهبی هندیان را استماع کردند. اندکی نگذشت که از ترکیب آوازها و سرودهای خود با نواها و الحان هندی، نغمات و سرودهای جدیدی به وجود آوردند.

عامل دیگری که در انتشار موسیقی اسلامی در هندوستان تأثیر فراوان داشته است، مجالس وجد و حال و محافل رقص و سماع صوفیه بوده است. در نزد این جماعت، آوای خوش و صوت دلکش و رقص به یاد محبوب ازلی، از لوازم تصفیه روح و تزکیه نفس به شمار می رود. نزد برهمنانِ هندو نیز نواختن سرودهای مذهبی (کرتن ها و بجن ها) در معابد به منظور نزدیکی به خدایان و ارواح نامرئی، نوعی عمل مقدسِ مذهبی شناخته می شد. در نتیجه در طول قرون متمادی (یازدهم تا هجدهم میلادی) به تشویق پادشاهان و مهاراجه های هندو از یکسو و به روش صوفیه و برهمنان از دیگر سو، در این هنر، پیشرفت های شایانی حاصل گردید.

جماعتی از نوازندگان و خوانندگان در اماکن مقدسه و یا در حاشیه قبور مشایخ و مجالس عروسی و سالگرد وفاتِ پیران طریقت، بَربط و طبلک خود را

با سرودها و چگامه ها توأم ساخته و با نواختن نغمات طرب انگیز و سرودن قول ها و غزل های پرشور، وقت سالکان راه را خوش می داشتند. این جماعت را به تقلید از ایران هنوز «قوّال» می گویند و خوانندگی ایشان را «قوّالی» می نامند و تا عصر حاضر، مجالس «قوّالی» در نزد عامه، به ویژه مسلمانان رواج بسیار دارد.

اگر چه «وینا» (1)، نوعی تار هندی، از قدیمی ترین ابزارها و اسباب نوازندگی است که نام آن حتی در ریگ ودا هم آمده و تصویر آن در نقوش باستانی دورانِ باستان هند نیز دیده می شود، امّا نام بسیاری از آلات و ادوات جدید که در قرون اسلامی در هند متداول و معمول گردیده مانند: رباب، سرود، سه تار، طنبور، طبلک و دلربا همه کلمات فارسی است و نشان می دهد که اجداد این ادوات موسیقی، درونِ باروبنه نوازندگان قرون وسطی از آسیای میانه به آن دیار آمده اند.

سلاطین مسلمان هند از زمان ممالیک و تغلقی تا مغولی، غالباً هواخواه موسیقی بوده و دسته های نوازندگان هنرمند در دربار ایشان مقامی مهم داشته اند. مورّخان در شرح سلطنت اکبر نوشته اند که وی غالباً نغمات نوازندگان را استماع می کرده و موسیقی دان های مسلمان و هندو را علی السویه تربیت می کرده است. به همین جهت، شهر گوالیار از دیرباز تاکنون مرکز و مهد موسیقی شناخته می شود و از زمان اکبر در آن شهر، هنر موسیقی را تعلیم می داده اند. تانسن (2) گوالیاری در نزد آن پادشاه مرتبت و منزلتی خاص داشته است.

در جنوب هند بعضی از سلاطین مسلمان، مانند فیروزشاه بهمنی (1429 - 1397م) و یوسف عادل شاه (1489م) مؤسس سلسله عادل شاهی که از نژاد گرجی بوده و خود موسیقی می دانسته است، موسیقی را گسترشِ بسیار داده اند.

1- (1) . Vina.
2- (2) . Tansen.

ابن بطوطه جهانگرد عرب، که در زمان محمّد تغلق به دهلی آمده و مدت پنج سال (1342-1347م) در نزد او اقامت داشته و از دربار، رسوم و عادات او در سفرنامه خود وصفی روشن کرده است، از کنیزکان مُغنّیه و مطربان خوش آواز که در پیش سلطان به سرودن نغمات و آوازها اشتغال داشته اند، حکایت می کند و نشان می دهد که از آغاز تأسیس سلطنت اسلام (قرن پنجم هجری) در هندوستان، موسیقی مخصوص طرب در نزد ایشان رواج فراوان داشته است.

اختراع نغمه «پرده خیال» را که از اقسام موسیقی هندی است به سلطان حسین شرقی، پادشاه «جون پور» نسبت می دهند. نوشته اند که شاه جهان دو نفر مُغنّی دربار خود یعنی جگن نات و درنگ خان را با سیم می سنجیده است. امیرخسرو دهلوی همچنان که در فن شعر استاد مسلم است، در عصر خود در هنر موسیقی نیز به حد کمال بوده است و گویند که «سِتار» را او اختراع کرده است.

6نساجی

صنعت پارچه بافی از ماده پنبه، پشم، ابریشم، کتان و زربفت، با همه نازک کاری ها و ظرافت ها که در آن به کار می رود، در هند، هنری قدیمی است. سلاطین، ملوک، امیران، وزرای هندو، ارباب نعمت و دارندگان مکنت، برای پوشانیدن اندام خود و بانوان حرم خود به پارچه های گران بها و لباس های نفیس، این صنعت را همواره پاس داشته اند. سلاطین اسلام نیز به نوبه خود این صنعت را تشویق و ترویج کرده اند، تا آنجا که زربفت های بنارس و گجرات و شال های کشمیر و اطلس و دیبای بهار و کتان های بنگال و قالین های پشمینه پنجاب، معروف آفاق شد. به گونه ای که در قرن دهم و یازدهم هجری (شانزدهم و هفدهم میلادی) هندوستان بزرگ ترین کشور نساجی جهان گردید

ص:202

و محصولات خود را به بازارهای شرق و غرب جهان می فرستاد.

صنعت کار دست و سوزن کاری (1) نیز در زمان مسلمانان در سراسر هندوستان توسعه داشته است. پولک کاری پنجاب، سوزن دوزی کشمیر، ابریشم دوزی دهلی و اگره، سوزن کاری های پیشاور و... همه این هنرهای زیبا در آن زمان به انواع تفنن و ظرافت آراسته گشت و در هر یک از شهرها و بلاد هند، نوعی از آن، معروف و مشهور گردید.

قماش های زربفت که از تارهای طلا و نقره بافته می شدند و همچنین زردوزی و «کامدانی» که در روی مخمل یا اطلس یا منسوجات پنبه لطیف به عمل می آوردند، در شهرهای لکهنو، بنارس، سورت، گلکنده و اورنگ آباد به شکل های گوناگون وجود داشته که اکنون نمونه هایی از آن در موزه های بزرگ، نماینده این هنر شگفت آور است.

بافتن ساری (2) که نام یک قواره لباس زنانه است، از تارهای نقره، طلا، ابریشم و پنبه، محل هنرنمایی دوزندگانِ زبردستی است که تاکنون نیز ادامه دارد.

7زرگری، آهن گری و عاج سازی

این صنایع نیز همه از مهارت ها و هنرهای باستانی هند است که در حدّ خود در دوره تمدّن اسلامی هند، رواج بسیار یافت. از حفّاری خرابه های شهر تاکسیلا (3) در شمال غرب هندوستان (پنجاب) که چندین قرن قبل از میلاد مسیح، مهد تمدّن آریایی هند است، مقدار زیادی نقاشی، ظروف و مصنوعات از زر و سیم و جواهر به دست آمده است که از توسعه هنر زرگری و

1- (1) . Embroidery.
2- (2) . Svree.
3- (3) . Taxila.

جواهرسازی در آن دوره ها حکایت می کند. این هنرهای ظریف در عصر سلطنت اسلامی همچنان رواج داشت و تکامل یافت. آثار نفیس هنری از آن زمان تا امروز باقی مانده است که زیب و زینت موزه های جهان است.

صنعت زرگری و جواهرنگاری در زمان شاه جهان بدان پایه رسید که تختی به نام «تخت طاووس» که از عجایب روزگار و از نوادر تحف و آثار بود، ساخته و پرداخته شد که از مظاهر جلال دربارِ پادشاهان هند شمرده می شد و درباره آن داستان ها پرداخته اند.

8علوم طبیعی و ریاضی

هندوها در علوم ریاضی و نجوم و داروشناسی و طب، در ادوار تمدّن قدیم خود، تقدّمی به سزا داشتند و کتب و آثار بی شمار به زبان سانسکریت از ایشان به یادگار مانده است که ملل عرب، عجم، یونانیان و رومیان در روزگاران باستان از ایشان بهره ها برده اند.

مسلمانان که در قرون دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) به فرهنگ و علوم یونان دسترسی یافته و ترجمه های عربی از آثار یونانی به جهان عرضه کردند، به وسیله مترجمان هنرمند از کتب هندی و آثار سانسکریت نیز ترجمه ها کردند که نه تنها در ممالک شرق نزدیک، بلکه در قرون وسطی در سراسر اروپا نیز انتشار یافت. پس از آنکه از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، تمدّن مسلمانان با تمدّن هندوان در شمال و جنوب هندوستان آمیزش یافت، هر دو گروه در زمینه علوم طبیعی از یکدیگر بسیار چیزها آموختند. در آن زمان، بسیاری از اصطلاحات و مسائل و قضایای نجومی از سانسکریت به عربی ترجمه شد که از آن جمله محاسبه مدارات طولیه و دوائر عرضیه کره زمین و تدوین

تقویم و حساب زیج هندی و رصد کواکب است.

چنان که گفتیم، مهاراجه جی سنگ (1) (1686-1743م) مهاراجه جیپور که خود امیری منجم و ریاضی دان بود، تقویم هندی را به روش منجمین اسلام اصلاح کرد و پنج رصدخانه که آنها را «جنترمنتر» می گویند، برای مطالعه و حساب سیر ماه و آفتاب و سایر ستارگان در پنج شهر هند بنا کرد. همچنین به امر او بعضی پاندیت های براهمه، کتاب المحبسطی را به هندی ترجمه و زیج الغ بیگ موسوم به زیج سلطانی و نیز زیج خواجه نصیرالدین طوسی موسوم به زیج ایلخانی را شرح کردند.

در زمان سلاطین اسلام در عالم طب، کیمیا، داروشناسی، گیاه شناسی و زیست شناسی هندوها از معارف مسلمانان در این فنون بهره ور گشتند. اصول طب یونانی به روش بقراط، جالینوس، شیخ الرئیس ابوعلی سینا و رازی در آن کشور رواج فراوان یافت. تا زمان حاضر نیز برخی مدارس و آموزشگاه ها به نام «مدرسه طب یونانی» در بعضی از شهرهای هندوستان مانند: حیدرآباد دکن، دهلی، بمبئی و... موجود است که در آن به روش اطبای اسلام، طرز معالجه با گیاهان را تعلیم می دهند.

در فنون شیمیایی مخصوصاً در ترکیب جوهرها و الوان برای نقاشی و مُذهَّب کاری و کاشی کاری و نساجی از تجربیات اساتید فنی که از ایران آمده بودند، در هندوستان بهره ها برده و تعلیم ها گرفتند. اسامی فارسی بعضی ترکیبات الوان مانند شنگرف، لاجورد، قرمز، نیل و امثال آن که هنوز نزد هنرمندان هندی مستعمل است، بهترین دلیل بر این مدّعاست.

1- (1) . Jai Singh.

از دیگر مظاهر تمدّن اسلامی هند، تشکیلات اجتماعی و سازمان اقتصادی ایشان است. در مؤسسات اداری، از دفتر و دیوان رسائل گرفته تا عمل خراج و وضع مالیات و تقسیم بندی اجتماعی و کشوری، در زمان سلاطین اسلام به ویژه در دوره مغولی، بر اصولی استوار شد که حتی انگلیسی ها بعد از غلبه بر هندوستان، ناچار از آن اصول مدت ها پیروی می کرده اند، تا به تدریج سیستم های خود را جانشین آن ساختند.

مسلمانان در امر تجارت و توسعه بازرگانی هند، سعی بسیار کرده اند. تشویق تجّار و حمایت از ایشان و تأسیسات بندری و ساختن راه ها و جاده های عریض و طویل از زمان ایشان معمول گردید. ایشان با احداث شاهراه های مُمتد، پهن دشت هندوستان را از شمال به جنوب متصل و مربوط ساختند. شیرشاه سوری (952 - 948ق) یکی از همین سلاطین آبادگر است که در مدت کوتاه سلطنت خود، شاهراه بزرگ هند را از کتک (اریسا) تا اتک (پنجاب) بنا فرمود و آن را با عرضی متناسب ساخته و در حاشیه آن در فواصل معین، میل هایی از سنگ و گچ بنا کرد که علامت و میزان طول راه باشد. کلمه میل (1) در زبان انگلیسی از اینجا وارد شده که بعدها نام واحد طول معین (1600 متر) گردیده است.

جاده دیگری که در دوره مغول احداث شد، «جاده آگره» (2) است که از آن شهر به بندر سورت در ساحل غربی دریای هند منتهی می شده و در طول آن دو جاده، کاروان سراها و مسافرخانه ها بنا کرده بوده اند. جاده آگره بندرگاه عظیم سورت را که در قرون وسطی دروازه هند به شمار می رفت، به دارالسلطنه آگره و دهلی و

1- (1) . Mile.
2- (2) . Agra Road.

دیگر بلاد بزرگ متصل می ساخته است. در طول آن قرون، بندر یاد شده، مرکز کِشتی های گرانبار از شرق و غرب جهان به مقصد هند بوده، همچنین از آنجا هر ساله کاروان های حج به بیت الله الحرام عزیمت می کرده اند. دستگاه بازرگانی انگلیس در قرن هفدهم میلادی در همان شهر (سورت) تأسیس و بذر امپراتوری بریتانیا و استعمار هند نیز در آن بندر کاشته شد که بعدها جای خود را به بندر بمبئی واگذاشت. سیاحان زمان، درباره کاروان سراها و مهمانخانه ها و مغازه ها و صرّافی ها و حتی معابد و مساجد در آن شهر بین المللی داستان ها نوشته اند.

در کنار گسترش راه ها و جاده ها و تشکیل کاروان ها، امر کشتیرانی در رود گَنگ و در سواحل دریای هند نیز از آثار تمدّن اسلامیان است و حتی صنعت کشتی سازی در زمان ایشان ترقی شایان یافت. مخصوصاً در بنگاله، کارخانه کشتی سازی بزرگی داشته اند که حتی پرتغالی ها در قرن هفدهم میلادی در آنجا کشتی می ساخته اند.

پا به پای تأسیسات تجارتی، توسعه کشاورزی، از آثار نیک دوره اسلامی است. ساختن سدها و کندن آبراه های وسیع و طویل و احداث چاه ها و آب انبارها و استخرها از افتخارات همان دوره است. مورّخان از کثرت محصولات زراعتی، غلات، سبزیجات و میوه های هند، ارقام حیرت انگیز نقل کرده اند.

در امر عدالت و دادگستری و رسیدگی به قضایای حقوقی و جزایی، مسلمانان بر اساس قواعد قضایی اسلام، سازمان های محکم و استوار داشته اند و در هر شهر و استان، یکی از بزرگ ترین علمای مشهور به علم و تقوی را به منصب جلیل «قضاوت» می گماشته اند. این قوانین و مقررات را همچنان سالیان دراز حکومت انگلیس در آن مملکت رعایت می کرده است.

شهرهایی که در عصر پادشاهان مسلمان به عظمت و کثرت جمعیت رسید، مانند: لاهور، دهلی، آگره، لکهنو در شمال و بیدر و گلکنده و بیجاپور و حیدرآباد در جنوب، همه به حُسن نظم و کمال امنیت و وفور نعمت، موصوف بودند و کار تقسیم آذوقه و نظامات شهری و تأمین آسایش و رفاه عمومی به نحو احسن انجام می گرفته است. جهانگردانی که در زمان مغول به هند آمده اند، مخصوصاً از آگره و لاهور وصف های بلیغ کرده اند؛ تا به جایی که لاهورِ آن روزگار را بزرگ تر از پاریس و لندن می نگارند. جمعیت دهلی را در زمان اورنگ زیب نزدیک به دو میلیون تخمین زده اند.

شهر الله آباد در ملتقای دو رود مقدس جَمْنا و گَنْگ، افزون بر مقام خاص مذهبی، موقعیت نظامی داشته است و در آنجاست که اکبر به احداث قلعه مستحکمی که از بزرگ ترین پایگاه های نظامی او بوده، مبادرت ورزید و هم اکنون نیز محل استقرار پادگان نظامی ارتش هند است.

دربارهای سلطنتی هند با آن همه شاخه ها و آثار فراوانی که در کتاب های تاریخ آن عهد به تفصیل آمده است، از ویژگی های دوره حکومت سلاطین مسلمان است. کتاب آیین اکبری که به منزله دفتر رسمی (1) دوره سلطنت آن پادشاه است، اوضاع سلطنت مداری و دربارشاهی و سازمان حکومت را در آن کشور در قرن دهم و یازدهم هجری به خوبی نشان می دهد. کلمه فارسی «دربار» را در هندوستان برای اصطلاح مخصوص دستگاه سلطنت اقتباس کردند و در آنجا پادشاه در اوقات عادی به وزرا و رجال «بارخاص» می داد و در عمارت مخصوص «دیوان خاص» می نشست و همچنین در مواقع معین «بار عام» می داد و در عمارت «دیوان عام»

1- (1) . Gazetteer.

جلوس می کرد. در آنجا بود که در حضور او سراسر وزرا و رجال و امیران و مهاراجه ها و نُوّاب با لباس های زربافت جواهرنگار و اسلحه قیمتی در جایگاه مخصوص خود می ایستادند و لشکریان سواره و پیاده با اسب های والاگهر و فیل های کوه پیکر صف ها می آراستند، شخص پادشاه با کلاه مکلل به جواهر، برفراز تخت مرصّع قرار می گرفت و وزیر اعظم در دست راست او بر جایگاه خاص خود می ایستاد و شاعرِ دربار، قصیده مدیحه خود را قرائت می کرد.

تشکیل دربار با آن شکوه و طمطراق و تشریفات، تا زمان انگلیس ها همچنان در پایتخت و شهرهای بزرگ هند مرسوم و معمول بوده است.

خلاصه آنکه در طول مدت هشت قرن (از نیمه قرن یازدهم تا نیمه قرن نوزدهم میلادی) در زیر پرچم سلاطین اسلامی، کشور هندوستان پیوسته در تمام سازمان های مدنی، اجتماعی و اقتصادی، راه ترقی و پیشرفت را می پیمود و در قرن هفدهم میلادی که دوره عظمت سلطنت اکبر و اولاد اوست، این دستگاه به اوج شکوه خود رسید. هندوستان در آن زمان، یکی از بزرگ ترین و معروف ترین ممالک جهان گشت.

پرسش ها

1. معماری هند و اسلام، مربوط به چه دوره ای است و در چه مناطقی به رشد و کمال خود رسید؟

2. درباره تاریخچه منار قطب به اختصار توضیح دهید.

3. دو مورد از تشویق خطاطانِ هنرمند، توسط حکمرانان مسلمانِ هندی را بیان کنید.

4. مسلمانان چه نقشی در رشد علوم طبیعی و ریاضی داشتند؟

5. درباره کتاب آیین اکبری و شیوه حکمرانی مطرح در این کتاب، توضیح دهید.

ص:210

14- سنت تاریخ نگاری اسلامی در هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آگاهی از سیر تاریخ نگاری در هند باستان؛ 2) علاقه حکمرانانِ مسلمان به ثبت وقایع تاریخی؛ 3) نخستین تاریخ نگارانِ مسلمان: هشام کلبی و ابوالحسن مداینی؛ 4) مهم ترین تألیفات تاریخی و جغرافیایی مربوط به شبه قاره هند؛ 5) تاریخ نگاری فارسی در حوزه شبه قاره هند.

تاریخ یا اسطوره

تاریخ نگاری در هند اگرچه سابقه ای بسیار کهن داشته، امّا آثار پدید آمده توسط هندیان باستان، بیشتر به اسطوره شباهت دارد تا تاریخ و طبعاً فایده تاریخی آنها بسیار اندک است. با ورود اسلام به هند و علاقه فراوان حکمرانانِ مسلمان به ثبت وقایع تاریخی - به ویژه فتوحات و پیروزی های آنها بر رقیبان - تاریخ نگاری رنگی دیگر گرفت و تا آنجا پیش رفت که حجم انبوهی از اطلاعات موجود در نسخه های نفیس هندی، به تاریخ و ثبت وقایع اختصاص دارد. در این درس، از

نخستین کسانی که در راه تاریخ نگاری گام برداشتند همچون هشام کلبی و ابوالحسن مداینی، تا مورخان قرون اخیر یاد شده است و نام مهم ترین آثار تاریخی آنان آمده است.

نثرنویسی در مراکز علمی و ادبی شبه قاره در چند زمینه، پیشرفت قابل ملاحظه و اهمیت تاریخی و فرهنگی خاص داشته است. تاریخ این سرزمین از سده دوم تا سیزدهم هجری (هشتم تا نوزدهم میلادی) بیش از هزار سال کلاً بر نوشته های سیاحان و جغرافی نویسان و تاریخ نگاران مسلمان مبتنی بوده است. در خود هند با آن که سابقه تاریخی طولانی و فرهنگ دینی و هنری بسیار کهن و دامنه دار وجود دارد، از سنّت تاریخ نگاری و ثبت وقایع، اثر و نشانه بارز و نظرگیری یافت نمی شود. کتاب هایی چون مهابهارته ، رامایانا و پورانه ها همگی حماسه های دینی و اسطوره های غیر تاریخی اند و طبعاً فایده تاریخی آنها بسیار اندک است و اگر در دربارهای شاهان، ثبت وقایع و نوشتن کارها و فتوحات مرسوم بوده است، امروزه دراین باب، جز برخی سنگ نبشته بر دیوارهای معابد یا نقاط دیگر و ذکر موقوفاتی که بعضی از حکمرانان محلی به معبد یا محل مقدّسی اختصاص داده اند و یا اشاره ای که در مقدمه کتابی یا نمایش نامه ای به پادشاهی رفته است، چیز قابل ملاحظه ای موجود نیست.

در این گونه نوشته ها شاعر یا نویسنده، وقایع تاریخی را با داستان های اسطوره ای درهم می آمیزد و نَسَبِ پادشاه ممدوح خود را به خدایان و پهلوانان افسانه ای می رساند، بی آن که زمان و مکانِ رویدادها را معین کند. یکی دو منظومه شبه تاریخی از این دوران به زبان سانسکریت برجای مانده است، چون هرشه چریته (1)که شرح

1- (1) . Harsa Carita.

فتوحات هرشه، پادشاه قنوج (قرن هفتم میلادی) است و منظومه ویکرمه ویجیه (1)که وصف کارهای ویکرمه آدیتیه، (2) پادشاه معروف سلسله چالوکیه (3) است و در فصل های اوّل آن از شاهان دیگر این سلسله سخن می رود.

خاصیت اصلی این منظومه ها کلاً مدیحه سرایی است و در آنها به هیچ روی توالی تاریخی وقایع و تعیین زمان و مکان رویدادها مورد نظر نبوده است و هیچ گونه اطلاعی درباره اوضاع و احوال تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار مستقیماً و به طوری که قابل استناد و اعتماد باشد به دست نمی آید.

از سوی دیگر، مسلمانان از آغاز ورود به سرزمین های غربی و جنوبی شبه قاره، به شناخت اوضاع طبیعی و جغرافیایی این مناطق و چگونگی احوال اجتماعی و اقتصادی مردم آن همت گماشتند و جهانگردان و بازرگانان و جغرافی نویسان مسلمانِ سده های دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) به تحریر و ثبت مشاهدات خود در این نواحی و تألیف کتاب به زبان عربی درباره چگونگی معیشت مردم در شهرها و روستاها، آداب و اعمال دینی آنان و وصف خصوصیات اقلیمی نواحی مختلف پرداختند و گروهی نیز به گردآوری اخبار و گزارش های ناقلان و راویان و ثبت و درج آنها در کتاب های خود مشغول شدند.

از نخستین کسانی که در این راه پیش گام بودند و در آثار خود آگاهی های بسیار در موضوعات مربوط به سند و هند گرد آورده بودند، عبارت بودند از: ابن اسحاق (م 151 ق/ 768م) صاحب کتاب های الخلفا ، السیره ، المبتدأ و المغازی ؛ هشام کلبی (م 206ق / 821م)، مؤلّف کتاب های بسیار، از جمله کتاب البلدان

1- (1) . Vikrama.
2- (2) . Aditya.
3- (3) . Calukya.

الکبیر ، البلدان الصغیر ، الأقالیم ، التاریخ وأخبار الخلفاء ؛ ابوالحسن مداینی (م 225 ق/ 840 م)، صاحب دو کتاب ثغر الهند و عمّال الهند ؛ ابوعبدالله جیهانی (م 306 ق/ 918م)، وزیر امیر نصر سامانی، مؤلّف کتاب المسالک والممالک .

این کتاب ها همه از میان رفته اند؛ امّا بخش بزرگی از مطالب آنها در تألیفات تاریخ نگاران قرن های سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، مانند: تاریخ سند که ترجمه فارسی آن به نام چچنامه دردست است، فتوح البلدان بلاذری، البلدان ابن فقیه همدانی، الاعلاق النفیسه ابن رسته، المسالک والممالک ابن خردادبه و تألیفات تاریخی و جغرافیایی دیگر، نقل شده و امروز موجود است.

آنچه جهانگردان و تاریخ نویسان مسلمان این دوره به زبان عربی درباره جنبه های مختلف این موضوع در تألیفات خود آورده اند، کلّاً یا مبتنی بر مشاهدات عینی خود آنهاست و یا نقل گفته های سیاحان و مورّخان و گزارشگرانی است که دیده ها و شنیده های خود را بازگفته اند. این آثار از لحاظ تاریخِ سده های میانه شبه قاره، خصوصاً قرن های اوّل تا پنجم هجری (هفتم تا یازدهم میلادی) آن سرزمین که هنوز تاریخ نگاری به زبان فارسی در دربارها و شهرهای بزرگ آنجا شروع نشده بود، حائز کمال اهمیت است و گوشه هایی از تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بخش بزرگی از جهان متمدّن آن روزگار را تنها در این نوشته ها می توان دید.

در اینجا فهرست وار به مهم ترین این کتاب ها اشاره ای کوتاه می شود:

فتوح البلدان بلاذری (م 279 ق/ 892 م) معتبرترین تألیف در تاریخ فتوحات اسلامی در سند و ملتان، مبتنی بر اخبار هشام کلبی و مداینی است؛ سلسله

التواریخ سلیمان تاجر که در سال 237ق (851م) نوشته شد و ذیل آن از ابوزید سیرافی، شامل گزارش هایی از مشاهدات شخصی این دو بازرگان مسلمان در بندرها و شهرهای ساحلی و مرکزی هند و شرح آداب و رسوم و رفتار اجتماعی مردم آن نواحی و انواع خوراک و پوشاک و چگونگی معاش و معیشت آنان است؛ کتاب اخبار الصین والهند از مؤلّفی ناشناخته که آن نیز در 237ق، نوشته شده و متضمن اطلاعاتی درباره آداب و رسوم و عادات و روش های زندگانی مردم چین و هند است؛ کتاب المسالک والممالک ابن خردادبه (اواسط قرن سوم هجری / نهم میلادی)، شامل اطلاعات دقیق جغرافیایی و وصف شهرها و فواصل آنها که غالباً از المسالک والممالک جیهانی گرفته شده است؛ تاریخ یعقوبی (م 284 ق)، متضمن گزارش های جغرافیایی و اطلاعات سودمند درباره فرهنگ و علوم هندویی، روایات درباره اختراع نرد و شطرنج و بیان معانی رمزی آنها، ذکر کتاب های هندوان در نجوم و ریاضیات و پزشکی به نوعی که در دوره های بعد در کتاب هایی چون تألیفات ابن ندیم و قفطی نیز دیده می شود؛ البلدان ابن فقیه همدانی (اواخر سده سوم ق) در وصف شهرهای هند و فواصل آنها و آداب و رسوم رایج در میان مردم و مقایسه آنها با احوال ساکنان بلاد چین و ایران که به گفته ابن ندیم کلاً از المسالک والممالک جیهانی نقل و اقتباس شده است؛ الاعلاق النفیسه ابن رسته، شامل مطالبی درباره عادات و آداب مردم هند و وصف برخی از معابد و ذکر محصولات و کالاهای تجارتی آنجا بر اساس گزارش های مؤلّفان پیشین؛ عجایب الهند بزرگ بن شهریار، دریانورد ایرانی که در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بندرها و جزایر و شهرهای ساحلی هند را تا حدود چین و جزایر اطراف آن سیاحت کرده و شگفتی هایی را که در این

مناطق دیده و شنیده، در این کتاب باز گفته است؛ مروج الذهب ، که مؤلّف آن مسعودی در دهه های نخستین قرن چهارم هجری به نواحی جنوبی و سواحل غربی هند سفر کرده و آگاهی های بسیار مفیدی درباره اوضاع و احوال اقلیمی و جغرافیایی این سرزمین، چگونگی معیشت مردم در شهرها، وصف معابد و اشارات تاریخی و فرهنگی گوناگون در کتاب خود آورده است؛ مسالک الممالک اصطخری و أحسن التقاسیم مقدسی که هر دو در نیمه دوم قرن چهارم هجری تألیف شده و اطلاعات فراوانی درباره اوضاع جغرافیایی، صنعت، تجارت و محصولات آن سرزمین در بر دارند؛ کتاب معروف الفهرست ابن ندیم که در 377ق (987م) تألیف شده و در فصول مختلف آن از ادیان، عقاید، معابد، اصنام، خط و کتابت، اسامی دانشمندان و منجمان و پزشکان و کتاب هایی که از هندی به تازی ترجمه شده، سخن رفته است؛ طبقات الأُمم قاضی صاعد اندلسی (م462ق / 1070م) که شامل مطالبی درباره پزشکی و نجوم هندی و نام های برخی از کتاب های این علوم است.

در اینجا باید از کتاب نزهه المشتاق فی اختراق الآفاق ، نوشته شریف ادریسی، ادیب و مورّخ مسلمان سیسیلی (م560ق / 1165م) که جغرافیا و تاریخ عمومی جهان است، نیز یاد کرد. مؤلّف، اجزای 8 و 9 و 10 از اقلیم اوّل و اجزای 7 و 8 از اقلیم دوم را به جغرافیایی هند اختصاص داده و در وصف هر ناحیه از آداب و رسوم و محصولات و صناعات آن سخن گفته است. گرچه مطالب این کتاب غالباً اقتباس از نوشته های مؤلّفان پیشین است؛ لیکن در برخی موارد، نکات و اشاراتی دیده می شود که از منابع دیگری که امروز در دست نیست، گرفته شده و یا از گزارشگران و سیاحان دیگر به مؤلّف رسیده است.

اینها مهم ترین تألیفات تاریخی و جغرافیایی مربوط به شبه قاره هند به زبان عربی است که اساس تاریخ نگاران این سرزمین در سده های اوّل تا پنجم هجری (هفتم تا یازدهم میلادی)، پیش از تشکیل حکومت های اسلامی در آن جاست؛ ولی کامل ترین و بنیادی ترین تألیف در تاریخ فرهنگ و علوم و ادیان هند و یکی از بزرگ ترین آثار علمی و تاریخی جهان، کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی است که در حدود سال 421ق (1031م) به زبان عربی نوشته شده و نتیجه چندین سال تحقیق و تتبع و مشاهده و مذاکره مؤلّف در شهرهای نواحی غربی شبه قاره و مطالعات او در آثار علمی و دینی هندوان به زبان سانسکریت است؛ حتی امروز نیز کسانی که در تاریخ علوم و معارف هندی تحقیق و کاوش می کنند، از مطالعه این کتاب بزرگ بی نیاز نیستند.

تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره از اوایل قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در حکومت غوریان ممالیک در دهلی آغاز شد. نخستین تألیف در این زمینه، ترجمه فارسی کتابی است در تاریخ سند و فتوحات مسلمانان در این ناحیه که اصل آن به زبان تازی در اوایل قرن سوم هجری نوشته شده بود. این کتاب، امروز در دست نیست؛ ولی ترجمه فارسی آن که در 613ق (1216م) به دست علی بن حامد کوفی، از دبیران دربار ناصرالدین قباچه در اچّه سند، نوشته شده موجود است و با عنوان فتح نامه سند یا چچنامه به طبع رسیده است. این کتاب، مفصّل ترین و معتبرترین تألیف در تاریخ فتوحات مسلمانان در این منطقه است و همه کتاب هایی که در دوره های بعد در تاریخ سند و ورود مسلمانان بدان جا نوشته شده، از آن بهره گرفته اند.

دومین کتاب تاریخی که در هند به زبان فارسی تألیف یافته، تاج المآثر از

نظام الدین حسن نظامی نیشابوری (فرزند نظامی عروضی) است که وقایع دوران سلطنت قطب الدین ایبک (607 - 602ق / 1210 - 1206م) و شمس الدین ایلتتمش (633 - 607ق/ 1236 - 1210م) را در بر دارد. پس از این کتاب باید از تاریخ عمومی طبقات ناصری تألیف منهاج سراج جوزجانی یاد کرد که در سال 658ق (1260م) به نام ناصرالدین محمود پسر ایلتتمش نگارش یافته است. اهمیت این دو کتاب اخیر، بیشتر بدان سبب است که مؤلّفان، خود شاهد و ناظر وقایع دوران آغاز سلطنت دهلی بوده اند.

امیرخسرو دهلوی (725-651ق / 1325-1253م) گرچه بزرگ ترین شاعر پارسی گوی شبه قاره به شمار می رود، لیکن برخی از نوشته ها و منظومه های او جنبه تاریخی دارد و از این لحاظ، دارای ارزشی خاص است. وی با چند تن از سلاطین دهلی (جلال الدین، علاءالدین و قطب الدین خلجی و غیاث الدین تغلق) معاصر و مصاحب بوده و در دربار آنان مقام و منزلت داشته است. مفتاح الفتوح او شرح فتوحات جلال الدین خلجی و خزائن الفتوح یا تاریخ علایی (به نثر) تاریخ وقایع دوران سلطنت علاءالدین خلجی، لشکرکشی او به نواحی جنوبی هند و فتوحات سردار او ملک کافور در دکن است. امیرخسرو در منظومه نُه سپهر از پیروزی های قطب الدین مبارک شاه خلجی (718ق/ 1318م) سخن می گوید و در قِران السعدین دیدار بغراخان حکمران بنگال را با معزّالدین کیقباد (688ق/ 1289م) حکایت می کند و در تغلق نامه رویدادهای زمان حیات خود را تا جلوس غیاث الدین تغلق (720ق / 1320م) باز می گوید.

در دوران حکومت تغلقیان، چند کتاب مهم تاریخی و جغرافیایی به زبان های فارسی و عربی نوشته شد که اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی هند را در این

عصر روشن می سازد. ضیاءالدین برنی در ادامه طبقات ناصری کتاب تاریخ فیروزشاهی را نوشت (759ق/ 1358م) که از سلطنت غیاث الدین بلبن (686 - 664ق / 1287-1266م) تا پایان حکمرانی محمّد تغلق (752 ق) و شش سال اوّل سلطنت فیروزشاه (790-752م) را در بر می گیرد. چندی بعد شمس سراج عفیف در کتاب دیگری به همین نام (تاریخ فیروزشاهی) سراسر دوران حکومت فیروزشاه را به رشته تحریر درآورد.

در دوره سلاطین خاندان های سادات (855 - 817ق / 1451 - 1414م) و لودی (933 - 855ق / 1526-1451م) نیز کتاب هایی در شرح وقایع آن روزگار نوشته شد؛ لیکن تاریخ تفصیلی آخرین فرمانروایان دهلی، در کتاب های تاریخ عمومی و محلّی که در عهد سلاطین بابری نوشته شد، آمده است. در این دوران، دو کتاب مهم به زبان تازی نوشته شد که از مهم ترین منابع تحقیق در تاریخ و اوضاع اجتماعی هند در قرن های هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) به شمار می روند. یکی از آن دو مسالک الابصار فی ممالک الامصار ، تألیف ابن فضل الله عمری دمشقی (م 749ق / 1349م) است که آن نیز جغرافیای عمومی جهان است و مؤلّف در آن، اطلاعات فراوانی درباره نواحی شمالی شبه قاره را از منابع گوناگون گردآورده است. شرح مفیدی که قلقشندی (م821ق / 1418م) در جلد پنجم صبح الأعشی درباره اوضاع طبیعی و جغرافیایی هند و آداب و رسوم مردم آن آورده است، کلّاً از این کتاب، اخذ و اقتباس شده است. کتاب دیگر رحله ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی (م779ق / 1377م) است که در دوران حکومت محمّد تغلق چندین سال در شهرهای هند سیروسیاحت داشت و مشاهدات خود را با دقت و روشنی تمام در کتابی به نام تحفه النظار فی غرائب الأمصار و عجایب

الأسفار به رشته تحریر کشید و یکی از معتبرترین و سودمندترین مدارک تحقیق در تاریخ این دوران را بر جای نهاد.

بنیاد تاریخ نگاری در هند در این دوره نهاده شد و از قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) با گسترش اسلام در شمال، شرق و جنوب و تشکیل حکومت های اسلامی در بنگال، کشمیر، گجرات و دکن، دربارهای سلاطین این نواحی نیز مراکز بزرگی برای جلب هنرمندان و صنعتگران و شاعران و ادیبان و دانشمندان شدند. دهلی و آگره در زمان حکومت شاهان بابری - از بابر و همایون و اکبر تا آخرین سلاطین این سلسله - مهم ترین مراکز فرهنگ اسلامی هند بودند و آثار فرهنگی بسیار، از جمله کتاب های تاریخی چون: همایون نامه ، حبیب السیر ، تاریخ الفی ، اکبرنامه ، طبقات اکبری ، آیین اکبری ، منتخب التواریخ ، اقبال نامه ، مآثر جهانگیری ، پادشاه نامه ، شاه جهان نامه ، عالمگیرنامه ، مآثر عالمگیری و ده ها تألیف دیگر به صورت تاریخ عمومی جهان اسلام یا تاریخ سلسله بابری و یا تاریخچه دوران سلطنت شاهان مختلف این سلسله در این ناحیه نوشته شد. در نواحی دیگر نیز تاریخ نویسی محل و موقعی خاص یافته بود. در دکن، تألیفاتی چون فتوح السلاطین عصامی (تصنیف: 751ق / 1350م) و بهمن نامه آذری طوسی (م866ق / 1462م) که هر دو تاریخ منظوم و به شیوه شاهنامه فردوسی سروده شده بودند و نیز تاریخ عمومی گلشن ابراهیمی ، معروف به تاریخ فرشته ، نوشته قاسم فرشته (تألیف: 1015ق / 1606م) و برهان مآثر نوشته سید علی طباطبا (تألیف: 1004-1000ق)؛ در سند کتاب هایی چون: تاریخ معصومی میرمعصوم، متخلّص به نامی (تألیف: حدود 1001ق)، تاریخ طاهری میرطاهر محمّد نسیانی (تألیف:1030ق)، تحفه الکرام میرعلیشیر قانع (تألیف 1181ق / 1767م)؛ در

گجرات تألیفاتی چون: مرآت احمدی نوشته علی محمّدخان (1175 ق)، تاریخ گجرات میرابوتراب ولی (تألیف: 1151ق) و ظفر الواله بمظفر و آله (به عربی) تألیف محمّدبن عمر مکی، معروف به حاجی دبیر (حدود 1020 ق)؛ در بنگال تاریخ هایی چون ریاض السلاطین غلام حسین سلیم (تألیف: 1202 ق)؛ در کشمیر تألیفاتی چون: ترجمه فارسی راج ترنگینی و تاریخ رشیدی میرزا حیدر دو غلات (تألیف: 958ق) و تاریخ کشمیر حیدر ملک (تألیف: 1030ق).

چنان که ملاحظه می شود، سنت تاریخ نگاری، با مسلمانان به شبه قاره راه یافت و بیش از یک هزاره، یعنی از اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) تا پایان حکومت اسلامی هند در اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) تاریخ این سرزمینِ وسیع عمدتاً به دست مؤلّفان مسلمان و به زبان های فارسی و عربی نوشته شده است. بی شک گسترده ترین عرصه تاریخ نگاری در جهان اسلام در دربارها و مراکز فرهنگی دوران اسلامی این سرزمین به وجود آمد و مؤلّفان بومی یا غیر مسلمانی که در اواخر این دوران به زبان های محلی به تألیف کتاب های تاریخ و ثبت وقایع پرداخته اند، کلّاً از سنّت و روش مورّخان مسلمان دوره های پیش پیروی کرده اند.

پرسش ها

1. نام چهار مورّخ که در زمینه تاریخ نگاری هند، پیش گام بوده اند را ذکر کنید.

2. چهار مورد از مهم ترین کتاب هایی را که در باب تاریخ فتوحات اسلامی در هند نوشته شده، نام ببرید.

3. تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره هند از چه زمانی آغاز شد و چه حاصلی داشت؟

4. نام چهار اثر تاریخی امیرخسرو دهلوی را بنویسید.

5. آیا می توان ادّعا کرد که سنّت تاریخ نگاری با مسلمانان به شبه قاره، راه یافت؟ چرا؟

15- تصوّف اسلامی در هند

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با شکل گیری تصوّف اسلامی در اطراف مولتان در نیمه قرن پنجم قمری؛ 2) وضعیت صوفیه در روزگار اقتدار سلاطین دهلی؛ 3) آشنایی با چهار طریقتِ: چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه و قادریه؛ 4) مشخّصات کلّی صوفیانِ هند؛ 5) خدمات تصوّف به زبان فارسی.

ظهور تصوّف در هند

اشاره

آن گونه که در درس سوم نیز گفته شد، اسلام، نخستین بار به وسیله بازرگانان دریانورد عرب از طریق سواحل مالابار و سیلان در شبه قارّه شناسانده شده است. محمّدبن قاسم در سال (92ق / 710م) از راه مکران و بلوچستان به شبه قارّه وارد شد و بین سال های (93-94ق / 711-712م) سند را گشود و در سال های بعد نفوذ خود را تا ملتان و پنجاب غربی گسترش داد. فاتحان عرب،

خانواده های خود را در مناطق گشوده شده سند، سکونت دادند. آیین محلّی مردم به چند دلیل تغییر یافت. بسیاری از برهمنان که مشاغلی بزرگ برعهده داشتند، برای حفظ موقعیت خود اسلام آوردند. تعداد بی شماری از بوداییان، به عنوان ستون پنجم علیه فرمانروایان خود به آیین فاتحان درآمدند. محمّدبن قاسم چند تن از فرماندهان محلّی را واداشت که مسلمان شوند و از این راه، تعداد کثیری به آیین اسلام درآمدند. می نویسند که بازرگانان، راجه آصفان (1) در پنجاب را قانع کردند که آیین اسلام را بپذیرد و مسلمان شدن آن راجه که مقام و منزلتی داشت در اسلام آوردن دیگران بسیار مؤثّر افتاد. دانشمندان هندو و بودایی به دربار خلفای عبّاسی فرستاده شدند. قرآن کریم به زبان محلّی ترجمه شد و در نتیجه شخصیت های مذهبی و ادبی پدید آمدند. در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) به نام کسانی چون معشر ناجح (م170ق / 787م) عالم حدیث و ابوالعطای شاعر (م158ق / 774م) برمی خوریم که از برجسته ترین شخصیت های آن عهدند.

اطلاعات ما درباره صوفیان سند اندک است و این کمبود، ممکن است معلول دو عامل باشد: نخست آنکه میان سند و خراسان و ماوراءالنهر ارتباط به کندی انجام می گرفت و دوم آنکه شکوفایی تصوّف در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) با رشد آیین اسماعیلی فاطمی 567 - 297ق (1171 - 909م) همزمان بود. میان سال های 375-367ق (985-977م) مُلتان تحت سیطره خلفای فاطمی مصر بود. منصوره، پایتخت سند در دست خاندان سیمره بود و آن خاندان خلافت فاطمیان مصر را نیز پذیرفته بودند. ازاین رو روابط تصوّف سنّی با صوفیان مناطق دیگر طبعاً قطع شده بود.

1- (1) . Asifan.

اسماعیلیه که آیات قرآن را تأویل می کردند و برای آنها معانی باطنی قائل بودند، در میان مردم مسلمان شده سِند، نفوذی یافته و پیروانی فراهم کرده بودند. حمله محمود غزنوی بین سال های 402-395ق (1011-1004م) در ملتان بر اسماعیلیه ضربه محکمی زد. در سال 416ق (1025م) که محمود به سومنات حمله کرد، سپاهیانش از منصوره به غزنین رفتند و محمود فرصت سرکوبی اسماعیلیان را نیافت و آنان در منصوره و ملتان به تبلیغ خود ادامه دادند. قریب یکصد و پنجاه سال بعد، سلطان معزالدین محمّد سام ملتان را متصرف شد و در بخش جنوبی پنجاب، آیین اهل سنّت را به اجرا درآورد. خاندان سیمره تا اواسط قرن چهاردهم میلادی در سند سُفلی به حکومت خود ادامه دادند و بعد از پایان قرن دوازدهم میلادی، سند علیا به تسلّط حکمرانان سنّی درآمد.

بعضی معتقدند که تصوّف در هند زودتر آغاز شده است. یکی از کهن ترین صوفیان، ابوعلی السندی است که در سال 161ق (777م) با بایزید بسطامی دیدار کرده است. صوفی دیگر به نام شیخ اسماعیل به سال 396ق (1005م) از بخارا به لاهور که هنوز تحت فرمان هندوها بود، آمد.

چنین به نظر می رسد که تصوّف در نیمه قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) در اطراف ملتان نضج گرفته است. اوّلین صوفی که در آن نواحی سکنی گزید، شیخ صفی الدین کازرونی از مردم کازرونِ شیراز است. عموی وی شیخ ابواسحاق کازرونی بود که در سال 426ق (1035م) درگذشت. پس از وی صفی الدین خلیفه وی شد. طبق روش صوفیان، مرشد به وی دستور داده بود که بر شتری سوار شود و هرجا که آن شتر توقف کند، اگرچه در میانه کویر هم باشد، فرود آید. شیخ به این شیوه، زمینی پیدا کرد که بعدها اوچ خوانده شد و در

آنجا فرود آمد. هرچند این ماجرا به افسانه شباهت دارد، ولی این شیوه ها در آن روزگار میان صوفیان رایج بود.

در واقع می توان گفت که فتوحات محمود غزنوی در ملتان سبب شد که آوازه این منطقه و شهرهای آن در دنیای آن روز بپیچد و صوفیان درصدد برآیند که برای یافتن مرید و تبلیغ، سرزمین های دست نخورده و بکری را بیابند و در آن جاها به تبلیغ و فعّالیت مشغول شوند.

از کارها و فعّالیت های شیخ صفی الدین کازرونی در اوچ، هیچ اطلاعی و سندی بر جای نمانده است. حکایتی مربوط به وی و مریدانش را امیرحسن سجزی در فواید الفؤاد از ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده است. طبق آن حکایت، در اوچ، شخصی جوگی به ملاقات شیخ صفی الدین می رود و از وی به طریق دعوی می خواهد که با وی در ابراز کرامت مقابله کند.

حکایت چنین ادامه می یابد که آن جوگی از خود کارهای خارق العاده نشان می دهد، چنان که مستقیماً روی هوا پرواز می کند و سالم به روی زمین باز می گردد. صفی الدین که این حال را می بیند، روی به آسمان می کند و از خداوند می خواهد که وی را قدرت ابراز کرامت عطا کند. از اتاق خارج می شود، به جانب قبله طیران می کند و به چپ و راست می رود، سرانجام به مقام خود باز می گردد و در برابر آن جوگی می نشیند. جوگی حیرت می کند و می گوید: ما فقط می توانیم قدری از زمین بلند شویم و به جای خود فرود آییم، امّا این که شما به هر طرف که خواستید رفتید، کار شما الهی و حق است و کار ما باطل است.

در هند، آیین حنفی رایج بود و بیشتر صوفیان برای روشن فکران مسلمان و توده های مردم الهام بخش مذهبی به شمار می رفتند. ادبیات کهن را هم بیشتر آثار

صوفیه تشکیل می داد. نوشته های صوفیه، شامل چهار مقوله بود:

1) کتاب های مربوط به طریقت. در این مورد جز کشف المحجوب هجویری نمونه دیگری نیست؛ 2) ملفوظات؛ 3) مکتوبات؛ 4) تذکره ها و کتب مناقب.

صوفیه در هند، رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است. هر سلسله ای قلمرو خود را به مناطقی تقسیم می کرد. هر ولی از لحاظ معنوی و همچنین مادّی، «ولایتی» داشت. خواجه معین الدین سجزی، ناحیه دهلی را به خلیفه اش خواجه بختیار کاکی داده بود. این نحوه تلّقی گاهی میان صوفیه و پادشاهان اختلافاتی پدید می آورد. در زمان تغلق ها محمّدبن تغلق با صوفیان چشتی درافتاد. تغلق با نظام الدین اولیا به آن دلیل که نظام الدین به دربار نمی رفت، اختلاف داشت. در عهد سلاطین دهلی هم این اختلاف برجای بود و اختلاف بیشتر بر سر سماع بود.

صوفیان در قرون وسطی زندگی خود را از دو راه تأمین می کردند: نخست از راه احیای زمین های موات؛ دوم فتوح یا صدقه نطلبیده. داشتن شغل و کسب معاش در بعضی از طریقت ها مجاز بود؛ ولی در میان چشتیه فقط برای مریدانی مجاز بود که در حاشیه بودند. شغل مانع راه عارف تلقی می شد.

صوفیان در اماکن سه گانه می زیستند:

1) خانقاه ها یا مراکز وسیع برای اقامت شبانه روزی؛ 2) جماعت خانه ها؛ 3) زاویه ها.

خانقاه در آن عهد، تنها محلّ زهد و عبادت نبود. پایه اجتماعی خانقاه نیز بر اصل ارتباط یعنی تماسّ نزدیک میان مریدان هر شیخ و پذیرایی و برقرار کردن ارتباط با مهمانان و زائران بود. این نوع زندگی، ضوابطی دقیق و منظّم داشت.

برخی از این اماکن، مخصوصاً آنهایی که به طریقت سهروردیه متعلق بود، به کمک اوقاف اداره می شد. در این نوع اماکن فقط مسلمانان رفت و آمد نمی کردند؛ بلکه جوگی ها و هندوها هم با آن خانقاه ها مراوده داشتند.

پوشیدن خرقه و تراشیدنِ موی سر، دو نشانه عمده تصوّف بود. خرقه شیخ، تسبیح، سجاده و عصای او نشان تقدّس بود. شیخ در پایان حیات، آن را به خلیفه خود عطا می کرد.

از سلسله های طریقت تا دوره سلاطین دهلی (689 - 602ق / 1290 - 1206م)، اطلاع دقیقی در دست نیست. در زمان سلاطین دهلی، چهار طریقت عمده در هند وجود داشت: چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه و قادریه.

1چشتیه

چشت، نام روستایی است نزدیک هرات. خواجه ابواسحاق، مؤسّس چشتیه در قرن ششم هجری، مدّتی در آن روستا زیسته است. خواجه معین الدین سجزی (م627ق / 1229م) این طریقت را در هند رواج داده است. معین الدین از مریدان عثمان هارونی است. کمی پیش از فتوحات محمّدبن سام غوری به هند آمد و در اجمیر شریف سکونت گزید. دهلی و ناگور، دو مرکز دیگر چشتیه است. خواجه بختیار کاکی (م633ق / 1235م) در دهلی و حمیدالدین ناگوری در ناگور اقامت داشتند. خواجه بختیار به فرهنگ اسلامی نزدیک تر بود؛ ولی حمیدالدین به شیوه زندگی روستایی هند، از جمله گیاه خواری روی آورده بود. بعدها خواجه فریدالدین گنج شکر (م 664ق / 1265م) در اجودهنِ پنجاب، مرکز دیگری تأسیس کرد. یکی از مریدان وی نیز به نام علی بن احمد صابر سلسله صابریه را تأسیس کرد.

برجسته ترین شخصیت این طریقت، نظام الدین اولیا (725ق / 1323م) است. این مرد بزرگ بر اثر تقوا، تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتّی بعد از خود گذاشت. او محلی را در حومه دهلی برای خانقاه خود برگزیده بود و در این انتخاب، نوعی مبارزه پارسامنشانه را در نظر داشت. البته امروز این منطقه که سابقاً «غیاث پور» خوانده می شد و اکنون به نام منطقه نظام الدین معروف است، در وسطِ شهر قرار گرفته است. نظام الدین، چهارمین مسندنشین طریقت چشتیه است. خلفای او در مناطق مختلفِ هند خانقاه ها ساختند و به تبلیغ پرداختند.

چشتیه از پذیرفتن اقطاع خودداری می کردند و از سلاطین مقرّری نمی گرفتند. برخی از آنان زمین های بایر را برای تأمین معاش کشت می کردند. چشتیه بعد از پراکنده شدن در شهرها به زهد و ریاضت، کمتر توجّه کردند و بعدها از قبول هدایای حکام و ثروتمندان هم ابایی نداشتند.

2سهروردیه

این طریقت به شیخ نجیب الدین عبدالقاهر سهروردی (م632ق / 1234م) می رسد و ابتدا در عراق گسترش یافت. برخی از مریدان آن سلسله، به سبب آشفتگی اوضاع ایران و عراق به هند سفر کردند. بهاءالدین زکریای ملتانی در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) این طریقت را در هند گسترش داد.

بهاءالدین با ایلتتمش (633 - 607ق / 1235-1210م) روابط نزدیک داشت. بقیه مشایخ این طریقت نیز راه او را ادامه دادند. فقط صدرالدین عارف، پسر و خلیفه بهاءالدین زکریا (م648ق / 1285م) زندگی مبتنی بر ریاضت و فقر را برگزید. سهروردیه می گفتند که ارتباط آنان با سلاطین برای آن است که در آنان تأثیر اخلاقی و معنوی داشته باشند. امّا این ارتباط در

شاخه اصلی سهروردیه ملتان، به انحطاط اخلاقی منجر شد و آخرین شیخ آنان، یعنی هود، به دست محمّدبن تغلق به قتل رسید. سهروردیه هند بر اثر حمله امیرتیمور از هم پاشید.

3قشبندیه

اینان از خواجه بهاءالدین محمّد نقشبند بخاری (م791ق) پیروی می کنند. این طریقت در هند پیروان زیادی دارد و به بایزید بسطامی می رسد. این طریقت، مورد حمایت بابر، پادشاه تیموری هند (937-932ق / 1530-1526م) قرار گرفت. ممکن است این حمایت به استقرار این فرقه در زمان اکبر به وسیله محمّد باقی بالله کمک کرده باشد.

اصل عمده اعتقادات این طریقت، «وحدت شهود» است. آنان وحدت شهود را چنین تعریف کرده اند که «خدا در دل بنده به وجود خودش شهادت می دهد». این وحدت با خدا (یعنی جمع) به اتّحادی منتهی می شود که وحدت در ذات نیست؛ بلکه این اتحاد از طریق فعل، ایمان و عشق صورت می گیرد. علاءالدوله سمنانی (م736ق / 1336م) این نظر نقشبندیه را کمال بخشید و این نظر در قرن یازدهم هجری، در هند به وسیله شیخ احمد سرهندی که به مجدِّد الف ثانی معروف است، بسط یافت.

حمله شدید شیخ احمد سرهندی بر توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود ابن عربی، مسیر عرفان در هندوستان را تغییر داد. وی استدلال می کرد که عقیده وحدت وجود، مشعر بر این است که هیچ چیز وجود ندارد جز خدا. این عقیده، منافی مذهب و عقل است. از طرف دیگر، وحدت شهود به توحید مطلق

می رسد، به این معنی که خدا وجود دارد و یکی است و هیچ مخلوقی را نمی توان جزئی از او دانست. ازاین رو درست نخواهد بود اگر بگوییم که «همه چیز خداست»؛ صحیح این است که گفته شود «همه چیز از خداست».

قطع نظر از اعتقاد به وحدت شهود و هواداری از شریعت، دیگر ویژگی های عمده این طریقت، شیخ، ورد و سماع به عنوان محرّک معنوی برای سالک است.

4قادریه

این طریقت به عبدالقادر گیلانی (م562ق / 1166م) می رسد و شایع ترین طریقت در هند امروز است. قادریه در هند ابتدا توسّط محمّد غوث رایج گردید. محمّد غوث در سال 887ق (1482م) در اوچ، خانقاهی برپا کرد. سال ها بعد در دوره سلسله مغولی هند به پایمردی شاه نعمت الله و مخدوم محمّد گیلانی، پایه هایش استوارتر شد.

معروف ترین سیمای این طریقت در قرن یازدهم در هند، محمّدمیر (1405ق / 1635م) است که به «میان میر» شهرت دارد و مراد داراشکوه پسر شاه جهان و جهان آرا بیگم خواهر داراشکوه بود. پیروان این طریقت، شهر بغداد را که آرامگاه عبدالقادر گیلانی در آنجاست، مقدّس می شمارند.

در هندوستان، طریقت های دیگری هم هستند. هجویری از دوازده طریقت نام برده است. از میان آن طریقت ها در قرن دهم، طریقت «شطاریه» رایج بود که به وسیله شیخ عبدالله (م890ق / 1485م) در جونپور و مالوه دایر شده بود. این طریقت، از آداب و رسوم هندی بیشتر متأثر شده و بعد به تنعّم گرایش یافته است. برجسته ترین شیخ شطاری، محمّد غوث گوالیاری (م971ق / 1563م)

است. وی با ظهیرالدین بابر، همایون و اکبر ارتباط داشت. مدّتی در گجرات زیست و علمای آنجا که برخی از ریاضت های وی را بدعت می دانستند، به انتقاد از وی برخاستند. خود وی مرید شیخ حمید بود. در سال 966ق، به آگره رفت و اکبر را به سلک مریدان خود درآورد؛ امّا پادشاه، زود از وی برگشت. او مردی بسیار متواضع بود و هر کس را می دید برایش بلند می شد. رساله معراج در عروج حال خود و جواهر خمسه ، اوراد غوثیه و بحرالحیات از آثار اوست. سال وفات او را 970ق هم نوشته اند. (1)

تصوّف، پدیده ای پیچیده است. این پدیده در هندِ پهناور، هم در روستاها و هم در شهرها ریشه دوانده است. عمق تأثیر و مقبولیت آن در میان مردم چنان بوده است که نواحی روستایی مانند: اوچ، ناگور و سیلهت را به صورت شهری درآورده است. در عهد محمّدبن تغلق در دمشق، به شهاب الدین احمد العمری گفته بودند که در دهلی دو هزار خانقاه وجود دارد. شاید این رقم، اغراق آمیز باشد؛ امّا نشان می دهد که تعداد خانقاه ها بسیار زیاد بوده است و خانقاه ها در آن عهد، تأثیرهایی عمده در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته اند.

تصوف در سطح بسیار گسترده به نمادگرایی و سمبولیسم گرایش پیدا کرد که بخش عمده آن ناگزیر در شعر فارسی نمود یافت. تصوّف از این نظر نیز به زبان فارسی خدمتی شایان کرده است.

1- (1) . تذکره علمای هند، احمدعلی، مطبعه نولشکور، لکهنو، ص 206.

پرسش ها

1. عوامل رواج و انتشار اسلام در هند را بنویسید.

2. آثار صوفیه هند شامل چه مقولاتی است؟ صوفیان این سرزمین برای خود چه رسالت هایی قائلند؟ شرح مختصر دهید.

3. مشخصات کلّی صوفیان هند را بنویسید.

4. طریقت چشتیه در طول زمان چه تحولاتی را پشت سر گذرانده اند؟

5. موطن اصلی طریقت سهروردیه کجا بود؟ و دلیل هجرت این طریقت به هند چه بود؟

6. کدام طریقت صوفیه در هند پیروان زیادی دارد و عمده اعتقادات آن چیست؟

7. تصوّف چه خدمتی به زبان فارسی کرده است؟

ص:234

16- قدیمی ترین کتیبه های هندی دوره اسلامی

اشاره

هدف های آموزشی: 1) آشنایی با قدیمی ترین کتیبه های هند در دوره اسلامی؛ 2) کتیبه های عربی به خط کوفی؛ 3) کتیبه های فارسی؛ 4) کتیبه های اردو؛ 5)موضوع قدیمی ترین کتیبه های موجود در هند.

تاریخ کتیبه نویسی در هند

کتیبه های قرون اسلامی از دوره فتوحات غزنویان در شمال غربی شبه قاره هندوستان شروع می شود؛ ولی اثر مهمی از عصر غزنویان باقی نمانده است. قدیمی ترین کتیبه اسلامی در هندوستان، به زبان عربی و به خط کوفی است و از لحاظ تاریخ کتبیه نویسی دوره اسلامی در کشور هند حائز اهمیت است. این کتیبه که اکنون در موزه پیشاور (پاکستان) وجود دارد، بر روی قطعه سنگی است که در قدیم الأیام در دیوار گاوچاهی در قریه «هوند» (1) نصب شده و در سال 1984م، کشف شده بود.

1- (2) . قریه هوند(Hund) که در ساحل رود سند قرار دارد، زمانی پایتخت گانداهارا (قندهار) بوده است. مورّخان اسلامی، آن را به نام «اوبند» ضبط کرده اند.

سپس در سال 1912م، آن را به موزه شهر پیشاور منتقل ساختند.

این کتیبه بر لوحه سنگ سیاه رنگ و مدوّری نقر شده و خط آن بسیار محو است و به زحمت خوانده می شود. بااین حال آن را چنین کشف و قرائت کرده اند:

سطر اوّل: بسم الله الرحمن الرحیم؛

سطر دوم: بنا هذا البئر الفقیه ابو جعفر؛

سطر سوم: محمّدبن عبد الجباربن محمّد؛

سطر چهارم: الجوز جانی فی ذی القعده سنه؛

سطر پنجم: اثنی وثمانین واربع مأه من هجره النبی؛

سطر ششم: علیه السلام.

تاریخ این کتیبه مربوط به سال 482 هجری (1090 میلادی) است که منطبق با تاریخ سلطنت غزنویان در هند غربی است.

از آن زمان، یعنی قرن پنجم تا اواخر قرن ششم هجری، پیوسته آثار و کتیبه های گوناگون در مساجد و ابنیه مذهبی در هند شمالی و غربی باقی مانده که غالباً به زبان عربی و به خطوط کوفی و ثلث تحریر شده اند.

کتیبه های فارسی: تاریخ قدیم ترین کتیبه هایی که به زبان فارسی در هندوستان موجود است، مربوط به قرن ششم و هفتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) است و آنچه تاکنون معلوم شده عبارت اند از دو کتیبه:

اوّل، کتیبه منثور در مسجد قوه الاسلام (قبّه الإسلام) در دهلی؛

دوم، کتیبه منثور بر قبر شیخ احمد خندان در بداون.

از قرن هفتم هجری به بعد، کتیبه هایی که موجود است، همه به زبان فارسی است. کتیبه های عربی به تدریج از میان رفته است. به این معنی که در عصر

سلاطین خلجی (1320-1290م) و تغلقی (1413 - 1320م) و سادات کبیر (1451 - 1414م) و لودی (1526م - 1451) و بالاخره در زمان سلاطین مغول گورگانی، غالباً در کتیبه نگاری، زبان فارسی جانشین زبان عربی شده است.

همچنین در امارت های کوچک اسلامی که از قرن هفتم هجری در جنوب شبه جزیره هندوستان و نیز در ناحیه بنگاله تأسیس شده اند، اکثراً کتیبه های فارسی، به جای عربی معمول گردیده است.

کتیبه های اردو: در زمان سلطنت گورگانی هندوستان، در اثر امتزاج زبان و فرهنگ هندی و ایرانی زبان جدیدی موسوم به «اردو» به ظهور رسید. این زبانِ نوزاد، اندک اندک دوره تکامل خود را در تمام شئون مدنی و اجتماعی طی کرد، زبان فارسی را که به منزله مادر آن بود، تحت الشعاع خود قرار داد و سرانجام در سده های اخیر، کتیبه نویسی اردو تا حدی جانشین فارسی شد. به نظر می رسد که اوّلین کتیبه «اردو» در روی دیوار غربی مقبره خواجه نظام الدین اولیا در دهلی به تاریخ 1169ق باشد؛ ولی با این وصف، زبان اردو تا عصر حاضر نتوانسته است کتیبه نویسی فارسی را یک باره محو و به کلی زایل کند. هنوز عبارات و سطوری که در غالب شهرهای مسلمان نشین هندوستان به خط نستعلیق بر روی سنگ های مقابر و مساجد و ساختمان های عمومی نقش می شود، بیشتر به زبان فارسی است.

دکتر هورو ویتز آلمانی در سال 1920م، نسبت به کتیبه ها و خطوط اسلامی موجود در هندوستان، فهرست منظّمی ترتیب داده که اگرچه ناقص و فاقد کتیبه های بسیاری از استان های هند است، ولی متضمّن فواید بسیار است و بعضی مسائل مبهم را روشن می سازد. از جمله می نویسد: «کتیبه نگاری در دوره اسلامی هندوستان از اواخر نیمه دوم قرن ششم هجری شروع شده و کتیبه هایی

را که تاریخ آن قبل از قرن یادشده است، ظاهراً از خارج کشور هند به داخل آن آورده اند. یک نمونه از این کتیبه های انتقالی بر دری چوبین است که شخصی انگلیسی به نام «لردالن برو (1) از روی مقبره سلطان محمودبن سبکتگین برداشته و از غزنه به هندوستان آورده و اکنون در قلعه آگره به نام دروازه معبد سومنات موجود است و مناجاتی به عربی از زبان سلطان بر روی آن منقور».

شمارش مختصر و تقریبی، از کتیبه های اسلامی از قرن هفتم به بعد که در فهرست دکتر هورو ویتز آمده، از این قرار است:

1. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن هفتم 40 عدد؛

2. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن هشتم متجاوز بر 80 عدد؛

3. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن نهم 130 عدد؛

4. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن دهم 270 عدد؛

5. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن یازدهم 340 عدد؛

6. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن دوازدهم 135 عدد؛

7. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن سیزدهم 85 عدد؛

8. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرون متفرقه و بدون تاریخ 140 عدد.

آن گونه که از این فهرست ملاحظه می شود، شماره این کتیبه ها تا قرن یازدهم پیوسته رو به ازدیاد است و از آن تاریخ به بعد، عدد آنها کاسته می شود؛ ولی بسیاری از کتیبه های دیگر به فارسی وجود دارد که در این فهرست به حساب نیامده است.

1- (1) . Lord Ellenborough.

پنجاب از حیث تعداد کتیبه های اسلامی در ایالات و استان های هند در شبه قاره هندوستان، در مرحله اوّل است و بعد استان شمالی (U.P) و سپس بنگاله و بعد بمبئی و از همه فقیرتر، ایالت مدارس است در جنوب. در گلبرگه و حیدرآباد نیز کتیبه بسیار دارد و بعد از آن بیجاپور. در شهرهای دهلی، احمدآباد، لاهور، فتح پور سیکری، آگره و کشمیر، کتیبه های اسلامی زیادی یافت می شود. بیشتر این کتیبه ها به زبان فارسی و بعد از آن عربی و بعضی دیگر مخلوطی از عربی و فارسی است. چند کتیبه اسلامی هم به زبان فارسی و به خط سانسکریت یافت می شود. قدیمی ترین کتیبه فارسی در هندوستان شمالی و در مسجد قبه الاسلام در دهلی، به زبان فارسی است.

در قرن هفتم، کتیبه های عربی بر فارسی فزونی دارد؛ ولی در قرن هشتم و نهم، کتیبه های فارسی افزایش یافته و تفوّق عددی حاصل می کند. در قرن دهم، کتیبه های عربی رو به انحطاط می رود و در قرن یازدهم، اصلاً کتیبه عربی دیده نمی شود. عجیب آنکه در قرن دوازدهم مجدداً کتیبه های عربی ظاهر شده اند. کتیبه های عربی به نثراند و مشتمل بر آیات قرآنی و احادیث نبوی و غالباً دارای اغلاط فاحش نحوی اند. باآنکه قدیمی ترین کتیبه های فارسی به نثر است، ولی بعدها به صورت ابیات منظوم درآمده که در ضمن قطعات و رباعیات، با ذکر تخلص شاعر در بیت آخر، بر روی سنگ ها حکاکی شده اند.

کتیبه های مساجد، مقابر و اماکن مقدس مذهبی، غالباً به مقصود ذکر تاریخ بنا و نام بانی به ظهور رسیده و وسیله خوب و سند معتبری برای مطالعه سبک معماری اسلامی در قرون مختلف در هندوستان است. بعضی از این کتیبه های مذهبی که خیلی نادر، ولی جالب توجّه اند، عبارت اند از: چند کتیبه ابنیه مذهبی

هندو که مربوط به معابد هندوان است؛ ولی به خط و زبان فارسی نوشته شده، مانند کتیبه شاه عالم دوم (1178ق) راجع به «دورگا» و کتیبه معبد «شیوا» در شهر مترا (1) که در سال 1222ق، ساخته شده است. از این عجیب تر، عکس این قضیه است، یعنی کتیبه ای که به خط و زبان سانسکریت بوده، ولی مشتمل بر وقفنامه یکی از مساجد اسلامی است. در منطقه ای در وراوال (2) (منطقه بمبئی) به تاریخ 662ق، در زمان امیر رکن الدین، پادشاه هرمز، شخصی به نام نورالدین فیروز، مسجدی بنا کرده و موقوفات آن را با خط و زبان سانسکریت بر روی سنگ، کتیبه کرده است. متن عربی این کتیبه در سومنات پتهن در مسجد قاضی نوشته شده و موجود است.

نمونه ای از کتیبه های فارسی که از حیث نثر، نظم و خط نستعلیق در نهایت نفاست و زیبایی است و مربوط به دوره سلطنت شاه جهان است را بیان می داریم؛ دوره ای که کلام و خط فارسی در هندوستان به اوج کمال خود رسیده بود.

این کتیبه، به صورتِ وقفنامه کاروانسرایی است و لوحه سنگ مرمر آن (به طول 11/7 پا * 2/5 پا) در موزه پرنس آف ویلز (3) هم اکنون در شهر بمبئی موجود است. اصل این کاروانسرا در شهر سورت در استان گجرات واقع بوده است.

کتیبه وسط (شعر)

به نام فروزنده مهر و ماه به دوران شاه جهان پادشاه

بنا کرد خان حقیقت سرشت به صورت سرائی به معنی بهشت

به تاریخش آمد ز چرخ این ندا همایون سرای حقیقت بنا

(1054هجری)

1- (1) . Muttra.
2- (2) . Veraval.
3- (3) . Prince of Wales Museum.

کتیبه حاشیه (نثر)

«حسبه الله تعالی و تقدس - مرید با اخلاص حضرت صاحبقران ثانی ظل سبحانی شاه جهان پادشاه غازی اسحاق بیگ یزدی المخاطب حقیقت خان بانی این کاروانسرا گشت. و لمرضات الله تعالی وقف نمود بدین شروط که از علما و صلحا و فقرا و زائران حرمین شریفین لوجه الله به هیچ وجه چیزی نگیرند و از مترددین دیگر، کرایه بگیرند. بعد از خرج تعمیر سرا و خدمه از دربان و آبکش و خاکروب و خوراک کار که لازم است تا سرا همیشه آباد و باصفا باشد، آنچه بماند به زائران حرمین شریفین دهند و سپاهی از سواره و پیاده، مطلقاً جا ندهند که سرا به جهت نزول و راحت و آسایش مسافران است. عامل این امور از فضل و رحمت نامتناهی امیدوار و خلاف نماینده به لعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار. فمن بدّله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدّلونه. اللهمّ اغفرلنا و لوالدینا کتبه محمّد امین المشهدی.

موضوع بعضی از این کتیبه ها مربوط است به نسخ مالیات ها و احقاق حق مظلومین و حفر چاه ها و بنای آب انبارها و بعضی دیگر که مربوط به امور مذهبی نیست که عبارت است از: کتیبه قلعه ها و دروازه ها و قصرها و پل ها و حمام ها و باغ ها و دکاکین و بالاخره توپ های جنگی که بر روی لوله های فلزی آن اشعار پارسی ظریفی حکاکی شده است.

قدیمی ترین کتیبه فارسی: قدیمی ترین کتیبه فارسی که از حیث تاریخ، قدیمی تر از آن دیده نشده، دو کتیبه است: کتیبه اوّل در پیشانی داخلی سردرب دروازه شرقی مسجد قبّه الاسلام (معروف به قوّه الاسلام) در شهر دهلی وجود دارد و آن لوحه ای است سنگی به طول 91 اینچ و عرض 13 اینچ در دو سطر.

سطر اوّل، مشتمل بر آیاتی است از قرآن شریف (سوره آل عمران، آیات 92 و 96) و در سطر دوم این عبارت به خط بسیار پیچیده، نوشته شده است:

«این حصار را فتح کرد و این مسجد جامع را بساخت به تاریخ فی شهور سنه سبع و ثمانین و خمسمأه امیر سفهسالار اجل کبیر قطب الدوله والدّین امیرالاُمرا ایبک سلطانی - اعزالله انصاره - بیست و هفت آلت بتخانه کی در هر بتخانه دو بار هزاروار هزار دلیوال صرف شده بود درین مسجد به کار بسته شده است. خدای - عزّوجلّ - بر آن بنده رحمت کناد هر که بر نیت بانی خیر دعای ایمان گوید».

آن گونه که ملاحظه می شود، این کتیبه در سال 587ق (1191م) میلادی نوشته شده است و آن ظاهراً همان سالی است که قطب الدین ایبک، دهلی را فتح نمود (تاریخ وفات قطب الدین ایبک 607ق است). گرچه بعضی از محقّقان معتقدند که این کتیبه را چند سال بعد از بنای مسجد، ساخته و در آنجا نصب کرده اند، ولی به هرحال کتیبه این مسجد که در عهد سلطنت شهاب الدین محمّد سام غوری به دست سپهسالارِ او قطب الدین ایبک ساخته شده، قدیمی ترین کتیبه فارسی موجود در هندوستان است.

و نیز در بنیان طبقه اوّل - منار قطب - در همان مسجد، نزدیک درب مناره، بقایای یک کتیبه فارسی دیگر دیده می شود به این عبارت: «این مناره فضل ابوالمعالی - ...» ظاهراً این کتیبه نیز از عهد محمدبن سام باقی مانده باشد.

همچنین در سردرب داخلی دروازه شرقی همان مسجد، کتیبه دیگری قرار دارد که آن نیز به زبان فارسی و بر روی سنگی به طول نوزده اینچ و نیم و به عرض پنجاه و هشت اینچ و سه ربع اینچ است. بر روی آن، یک سطر فارسی به

همان خط پیچیده نوشته شده است که این چنین خوانده می شود:

«این مسجد را بنیاد کرد قطب الدین ایبک خدای بر آن بنده رحمت کناد هر کی بانی این خیر را دعای ایمان گوید».

دومین کتیبه فارسی که بعد از کتیبه پیشین، قدیمی ترین کتیبهٔ موجود است در مقبره شیخ احمد خندان در شهر بداون (1) واقع است. این کتیبه به خط فارسی به شیوه ای بین نسخ و طغرا، تحریر شده و شبیه به خطی است که در طبقه دوم منار قطب در دهلی به کار رفته است و با کتیبه های موجود در مسجد قبّه الاسلام شیوه واحد دارد و تحوّل خط کوفی را در هندوستان شمالی نشان می دهد.

متأسفانه قسمت عمده این کتیبه، از میان رفته و فقط نام بانی بنا که شخصی موسوم به «یتکین» بوده است (ظاهراً ملک جمال الدین ایتکین یکی از امیران دولت غیاث الدین بلبن است که در حدود سال 681 هجری به امر آن سلطان به دار آویخته شد) خوانده می شود و عبارت این چنین است:

«بیامرزاد کی بنده یتکین بانی این خیر را به دعا رحمت مدد نماید و کتب فی الغرّه من رمضان سنه ثلث و ثمانین و ستمأه»

این کتیبه، نود و شش سال بعد از کتیبه نخستین به وجود آمده است.

لوحه دیگر، سنگ قبر کهن سالی است که در موزه قلعه سرخ دهلی به شماره 40/1001 موجود است و یک سطر فارسی از اوایل قرن هفتم دارد که در اعداد قدیمی ترین آثار کتیبه های فارسی هند به شمار می رود. در آن، نام قطب الدین ایبک را ذکر می کند. گویند این سنگ در قریه «مهرولی» در جنوب دهلی کشف شده و آن را از آنجا به آن موزه آوردند؛ ولی صحّت آن قول محلّ تردید است.

1- (1) . Badaon.

اهمیت این کتیبه از لحاظ تاریخ آن است و با آنکه خط آن بسیار محو شده، هنوز چنین خوانده می شود:

در حاشیه چنین آمده: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ . فی شهور سنه ثمان وستّمأئه»

در ذیل متن: «... بنده برآورده کرد ... بقعه برسد قطب الدین ایبک را دعا گوید».

دو کتیبه یاد شده، قدیمی ترین کتیبه های موجود در هندوستان شمالی محسوب می شوند؛ امّا قدیمی ترین کتیبه فارسی در جنوب هندوستان بنابر آنچه تاکنون معلوم شده، در شهر گلبرگه (1) پایتخت سلاطین بهمنی دکن وجود دارد. این سلاطین که در قرن هشتم و نهم و دهم هجری از سال 1347 تا 1538م، در جنوب هندوستان سلطنت کرده اند، در شهر گلبرگه مسجدی ساخته اند که دارای کتیبه ای فارسی است. قسمت عمده آن کتیبه، به مرور زمان محو شده است؛ ولی قسمت پایانی آن که مشتمل بر نام سلطان زمان و بانی مسجد و تاریخ آن است، محفوظ مانده و از این قرار خوانده می شود:

«این مسجد مبارک الله - تعالی و تبارک - به عهد بانی مبانی خیرات و قبله اقبال سعادت خدایگان سلاطین علاءالدنیا والدین ابوالمظفر بهمن شاه - عمّرالله دینه و دنیاه - بنده امیدوار حضرت کبریا سیف دولتشه... . در شهر اربع و خمسین و سبعمأه عمارت کرد ابدالاباد آباد باد، به حق عامر بیت معمور و کعبه مشهور».

آن گونه که ملاحظه می شود، این کتیبه در 754ق، در جنوب هندوستان به وجود آمده و در حدود صد و هفتاد سال بعد از پیدایش کتیبه فارسی در شمال هندوستان است.

1- (1) . Gulbarga.

چنان که گفتیم، کتیبه های فارسی انواع گوناگون دارد؛ ولی مهم تر از همه آنها این چهار نوع است: 1) کتیبه های قصرهای سلطنتی؛ 2) کتیبه های مساجد و اماکن مذهبی؛ 3) کتیبه های متفرقه، از قبیل: پل ها، دروازه ها، چشمه سارها، چاه های آب و...؛ 4) کتیبه های موجود بر سنگ های قبور و مزار شعرا و درگاه های مشایخ متصوّفه.

ص:245

پرسش ها

1. قدیمی ترین کتیبه های فارسی در هند به چه دورانی تعلّق دارد؟ درباره آنها شرح مختصر بنویسید.

2. کتیبه های اردو از چه زمانی جانشین کتیبه های فارسی در هند شدند؟ و کاربرد آنها در چه جاهایی بوده است؟

3. از حیث تعداد کتیبه های اسلامی، کدام ایالت های هند سرآمدند؟ زبان این کتیبه ها چه ترتیبی دارد؟

4. موضوع کتیبه های اسلامی هند چه بوده است؟

5. انواع کتیبه های فارسی هند را برشمارید؟

پیوست اوّل

اشاره

ص:247

ص:248

جدول سلسله های اسلامی در هند

غزنویان (582 - 366ق / 1186 - 977م) خراسان، افغانستان و هند شمالی

977 / 366 ناصر الدوله سبکتکین (حکمران دست نشانده سامانیان)

997 / 387 اسماعیل

998 / 388 یمین الدوله محمود

1030 / 421 جلال الدوله محمّد (دوره اول سلطنت)

1031 / 421 شهاب الدوله مسعود ازل

1041 / 432 جلال الدوله محمّد (برای بار دوم)

1041 / 432 شهاب الدوله مودود

1050 / 441 مسعود دوم

1050 / 441 بهاء الدوله علی

ص:249

1050 / 441 عزّالدوله عبدالرشید

1053 / 444 قوام الدوله طغرل، غاصب سلطنت

1053 / 444 جمال الدوله فرخزاد

1059 / 451 ظهیر الدوله ابراهیم

1099 / 492 علاء الدوله مسعود سوم

1115 / 508 کمال الدوله شیرزاد

1115 / 509 سلطان الدوله ارسلان شاه

غوریان (1215 - 1000 / 614 - حدود390)

شاخه اصلی در غور و سپس در غزنه

(؟) محمّدبن سوری

1011 / 401 ابوعلی

(؟) شیث

(؟) عباس

(؟) محمّد

(؟) قطب الدین حسن

1100 / 493 عزّالدین حسین

1146 / 540 سیف الدین سوری

1149 / 544 بهاءالدین سام اوّل

1161 / 556 سیف الدین محمّد

1163 / 558 غیاث الدین محمّد

1203 / 599 شهاب الدین یا معزّالدین محمّد (از 1173 / 569 در غزنه حکومت داشت)

ص:250

1206 / 602 غیاث الدین محمود

1212 / 609 بهاءالدین سام دوم

1213 / 610 علاءالدین اتسز

سلاطین دهلی (962 - 602ق / 1555 - 1206م) شمال هند

1. شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوک

1206 / 602 قطب الدین ایبک

1210 / 607 آرام شاه

1211 / 607 شمس الدین ایلتتمش

1236 / 633 رکن الدین فیروزشاه اوّل

1236 / 634 جلاله الدین رضیه بیگم

1240 / 637 معزّالدین بهرامشاه

1242 / 639 علاءالدین مسعود شاه

1246 / 644 ناصرالدین محمودشاه اوّل

1266 / 664 غیاث الدین بلبن

1287 / 686 معزّالدین کیقباد

1290 / 689 شمس الدین کیومرث

2. سلاطین خلجی

1290 / 689 جلال الدین فیروز شاه دوم

1296 / 695 رکن الدین ابراهیم شاه اوّل

1296 / 695 علاءالدین محمّدشاه اوّل

1316 / 715 شهاب الدین عمرشاه

ص:251

1316 / 716 قطب الدین مبارکشاه

1320 / 720 ناصرالدین خسروشاه، غاصب سلطنت

3. تغلقیه

1320 / 720 غیاث الدین تغلق شاه اوّل

1325 / 725 غیاث الدین محمّد شاه دوم

1351 / 752 محمود

1351 / 752 فیروزشاه سوم

1388 / 790 غیاث الدین تغلق شاه دوم

1389 / 791 ابوبکر شاه

1390 / 792 ناصرالدین محمّد شاه سوم

1393 / 795 علاءالدین سکندرشاه اوّل

1393 / 795 ناصرالدین محمود شاه دوم (دوره اوّل سلطنت)

1395 / 797 نصرت شاه (با محمود شاه دوم بر سر قدرت مشاجره داشت)

1399 / 801 محمود شاه دوم (برای بار دوم)

14 - 1413 / 17 - 816 دولت خان لودی

4. سلسله سادات

1414 / 817 خضرخان

1421 / 824 معزّالدین مبارکشاه دوم

1435 / 838 محمّدشاه چهارم

1446 - 55 / 849 - 51 علاءالدین عالم شاه

ص:252

شاهان مغول هند (1274 - 932ق / 1858 - 1526م)

1526 / 932 ظهرالدین بابر

1530 / 937 ناصرالدین همایون (دوره اوّل سلطنت)

55 - 1540 / 62 - 947 سلاطین سوری دهلی

1555 / 962 همایون (برای بار دوم)

1556 / 963 جلال الدین اکبر اوّل

1605 / 1014 نورالدین جهانگیر

1627 / 1037 داروبخش

1628 / 1037 شهاب الدین شاه جهان اوّل

1657 / 1068 مراد بخش (در گجرات)

1657 / 1068 شاه شجاع (تا سال 1660 / 1070 در بنگاله)

1658 / 1068 محی الدین اورنگ زیب عالمگیر اول

1707 / 1118 اعظم شاه

1707 / 1119 کام بخش (در دکن)

1707 / 1119 شاه عالم اوّل ببادر شاه اوّل

1713 / 1124 اعظم الشأن

1713 / 1124 معزّالدین جهاندار

1713 / 1124 فرخ سیر

1719 / 1131 شمس الدین رفیع الدرجات

ص:253

پیوست دوم

ص:255

ص:256

منظومهٔ ملک الشعرای بهار دربارهٔ هند

باز خِنگ فکرتم جولان گرفت فیل طبعم یاد هندوستان گرفت

تا خیالم نقش روی هند بست یافت ذوقم جلوه طاووس مست

بلبل فکرم خوش آوایی نمود طوطی طبعم شکرخایی نمود

دل اسیر حلقه زنجیر هند جان فدای خاک دامن گیر هند

بس ملاحت ها در آن خاک و هواست هند را کانِ نمک خواندن رواست

آن نمکزاری که خاکش عنبر است خار او چمپا، خَش نیلوفر است

هر که رفت آنجا نمک پالود شد سادگی افکند و رنگ آلود شد

جان فدای آن نمکزار سیاه بی نمک آنجا نمی روید گیاه

فکرها رنگین و رنگین جوی ها رنگِ بی رنگی عیان بر روی ها

ایزدی بود آشنایی های ما آشنا داند صدای آشنا

هند و ایران آشنایان هم اند هر دو از نسل فریدون و جم اند

آنکه گندم خورد و دور از خلد ماند در سراندیب آمد و گندم فشاند

خاک هند از خلد دارد بهره ها رنگ آن گندم عیان بر چهره ها

گرچه گندم گون و می گون آمدیم هر دو از یک خمره بیرون آمدیم

چون دیوژن خُم نشینانِ حقیم وز فلاطون و دیوژن اسبقیم

ساغری گیر از می عرفان هند نوش بادِ پارسی گویان هند

یادی از مسعود سعد راد کن بعد یاد رونی استاد کن

آنکه چون سعدی سخن گویی نو است بلبل گلزار دهلی خسرو است

خمسه خسرو که تقلیدی است فرد با حکیمِ گنجوی جوید نبرد

طبع پاکش مایه دار فکر بود صدهزاران بچه زاد و بکر بود

با حسن صد لطف و گرمی توأم است در کلامش آتش و گل با هم است

بزم اکبر شد ز فیضی فیض باب دکهن از بوالفضل و فیضی یافت آب

طبع عرفی خوش به مضمون راه جست داد، دادِ لفظ و معنی را درست

با کلیمش ساحران را نیست تاب کس نگفت آخر سه بیتش را جواب (1)

از نظیری و ظهوری دم مزن هند و ایران را دگر برهم مزن

گر ز تبریز است یا از اصفهان هست صائب طوطی هندی زبان

خاک آمل دامنش از دست داد لاجرم طالب به هندوستان فتاد

چون کسی را صنعتی غالب بود می شتابد هر کجا طالب بود

از همایون گیر تا شاه جهان شاعران را بود هند آرام جان

هند بازار خرید ذوق بود .هند یکسر عشق و شور و شوق بود

1- (1) . اشاره به این سه بیت کلیم کاشانی: بدنامی حیات دو روزی نبود پیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت: یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی یا همتی که از سر عالم توان گذشت

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت کاروان ها جانب دهلی شتافت

بس روان شد کاروان در کاروان تَنگ های دل پر از کالای جان

رشک غزنین گشت بزم اکبری نغمه خوان هر سو هزاران عنصری

بزم نورالدین، گلستانی دگر درگه نور جهان، جانی دگر

بذله گو از شاه تا بانو همه پیش یک مصرع زده زانو همه

جوّ شد ایهام و مثل چون موج آب نکته بر هر موج خندان چون حباب

کار تاریخ و تتبّع تازه گشت صنعت انشا بلندآوازه گشت

در لغت فرهنگ ها پرداختند لَعب ها در دین و حکمت باختند

کار نقّاشی بسی بالا گرفت خوش نویسی پایهٔ والا گرفت

صنع معماری بسی پیرایه یافت ذوق حجّاری فراوان مایه یافت

ثروت و جاه و رفاه و خرّمی صلح و عیش و خوشدلی و بی غمی،

چشم شور اختران را خیره کرد هر طرف خصمی بر ایشان چیره کرد

گرچه امروز آن جلال و جاه نیست هیچ کس از راز دهر آگاه نیست

نیست گر آن کَرّ و فَرّ، نظمی به پاست رفت اگر آن کیف، کیفیت به جاست

نیست گر دهلی ز اکبر پرخروش می زند هر گوشه دیگ علم جوش

ور نمی خندد به هر گل صدهزار باز نالد قمری ای بر شاخسار

غالبی آمد، اگر شد طالبی شبلی ای هست ار نباشد غالبی

بیدلی گر رفت اقبالی رسید بیدلان را نوبت حالی رسید

هیکلی گشت از سخن گویان به پا گفت: کلُ الصّید فی جوفِ الفَرا

قرن حاضر خاصهٔ اقبال گشت واحدی کز صدهزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار وین مبارز کرد کار صد سوار

ص:259

عالم از حجّت نمی ماند تهی فرق باشد از وَرَم تا فربهی

تیغ همّت را کن ای هند عزیز با فَسانِ (1) جرأت و امّید، تیز

صنعت و علم و امید و اتّحاد کسب کن تا وارهی زین انفراد

«بار دیگر از ملَک پرّان شوی آنچه اندر وهم ناید آن شوی»

نکته ای گویم، سخن کوته کنم خاطر پاک تو را آگه کنم

شمّه ای در حال و استقبال تو هان نه من گویم، که گفت اقبال تو

«زندگی جهد است و استحقاق نیست جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا، خیرٌ کثیر هر کجا این خیر را دیدی، بگیر

فارغ از اندیشه اغیار شو قوّت خوابیده ای، بیدار شو»

ناامیدی حربهْ اهریمن است پیشش امّید، آسمانی جوشن است

جوشن امّید را بر خود بپوش روز و شب تا جان به تن داری بکوش

خویش را خوار و زبونِ کس مدان در نبرد زندگی واپس ممان

زین قناعت پیشگی پرهیز کن مَرکب همّت به جولان تیز کن

همّت از آمال کوچک بازگیر تا فراز کهکشان پرواز گیر

این کسالت وین تن آسانی بس است تربیت آموز، نادانی بس است

زندگی جنگ است و تدبیر معاش زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش

فقر و درویشی در استغنا نکوست با غنا، شو صوفی و درویش دوست

با بزرگی و غنا درویش باش با تواضع پادشاه خویش باش

گر بترسی درد و رنجت در قفاست خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست

جز یکی نبوَد سراپای وجود قطره قطره محو دریای وجود

ص:260

1- (1) . فَسان به فتح اول، سنگی باشد که بدان شمشیر تیز کنند.

از جدایی بگذر و مأنوس باش قطرگی بگذار و اقیانوس باش
جز به راه یکدلی سالک مباش محو یکتایی شو و مشرک مباش
کفر دانی چیست؟ کثرت ساختن از یکی سوی دوتایی تاختن
سوی وحدت پوی و دست از شرک شوی متّحد باش و به ترک کفرگوی
ای بهار از هند دم با من مزن بیش از این بر آتشم دامن مزن
کز فراق هند بس دل خسته ام نام هندست این که بر خود بسته ام
نام اصل هند باشد مِه بهار جذب گردد کِه به مِه بی اختیار
من بهار کوچکم در ری مقیم دل تپان از فرقت هند عظیم
طوطی بازارگانم من مدام طوطیان هند را گویم سلام
زآرزوی دیدن یاران هند می چکد از دیده ام باران هند
آرزو بر نوجوانان عیب نیست لیک بر پیران فزون زین عیب چیست؟
عمر من در زحمت و محنت گذشت می روم اکنون سوی پنجاه و هشت
در چنین هنگامه چالاکی سزاست من نیم چالاک و دوران بی وفاست
لاعلاج از دور بوسم روی هند روی گبر و مسلم و هندوی هند
پس پیامی می فرستم سوی یار در لطافت چون نسیم نوبهار
گویم ای هند گرامی شاد باش سال و ماه از بند غم آزاد باش
از سر اخلاص داریم این پیام هان سخن کوتاه کردم والسّلام

ص:262

کتابنامه

1. تاریخ روابط ایران و هند اسلام، ریاض، (دوره صفویه و افشاریه) ، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری فرد، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، 1373.

2. جغرافیای قارّه ها و کشورها، پورزاهد، رضا و شایان، سیاوش، وزارت آموزش و پرورش، تهران، 1369.

3. تأثیر اسلام در فرهنگ هند، چاند، تارا، مترجمان: علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، نشر پاژنگ، تهران، 1374.

4. تاریخ مختصر افغانستان، حبیبی، عبدالحی، سازمان مهاجرین افغانستان، کابل1368.

5. نقش پارسی بر احجار هند، حکمت، علی اصغر، کتابخانه ابن سینا، تهران، چاپ دوم، 1337.

6. تاریخ جهان، خیراندیش، عبدالرسول، (دوره کاردانی تربیت معلم، رشته آموزش مطالعات اجتماعی)، وزارت آموزش و پرورش، تهران، 1383.

7. تاریخ تمدّن، دورانت، ویل، (مشرق زمین گاهواره تمدّن، ج1)، ترجمه گروه مترجمان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1376 - 1370.

8. طبقات ناصری، سراج، قاضی منهاج، تصحیح و تعلیق: عبدالحی حبیبی، کابل، 1343.

9. تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، صافی، قاسم، بهار ادب، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1382.

10. تاریخچه دعوت اسلامی و ادوار آن در هند، علی ندوی، سیدابوالحسن، مترجم: محمدقاسم، ناشر صدیقی زاهدان، 1379.

11. هندوستان، گودوین، ویلیام، ترجمه فاطمه شاداب، نشر ققنوس، تهران، 1383.

ص:263

12. پژوهشی تاریخی و فرهنگی، مجتبایی، فتح الله، اسلام، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، 1383 (بخش اسلام در شبه قاره هند و پاکستان).

13. برگ هایی از تاریخ ادبیات جهان، موحدی، محمّدرضا، انتشارات هستی نما، تهران، 1386.

14. ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، نوایی، عبدالحسین، مؤسسه نشر هما، تهران، 1364.

15. مجله تاریخ اسلام ، مقاله «رضیه خاتون، نخستین فرمانروای زن مسلمان»، محترم وکیلی سحر، (دانشگاه باقرالعلوم) بهار 1385، ش25.

16. نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ه . سبحانی، توفیق، انتشارات شورای گسترش زبان فارسی، تهران، 1376.

17. تاریخ فرشته، هند و شاه استرآبادی، محمدقاسم، به کوشش: ملامحمدقاسم هندوشاه، منشی نول کشور، کابل، بی تا.

18. کتاب سبز جمهوری هند، هیأت مؤلفان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه، تهران، 1370.

19. نفوذ فرهنگ و تمدّن ایران و اسلام در سرزمین هند، یکتایی، مجید، اقبال، تهران، 1353.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109